



تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال پانزدهم، شماره چهل و یک، زمستان ۱۴۰۳

- زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی حضور زنان عکاس در دوره قاجار (۱۲۶۵-۱۳۴۴ق.)
حمیدرضا آریان‌فر
- بازشناسی و مکان‌یابی قشلاق ایلخانی «سیاهکوه» و حوزه رود «جغتو»
صالح امین‌پور؛ امید بهرامی‌نیا
- بررسی سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول بر مبنای نظریه دولت توسعه‌گرا (مطالعه موردی: اصفهان)
محمد بختیاری؛ متین سادات اصلاحی
- مبنای و ضرورت‌های پارلمانتاریسم در روزنامه پرورش چاپ قاهره
غلامعلی پاشازاده؛ فاطمه اورجی؛ رسول پورزمانی
- تأثیر قتل رابرت ایلمبری بر سیاست‌های نفتی آمریکا و بریتانیا در ایران
عباس پناهی
- نقش ابراهیم شیخ شاه شروانی در مناسبات شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی (با تکیه بر مجموعه منشآت السلاطین)
علی سالاری شادی؛ محسن مومنی؛ سینا حسین‌پور اصل
- بررسی تأثیر تجارت مروارید خلیج فارس در شکل‌گیری صلح دائم دریایی میان شیوخ عرب و بریتانیا در دوره قاجاریه
زیبا غفوری؛ حمید حاجیان‌پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه علمی

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

زمستان ۱۴۰۳

سال پانزدهم - شماره چهل و یک

تبریز - ایران

دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)
به‌موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سرمدیر: دکتر غلامعلی پاشازاده

استاد دانشگاه تبریز

دانشیار دانشگاه تبریز

اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اورجی:	دانشیار دانشگاه تبریز	ناصر صدقی:	استاد دانشگاه تبریز
محسن بهرام‌نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	عباس قدیمی قیداری:	استاد دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	علیرضا ملاتی توانی:	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
نصراله پورمحمدی المشی:	استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	ژانت آفاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
حمید حاجیان‌پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
اسماعیل حسن‌زاده:	دانشیار دانشگاه الزهراء	آلبرتو کانترلا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تهران	کریستف ورنر:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
ولی دین‌پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیکاگو
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس		

O ویراستار فارسی: دکتر محمدابراهیم پورنمین	O قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰ ریال
O مدیر اجرایی: عباس یگانه	O شمارگان: ۳۰۰ نسخه
O صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	O چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
O نوبت انتشار: فصلنامه	O تاریخ چاپ: زمستان ۱۴۰۳

Email: tabrizu.history2011@gmail.com

نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱ نمایر: ۳۳۳۵۶۰۱۳-۴۱

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهان‌شاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

راهنمای تدوین مقاله

ارسال کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیجانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام خانوادگی

نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳ کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده(گان) (سال). *عنوان کتاب*، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، محل نشر: ناشر.

۲-۱۳ مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام خانوادگی، نام نویسنده(گان) (سال). *عنوان مقاله*. *عنوان نشریه یا مجله*، دوره (شماره)، ص.

۳-۱۳ مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام خانوادگی، نام نویسنده(گان) (سال). *عنوان مقاله*. نام و نام خانوادگی گردآورنده(گان)، *عنوان مجموعه مقالات*، محل نشر: ناشر.

۴-۱۳ در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳ رساله یا پایان‌نامه: نام خانوادگی، نام پژوهشگر، (سال). *عنوان رساله یا پایان‌نامه*، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱-۱۲۶۵	زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی حضور زنان عکاس در دوره قاجار (۱۳۴۴ق.)
۲۶-۱	حمیدرضا آریان‌فر.....
۲-۱۳۴۴	بازشناسی و مکان‌یابی قشلاق ایلخانی «سیاهکوه» و حوزه رود «جغتو»
۴۷-۲۷	صالح امین‌پور؛ امید بهرامی‌نیا.....
۳-۱۳۴۴	بررسی سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول بر مبنای نظریه دولت توسعه‌گرا (مطالعه موردی: اصفهان)
۷۷-۴۹	محمد بختیاری؛ متین سادات اصلاحی.....
۴-۱۳۴۴	مبانی و ضرورت‌های پارلمانتاریسم در روزنامه پرورش چاپ قاهره
۱۰۰-۷۹	غلامعلی پاشازاده؛ فاطمه اورجی؛ رسول پورزمانی.....
۵-۱۳۴۴	تأثیر قتل رابرت ایمبری بر سیاست‌های نفتی آمریکا و بریتانیا در ایران
۱۲۷-۱۰۱	عباس پناهی.....
۶-۱۳۴۴	نقش ابراهیم شیخ شاه شروانی در مناسبات شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی (با تکیه بر مجموعه منشآت السلاطین)
۱۵۳-۱۲۹	علی سالاری شادی؛ محسن مومنی؛ سینا حسین‌پور اصل.....
۷-۱۳۴۴	بررسی تأثیر تجارت مروارید خلیج فارس در شکل‌گیری صلح دائم دریایی میان شیوخ عرب و بریتانیا در دوره قاجاریه
۱۷۹-۱۵۵	زیبا غفوری؛ حمید حاجیان‌پور.....



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 1-26

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.60719.2504

Received: 2024/02/24 Received in revised form: 2024/07/21 Accepted: 2024/08/19 Published: 2024/12/23

The Effects of the Introduction of New Technologies to Iran in the Qajar Era (1848-1925)

Hamidreza Aryanfar¹

Abstract

The arrival of new technologies, including photography, in Iran during the Qajar period brought about profound changes in various social and cultural fields. Photography first entered Iran during the reign of Mohammad Shah, and its expansion began during the Naseri period with the emergence of male photographers. Over time, with increasing interest from women, female photographers arrived, and women's photography shops were established. During this period, Iranian society underwent significant cultural and artistic transformations in line with global developments, which also led to a shift in attitudes toward the role and status of women in the social and cultural structure. This article analyzes the social and cultural contexts surrounding the presence of female photographers and women's growing interest in photography during the Naseri period until the discovery of the hijab. The main research question is: How were these socio-cultural changes established, and what were their results? The purpose of this article is to identify the factors influencing women's entry into social activities, with a particular focus on women photographers and the photography of women. The study adopts a descriptive-analytical approach, relying on historical sources and authentic research and documents from the Qajar period, as well as the world standard view of Matila et al. to segment the audience for these new phenomena. The research findings show that with the introduction of the photographic camera, noble women were the first to become interested in photography. Over time, by the end of the Qajar period, opportunities for participation in photography were gradually extended to women from other social groups.

Keywords: Qajar, New Technologies, Naser Al-Din Shah, Photography Industry, Women Photographers.

1. Assistant Professor, Iranology Foundation, Tehran, Iran

aryanfar287@gmail.com



شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۱-۲۶

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.60719.2504

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۹ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی حضور زنان عکاس در دوره قاجار (۱۲۶۵-۱۳۴۴.ق)

حمیدرضا آریان‌فر^۱

چکیده

ورود فناوری‌های جدید از جمله عکاسی به ایران در دوره قاجار، منشأ تحولات ژرفی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی شد. صنعت عکاسی در دوره محمدشاه به ایران وارد و گسترش آن، از دوره ناصری، با حضور عکاسان مرد آغاز شد و به تدریج با علاقه‌مندی زنان، ورود زنان عکاس و تأسیس عکاس‌خانه بانوان، موردتوجه قرار گرفت. در طی این دوره، جامعه ایران همگام با تحولات جهانی، تغییرات بنیادینی در فرهنگ و هنر تجربه نمود که از نتایج آن، تغییر نگرش به نقش و جایگاه زن در ساختار اجتماعی و فرهنگی بوده است. این مقاله به تحلیل زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی حضور زنان عکاس و علاقه‌مندی زنان به عکس در دوره ناصری تا زمان کشف حجاب می‌پردازد. سؤال اصلی پژوهش، چگونگی استقرار و سازوکار این زمینه‌ها و تغییرات اجتماعی-فرهنگی و نتایج آن است. هدف این مقاله، شناخت عوامل تأثیرگذار بر ورود زنان به فعالیت‌های اجتماعی با تأکید بر زنان عکاس و عکاسی از زنان است که با روش توصیفی-تحلیلی، متکی بر منابع تاریخی و تحقیقات معتبر و اسناد دوره قاجار و تکیه بر دیدگاه معیار جهانی ماتیلا و همکاران در تقسیم‌بندی مخاطبان پدیده‌های جدید انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با ورود دوربین عکاسی، در یک کنش جمعی، ابتدا زنان اشراف به عکاسی علاقه‌مند شدند و به تدریج در اواخر دوره قاجار، فرصت مشارکت زنان از دیگر گروه‌ها، در عرصه عکاسی فراهم گردید.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه، فناوری‌های جدید، ناصرالدین‌شاه، صنعت عکاسی، زنان عکاس.

aryanfar287@gmail.com

۱. استادیار بنیاد ایران‌شناسی تهران، ایران





مقدمه

صنعت عکاسی همگام با پیشرفت در غرب، در ایران نیز تکامل یافت. دربار قاجار با علاقه از این فن و هنر حمایت کرد و باعث رواج آن در میان خواص و سپس عوام شد. ناصرالدین‌شاه، اولین ایرانی بود که تصویرش بر داگرتیپ^۱ نقش بست. این تصویر زمینه‌ساز علاقه بیش‌ازحد او به عکاسی و حمایت از این هنر در دوره طولانی سلطنت و رواج عکاسی و کاربردهای گوناگون آن در ایران شد. شاه نه‌تنها به عکاسی از زنان دربار پرداخته، بلکه عکس‌های بسیاری نیز از خود گرفته است. اولین عکس‌های ثبت‌شده توسط ناصرالدین‌شاه، عکسی از خودش (۱۲۸۲ق) و عکسی از مهد علیا، مادرش اوست. به‌تدریج این هنر مورد اقبال درباریان و اشراف نیز قرار گرفت و مردان و زنان درباری به یادگیری و استفاده از آن در محیط‌های خصوصی پرداختند. در این میان، مسئله مهم این است که از آغاز ورود صنعت عکاسی، عکاسی زنان و عکاسی از زنان و محدودیت‌های آن موردتوجه دربار و شخص شاه قرار گرفت و با توجه به فرهنگ سنتی و تعصب مذهبی موجود در دربار، محدودیت‌هایی بر آن اعمال گردید. موضوع پژوهش حاضر، بررسی زمینه‌های ورود زنان به هنر عکاسی و عکاس برداری از زنان در دوره قاجار تا زمان کشف حجاب است و پرسش محوری نیز این است که چه علت‌هایی باعث ظهور زنان عکاس در جامعه ایران گردید؟ علاوه بر این، یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر موردتوجه قرار دارد:

الف. روند پذیرش زنان عکاس در جامعه ایران و عکاسی از زنان چه مراحل را طی کرد؟

ب. مؤلفه‌های مؤثر بر پذیرش زنان عکاس در جامعه قاجاری کدام بودند؟

با توجه به ساختار حاکم بر جامعه ایران دوره قاجار، زنان دربار و طبقه حاکم در آغاز به عکاسی علاقه‌مند شدند و به‌تدریج زنان دیگر طبقات به عکاسی گرایش پیدا کردند. این در

۱. داگرتایپ یا داگرتیپ (به فرانسوی Daguerreotype) نخستین روش ثبت عکس‌های دائمی است. در این روش، به صفحه نقره‌ای، مدتی بخار می‌دهند تا قشر نازکی از ید و نقره بر روی آن قرار گیرد. سپس این صفحه را در دوربین می‌گذارند و عکس‌برداری می‌کنند. نیکلای یکم روسیه، تزار روسیه و ملکه ویکتوریای بریتانیا کمی پس از معرفی دستگاه داگرتیپ در اروپا (۱۸۳۹م) هرکدام یک نمونه از آن را به محمدشاه قاجار هدیه دادند (ثقفی، ۱۳۲۲: ۱۱۳). اولین تصویر گرفته‌شده به این روش توسط نیکلای پاولوف روسی در دوران محمدشاه در سال ۱۲۵۸ق. انداخته شده است (عدل، ۱۳۷۹: ۵۹). به نوشته اعتمادالسلطنه در دوره ناصری، موسیو ریشار خان برای عکاسی از این روش استفاده می‌کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

حالی است که مهم‌ترین عوامل اقبال زنان به فن عکاسی، ورود عناصر تمدنی جدید و مدرنیسم و همچنین تغییر در سبک زندگی مردم، حضور عکاسان زن خارجی و به تبع آن علاقه‌مندی زنان جامعه از طبقات مختلف به عکس بوده است.

اگرچه در آغاز فرهنگ سنتی حاکم بر جامعه ایران و تبلیغات سوء، مانع پذیرش عکاسی از زنان و زنان عکاس بود؛ اما به تدریج با تغییر فضای حاکم بر جامعه، و فعالیت گسترده روزنامه‌ها و نشریات در موضوع زنان، جامعه به سمت پذیرش عکاسی از زنان و زنان عکاس سوق داده شد.

ادبیات مربوط به عکاسی دوره قاجار ابعاد گسترده‌ای دارد، در بررسی پیشینه موضوعی نوشتار حاضر، در برخی از منابع و تحقیقات جدید، بخش قابل‌توجهی به بررسی عکاسی در قرن نوزدهم و موضوعات مرتبط با عکاسی و عکاسان دوره قاجار پرداخته شده است. از کتاب‌هایی که درباره عکاسی زنان در دوره قاجار نگاشته شده، می‌توان به *تاریخ اجتماعی زنان در عصر قاجار* که توسط سمیه سادات شفیعی (۱۴۰۰)، در موضوع زنان در دوره قاجار گردآوری شده، اشاره کرد. یکی از مقالات کتاب *زنان در عکس‌های قجری*، نوشته «فاطمه موسوی ویایه و سولماز صدقی» است. در این پژوهش، عکس‌های زنان قاجار برحسب نوع نگاه عکاسان عبارت‌اند از: محارم و عکس‌های خانوادگی، اروپاییان و نگاه غربی. نویسندگان زن خارجی نیز درباره زنان و عکاسی از آنان کتاب‌هایی نگاشته‌اند. کولیور رایس (۱۳۶۶)، در سفرنامه‌اش با عنوان *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، و مادام دیولافوا در *سفرنامه دیولافوا در زمان قاجاریه* (۱۳۶۱)، به انعکاس زندگی فردی و اجتماعی زنان دوره قاجار، همراه با انتشار تصاویر متنوعی از زنان این دوره پرداخته‌اند.

در باب مقالات منتشره، موضوع عکاسی در قرن نوزدهم و عصر قاجار موردتوجه چهار گروه از محققان قرار گرفته است. گروه اول، جنبه عمومی و تحولات تاریخی این فن و هنر در دوره قاجار و پهلوی اول را بررسی کرده و در این میان، به تحلیل آن پرداخته‌اند (عباسی، ۱۳۷۵؛ استاین، ۱۳۶۸؛ طهماسب‌پور، ۱۳۸۱؛ صانع، ۱۳۶۹؛ ذکاء، ۱۳۷۶؛ ستاری و محمدی نامقی، ۱۳۸۷). گروه دوم جنبه‌های هنری عکاسی را بررسی کرده‌اند (بنیامین، ۱۳۷۷ و روح‌الامینی، ۱۳۸۰). گروه سوم به تدوین و بررسی مجموعه عکس‌ها پرداخته‌اند (افشار، ۱۳۷۲؛ سمسار و سرائیان، ۱۳۸۲؛ احمدی، ۱۳۹۲؛ سمسار و سرائیان، ۱۳۹۰). گروه چهارم تحقیقات خود را برپایه موضوع زن در عکاسی دوره قاجار و پهلوی بنا کرده‌اند (سلماسی،

۱۳۸۳؛ طایی، ۱۳۸۷، حسامی، ۱۳۹۵ و موسوی و صدقی الهمد، ۱۳۹۱). وجه تمایز اهمیت پژوهش حاضر در مقایسه با تحقیقات یادشده این است که علاوه بر معرفی زنان عکاس دوره قاجار تا زمان کشف حجاب (۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ ش.)، عوامل مؤثر بر حضور این زنان در جامعه و مراحل پذیرش آن از سوی جامعه که یکی از مهم‌ترین مباحث تاریخ اجتماعی ایران است، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. همچنین نتایج و پیامدهای این پدیده (حضور زنان عکاس در جامعه) نیز واکاوی شده است.

۱. آغاز عکاسی از زنان دربار در دوره قاجار

با وجود کارکردهای مختلف دوربین عکاسی، از همان ابتدا مسئله عکاسی از زنان و مغایرت آن با زندگی اجتماعی، مسائل شرعی و امور فرهنگی ایرانیان مطرح شد. اولین عکسی که از بانوان ایرانی گرفته شده، تصویری از خواهر ناصرالدین‌شاه، در حدود سال ۱۲۶۰ ق. توسط موسیو ژول ریشار گرفته شد (طایی، ۱۳۸۷: ۱۶۶). ترس از قرار گرفتن مقابل دوربین، عکاسی از نامحرم و افتادن عکس خارج از حریم خانواده، عکاسی از زنان را سخت می‌کرد. شاه با نادیده گرفتن این محدودیت‌ها و عکاسی از زنان حرم‌سرا، اولین تلاش‌ها را برای شکستن این تابو و ترویج عکاسی برداشت (Mohammadi Nameghi & Pérez González, 2013: 48). اعتمادالسلطنه با اشاره به «ترویج علم و عمل عکس» در دوره ناصری می‌نویسد که این فن، یکی از شعب علوم طبیعی در عصر ناصری رواج گرفته و انتشار یافته است. اگرچه نمونه‌ای از آن در اواخر سلطنت محمدشاه توسط موسیو ریشار خان، سرتیپ معلم زبان فرانسه و انگلیس ارائه شده، اما رواج این صنعت و انتشار عکس از خصایص دوره ناصری است. تا جایی که تعداد اساتید عکاس و عکاس‌خانه‌ها در شهر تهران و سایر بلاد، افزایش فراوانی یافته است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۰/۱-۱۳۱).

میرزا قهرمان نیز به علاقه شاه به این فن و عکاسی وی از زنان در یادداشت‌های خود، ذیل دوشنبه ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ ق. به نقل از هما خانم اشاره کرده است:

«دیروز در مجلس شیرینی خوران آقای عزیزالسلطان در اندرون بودم، اعلیحضرت همایونی چند مشت پول میان زن‌ها ریختند. آن‌ها که روی هم می‌ریختند برای پول، در آن حالت قبله عالم عکس آن‌ها را می‌نداشتند» (میرزا قهرمان، ۱۳۷۸: ۲۹۱).

به‌مرور زمان اشتیاق و علاقه شاه به فن عکاسی افزایش یافت. اعتمادالسلطنه در این‌باره می‌نویسد که چون علاقه شاه به رواج و ترقی این علم تعلق گرفت، بنابراین بر آن شد که یکی از درباریان در این فن مهارتی به دست آورده تا از سفیران و حاضران و همچنین ابنیه و آثار قدیم عکس‌برداری نماید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷/۳).

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۰۶ ق. با خریدن دوربین‌های جدید و آشنایی با شیوه‌های نوین عکاسی ذوق و شوق بیشتری در عکاسی به خرج داد و این بار به گرفتن و ظهور و چاپ عکس‌های بزرگ‌تر و فنی‌تر پرداخت (ذکاء، ۱۳۷۶: ۳۸)؛ و هرچه بیشتر سبب ترویج عکاسی در بین خواص و عوام شد. با ترویج عکاسی حرمت عکاسی از بانوان به دو شیوه برطرف شد: ۱. عکاسی از بانوان توسط عکاس مرد محرم. در این روش عکاسان تازه‌کار یا حرفه‌ای تنها از بستگان زن محرم خود مانند مادر، خواهر، همسر و دختر خود عکس می‌گرفتند. مشهورترین عکس‌هایی که به این شیوه گرفته شده مربوط به ناصرالدین‌شاه است. او که در دوره ولیعهدی با این فن و هنر آشنا شده بود، علاوه بر عکاسی به شیوه کلدیون^۱ از مادر، خواهران و دخترانش از تعداد زیادی زنان خود در مکان‌های داخلی و در حالت‌های مختلف باحجاب و بی‌حجاب عکس گرفت که امروزه در آلبوم‌خانه کاخ گلستان قرار دارد (ذکاء، ۱۳۷۶: ۲۹). بعدها محمدخان معیرالممالک (۱۲۷۳-۱۳۳۱ ق.) نیز به این شیوه، عکس‌هایی تهیه کرد (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۴). ۲. عکاسی از بانوان توسط بانوان عکاس. در این زمینه حرمت زنان به لحاظ مذهبی، فرهنگی و اجتماعی رعایت شد و تعدادی از زنان، این فن و هنر را از پدر، همسر یا برادر خود فراگرفته و سپس به انجام عکاسی مبادرت ورزیدند. در مقاله حاضر به زمینه‌های ورود این گروه به عکاسی (شیوه دوم) در دوره قاجار پرداخته می‌شود.

۲. بسترهای ورود زنان عکاس به جامعه ایران عصر قاجار

تا پیش از گسترش صنعت عکاسی در ایران، به دلیل تعالیم مذهبی و فرهنگی جامعه عصر قاجار و پایبندی بر پوشیدگی و حفظ حجاب، زنان از قرار گرفتن در مقابل دوربین

۱. روشی در عکاسی که با آغشته نمودن شیشه با کولودیون (پنبه باروتی حل‌شده در مخلوطی از اتر و الکل) و مواد حساس به نور (نیترات نقره) بود که برای ثبت تصویر زمانی حدود ۵-۱۰ ثانیه زیر نور آفتاب قرار می‌گرفت (تاسک، ۱۳۸۴: ۵).



عکاسی خودداری می‌کردند. به تدریج گسترش شهرنشینی، علاقه و نیاز خانواده‌ها به عکس، در کنار رعایت قوانین عرفی و مذهبی و به تدریج تغییر سبک زندگی و ورود مظاهر نوگرایی در ایران، نیاز به حضور عکاسان زن را محسوس می‌کرد. به همین دلیل، عکاسان زن به تعداد انگشت‌شمار حضور یافتند. زنان عکاسی که در این دوره به عکاسی ورود کردند شامل دو گروه زنان عکاس فرنگی و زنان عکاس ایرانی بودند که هر یک به شکلی پایه‌گذار و ترویج‌کننده ورود زنان به عکاسی در دوره قاجار و دوره بعد از آن بودند.

۱.۲. ورود عکاسان فرنگی در ایران

در دوره قاجار برخلاف مردان، دسترسی آسان زنان فرنگی به زنان ایرانی سبب شد آنان بتوانند در زمینه عکاسی کار کنند و بدون هیچ مانعی مورد استقبال زنان ایرانی قرار گرفتند (Mohammadi Nameghi & Pérez González, 2013: p.49). لذا با ورود اولین دوربین‌های عکاسی به ایران ابتدا زنان عکاس خارجی همچون، کولیور رایس^۱، مادام ژان دیولافوا^۲، مادام عباسی^۳، مادام لیلیان^۴ به عکاسی و آشنا کردن عموم زنان جامعه به آن

۱. رایس از عکاسان زن انگلیسی در دوره قاجار بود. سفرهای او در خلال سال‌های پیش و پس از جنگ اول جهانی و اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی صورت گرفته است. رایس عکس‌هایی از زنان ایرانی گرفته است که در کتاب خود با عنوان *سفرنامه زنان ایرانی و راه رسم زندگی آنان* منتشر کرده است. وی هدف خود را در این اثر طرح سیمای زن ایرانی و محیط پیرامون وی، ترسیم وضع شخصیت، قلمرو و قدرت، شیوه‌های انجام امور و نمایاندن غم و شادی‌های زنان آن روزگار برمی‌شمارد (رایس، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۲).

۲. مادام دیولافوا درباره عکاسی از زنان در کتاب خود نوشته است: «طرف عصر به من خبر دادند که زن خدمتکار مسلمانی می‌خواهد شما را ملاقات کند و مطالب محرمانه‌ای دارد. اجازه ورود دادم، خدمتکار آمد و پس از سلام گفت خانم حاکم به محض ورود به دارالحکومه فهمید که شما فرنگی هستید؛ اولاً از بدرفتاری فراشان از شما عذرخواهی می‌کند. ثانیاً چون می‌داند که شما خانم عکاس‌بانی هستید بسی مایل است که عکسی از او بگیرد و چون حاکم با بهانه‌های مختلف می‌خواهد او را از این خیال منصرف سازد، مرا محرمانه، نزد شما فرستاده و گفته است که فردا بدون همراه با لباس مندرسی به خانه امام‌جمعه می‌رود. لباس‌های خود را هم قبل نزد خانه امام فرستاده و در آنجا منتظر شماست بروید و عکسی از او بگیرید اما سفارش زیاد کرده است که کسی از این کار آگاه نشود» (دیولافوا، ۱۳۶۱: ۲۰۴).

۳. مادام عباسی، عکاس فرانسوی دوره قاجار بود. ناصرالدین‌شاه پس از رسیدن به تاج‌وتخت او را با ماهی هزار فرانک به سمت مترجم رسمی اندرون انتخاب کرد و یک باب منزل هم به وی داد (اقبال آشتیانی، مجله یادگار، ش ۶ و ۷: ۱۰۶).

۴. مادام لیلیان در دوره پهلوی اول در خیابان لاله‌زار تهران عکاس‌خانه داشت. عبدالحسین تیمورتاش، وزیر شاه، او را به عکاسی اندرونی هدایت و مشتاق کرد و بدین ترتیب از آن به بعد موردحمایت دربار قرار گرفت. او به تدریج در تهران به شهرت و آوازه قابل توجهی دست پیدا کرد و در میانه‌های دوره پهلوی اول به اتهام جاسوسی، دستگیر و محاکمه شد (موسوی‌زاده، ۱۳۸۰: ۲/ ۹۱۶-۹۱۷). استاد علی‌اکبر صنعتی هنرمند شهیر معاصر که در آغازین سال‌های زندگی‌اش با مادام لیلیان آشنا شده و مدتی در عکاس‌خانه ایشان کار کرده است می‌گوید: «مادام لیلیان با عکس‌های خوبی که می‌گرفت بین هنرمندان و هنرپروان آن روزگار از اعتبار خاصی برخوردار بود و افراد سرشناسی به عکاس‌خانه او آمدوشد داشتند» (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۵۹).

پرداختند. سپس زنان عکاس ایرانی به این هنر ورود کردند. زنان عکاس فرنگی قرن نوزدهم که از پس‌زمینه‌های فرهنگی به ایران گوناگون آمده بودند در قالب سفرنامه‌نویس، باستان‌شناس، همسر عضو هیئت مذهبی و تبلیغی و همسر و دختر وزرا و اشراف به تبلیغ و ترویج عکاسی از بانوان در دوره قاجار و پهلوی اول پرداخته و نقش مهمی در اشاعه هنر عکاسی و تغییر جریان عکاسی از فعالیتی مردانه به هنری اجتماعی و زنانه و عکس‌برداری در بین عامه مردم به‌ویژه بانوان داشتند و توانستند منع عکاسی از زنان را کمرنگ نمایند (ذکا، ۱۳۷۶: ۱۷۸). بر طبق اطلاعات موجود در بین عکاسان زن فرنگی، تنها دیولافوای فرانسوی موفق شد به‌طور کامل از زنان ایرانی عکاسی نماید (Mohammadi, 2013: p.56).

۲.۲. اولین عکاسان ایرانی

در پی آشنایی ایرانیان با عکاسی، برای اولین بار زنان عکاس ایرانی مانند اشرف‌السلطنه^۱، فاطمه و عذرا خانم^۲ به این هنر ورود کردند. زنانی همچون حبیبه زمان، عزیزه جهان و بدرالسماء چهره‌نگار^۳ برای اولین بار در خارج از تهران فن عکس‌برداری را

۱. اولین زن ایرانی که به عکاسی از زنان پرداخت، عزت ملوک خانم اشرف‌السلطنه همسر اعتمادالسلطنه بود. به عزت ملک خانم پس از ازدواج با محمدخان صنیع‌الدوله معروف به اعتمادالدوله، یکی از اعضای عالی‌رتبه دربار، لقب اشرف‌السلطنه داده شد (اعتمادالسلطنه، *روزنامه خاطرات*، ۱۳۵۶: ۶۰۳) او عکاسی را از برادرش، سلطان محمد میرزا آموخت. یمین‌الدوله او را زنی با ویژگی‌های مردانه توصیف کرده که نماینده غیرمعمولی برای جنسیت خود بود. اعتمادالسلطنه و یمین‌الدوله اشاره کرده‌اند که اشرف‌السلطنه عکس‌های زیبایی می‌انداخت (همان: مقدمه). در روزگاری که قانون ارتباط میان زنان و مردان را در محیط خارج از خانواده ممنوع کرده بود، عکس‌های کمی از زنان گرفته شده است، بعضی از عکس‌های او در درون دربار انداخته شده است. او عکس بسیار معروفی از ناصرالدین‌شاه گرفته است. (اولین بانوی عکاس ایران: <https://yphc.ir/news/87937/ashraf-al-saltanah-irans-first-lady-photographer>. ۱۴۰۱/۱۲/۲۰).

۲. دو خواهر عکاس در دوره قاجار به نام‌های فاطمه سلطان خانم و عذرا خانم دختران میرزا فضل‌الله مازندرانی نیز به عکاسی از زنان می‌پرداختند. هر دو همسران عکاس‌باشی‌های ناصرالدین‌شاه بودند (ذکا، ۱۳۷۶: ۱۸۰).

۳. این دو خواهر دختران میرزا حسن عکاس‌باشی کارزونی و بدرالسماء چهره‌نگار، دخترعموی آنان و همسر حبیب‌الله خان چهره‌نگار، در شیراز عکاسی را نزد وابستگانشان آموختند. آن‌ها اولین عکاس‌خانه زنان را در شیراز در سال ۱۳۰۷ ش. تأسیس کردند. عزیزه جهان درباره آغاز عکاسی و تأسیس عکاس‌خانه چنین می‌گوید: «پس از فوت مرحوم پدرم، میرزا حسن، چون بانوان حاضر نبودند مقابل مردان نامحرم عکس بیندازند، لذا من به‌اتفاق خواهر و دخترعمویم با تأسیس عکاس‌خانه زنانه‌ای از آنان عکس می‌گرفتم. من در زمان گرفتن اولین عکس یازده‌ساله بودم و قد من به دوربین نمی‌رسید. به همین جهت مجبور بودم خودم را با چهارپایه به پشت دوربین برسانم و پس از عکاسی هم برای اینکه نامحرم، عکس‌ها را نبیند خودم به رتوش و چاپ آن‌ها که از عمویم میرزا محمدرحیم آموخته بودم می‌پرداختم...» (صانع، ۱۳۶۹: ۲۹-۳۰).



نزد پدر و همسرانشان آموخته و تمام مراحل عکاسی را شخصاً انجام می‌دادند. فعالیت عکاسی این سه تن باعث شد، اولین عکاس‌خانه زنان در تاریخ ایران در شیراز دایر شود^۱ (صانع، ۱۳۶۹: ۳۰ و طایی ۱۳۸۷: ۱۷۰).

علاوه بر زنان مورد اشاره، برخی نیز به صورت محدود به عکاسی می‌پرداختند. از جمله می‌توان به معیرالممالک (۱۳۰۳ق.) اشاره کرد که در منزل و باغ خود، عکاس‌خانه ویژه و مجهز داشتند (ایران، ۱۳۰۳ق، ش ۶۰۱: ۴). همچنین باید به بدرالسمما چهره‌نگار، دختر عمومی چهره‌نگارها و همسر حبیب‌الله خان عکاس در شیراز، اشرف‌السادات سید اسماعیلی در دوره احمدشاه، همسر و دختر آنتوان خان اشاره کرد که به صورت محدود به عکاسی می‌پرداختند. ماری، دختر سوریوگین که در روزهای آخر عمر پدر عکاس‌خانه او را اداره می‌کرد. وی بخشی از عکس‌های او (حدود ۷۰۰ شیشه) را بعد از مرگ پدر از توقیف خارج کرد که تعدادی از آن‌ها در گالری هنر فریر آمریکا نگهداری می‌شوند^۲ (شیخان، ۱۳۹۷، بخش سوم).

به مرور، بستر حضور زنان آموزش‌دیده، توجه به آموزش زنان و ایجاد مدارس دخترانه با شیوه آموزش جدید در فضای فرهنگی پس از مشروطیت بیشتر شد و با وجود کارشکنی‌ها و مخالفت‌های اولیه، مدارس دخترانه راه‌اندازی گردید و عکاسی هم جزء برنامه‌های درسی قرار گرفت. در سال ۱۳۲۸ق. مدرسه دخترانه انائیه ناصریه^۳ در آگهی مربوط به تأسیس مدرسه، آموزش عکاسی را جزو برنامه‌های درسی اعلام کرد (ایران نو، ۱۳۲۸ق، ش ۱۶۸: ۱). این آگهی دو مورد بسیار مهم در فن عکاسی را نشان داد که عبارت‌اند از: ۱. رشد چشمگیر و سریع عکاسی در ایران ۲. علاقه و اشتیاق زنان به فراگیری این فن و هنر نوین.

۱. بانو عزیزه جهان در باب ورود به حرفه عکاسی می‌گوید: «پس از فوت مرحوم پدرم، میرزا حسن، چون بانوان حاضر نبودند مقابل مردان نامحرم عکس بیندازند لذا من به اتفاق خواهر و دختر عمویم با تأسیس عکاس‌خانه زنانه‌ای از آنان عکس می‌گرفتم. پس از عکاسی هم برای اینکه نامحرم عکس‌ها را نبیند خودم به رتوش و چاپ آن‌ها که از عمویم میرزا محمدرحیم آموخته بودم می‌پرداختم...» (صانع، ۱۳۶۹: ۳۰)

۲. نگاتیوهای رفع توقیف‌شده توسط ماری، دختر سوریوگین در آرشیو Myron Bement Smith در واشنگتن موجود است (سوریوگین، ۱۳۷۸: مقدمه کتاب).

۳. در آگهی تأسیس مدرسه انائیه ناصریه دروسی همچون فارسی، عربی، جغرافی، حساب، فرانسه، خیاطی، کاموادوزی و عکاسی به عنوان برنامه‌های درسی اعلام شد (ایران نو، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۸، س ۱، ش ۱۶۸: ۱).

بدین ترتیب، زنان به محض آشنایی با هنر و صنعت عکاسی، با سعی و تلاش فراوان برای هویت‌بخشی به جامعه زنان، احقاق حقوق مدنی و اجتماعی خود را خواستار شدند. هدف آنان از عکاسی علاوه بر علاقه‌مندی به این فن و هنر، ورود به عرصه‌های اجتماعی و برابری با مردان در همه زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی بود.

۳. مراحل پذیرش زنان عکاس توسط جامعه عصر قاجار

در باب پذیرش پدیده‌های جدید، ماتیلا و همکارانش در سال ۱۹۹۱م. در یک معیار جهانی، مخاطبان پدیده‌های جدید در جامعه را در پنج گروه قرار داده‌اند. هریک از این گروه‌ها در مراحل و زمان‌های مختلف، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان داده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. جویندگان پدیده‌های نوین: این گروه شامل افرادی هستند که به دلیل علاقه بسیار زیادی که به پدیده‌های جدید دارند، طرفدار آن هستند؛
۲. پذیرندگان زود هنگام: افرادی که به پدیده‌های جدید علاقه‌مند بوده و به خطر کردن تمایل دارند؛
۳. پیشگامان: افرادی را شامل می‌شوند که به تجربیات دیگران توجه می‌کنند و در نهایت به پدیده‌های نوین اعتماد می‌کنند؛
۴. اکثریت پیرو: این افراد نسبت به پدیده جدید شک و رویکرد عمومی منفی دارند؛
۵. دیرپذیران: شامل افرادی هستند که رویکرد افراطی منفی نسبت به پدیده‌های نوین دارند. این رویکرد باعث پذیرش دیر هنگام در آن‌ها می‌شود یا هرگز پدیده‌های جدید را نمی‌پذیرند (Mattila et al., 2003 p.517).

بر این اساس، در دوره قاجار، ناصرالدین‌شاه از اولین نوجویانی بود که با توجه به علاقه و شیفتگی به این فن و هنر نوظهور، زمینه ترویج آن را فراهم کرد و از آنجاکه به دلیل ملاحظات مذهبی و سنتی نمی‌توانست اجازه عکاسی از زنان را صادر کند، عکاسان زن همچون مادام عباسی را برای عکاسی از زنان حرم تأیید کرد. دیری نپایید که رجال و

اشراف‌زادگان به‌عنوان پذیرندگان زود هنگام و عده‌ای هنرمند عکاس، به‌عنوان اکثریت پیشگامان وارد عرصه شدند؛ چنانکه زنان و دختران اشراف همچون اعتمادالسلطنه و معیرالممالک به عکاسی از افراد خانواده پرداختند، حتی دختر و همسر آنتوان خان، از عکاسان معروف و زبردست این دوره، به عکاسی از زنان روی آوردند و عکاس‌خانه او را در خیابان علاءالدوله تهران اداره می‌کردند (افشار، ۱۳۷۲: ۵۴). سرانجام عامه مردم به‌عنوان اکثریت پیرو و دیر پذیران، عکاسی توسط زنان عکاس را پذیرفتند و برخی از زنان و دختران به‌عنوان عکاسان جامعه از این پدیده نوین ارتزاق می‌کردند. حبیبه زمان و عزیزه جهان، فرزندان میرزا حسن خان عکاس در شیراز از این جمله عکاسان بودند (صانع، ۱۳۶۹: ۲۹-۳۰).

بدین ترتیب، براساس معیار جهانی، گروه‌های مختلفی در ترویج پدیده جدید عکاسی زنان در ایران شکل گرفتند و باعث پیشرفت این فن و هنر در جامعه شدند. به‌طور کلی، مراحل پذیرش زنان عکاس توسط جامعه را می‌توان در چهار مرحله دسته‌بندی کرد:

۱. پذیرش توسط شاه و دربار؛
۲. پذیرش توسط اشراف و رجال؛
۳. رواج میان مردم و افتتاح عکاس‌خانه‌های زنانه؛
۴. آموزش عکاسی در مدارس دخترانه.

در مرحله اول، شاه و دربار با توجه به نیاز روز و محدودیت‌های موجود، عکاسی توسط زنان را به‌عنوان راه‌حلی برای شرایط موجود، انتخاب کردند. تأسیس دو مکان برای عکاس‌خانه در محیط اندرونی به مدیریت یکی از زنان تراز اول دربار، نشان از ورود هنر نوظهوری در دربار ناصری است که به‌سرعت از طرف بانوان دربار پذیرفته شد. چنانکه زنان دربار به این هنر مردانه مشغول شدند و برای تفتن عکاسی می‌کردند.

در مرحله دیگر، اشراف و رجال دوربین عکاسی را از دربار خارج و به محیط خانوادگی خود وارد کردند؛ چنان‌که از این‌پس، با توجه به وضعیت مالی مناسب طبقه اشراف، شاهد

عکاس‌خانه‌های شخصی، عکس‌های خانوادگی و تصاویری از زنان در خانواده اشراف هستیم. عکس‌های عکاس‌خانه‌های شخصی با حضور تمامی اعضای خانواده به‌ویژه زنان در حالت‌های راحت، بدون ترس و طبیعی گرفته شده است (طهماسب‌پور، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۱). خاندان‌هایی چون معیرالممالک، صنیع‌السلطنه و ... به عکاسی روی آوردند و با توجه به تجمل‌پرستی و خودستایی و علاقه به ثبت عکس‌های خانوادگی، زنان این خاندان به عکاسی گرایش یافتند و تصاویر زیادی از زنان این خانواده‌ها در لباس‌های رسمی و غیررسمی، تفریحات بیلاقی و غیره بر جای گذاشتند (محمدی نامقی، ۱۳۸۶: ۱۴۶ و ۱۶۴).

علاوه بر این، مسافرت رجال و اشراف به اروپا باعث شد که آن‌ها به این واقعیت پی ببرند که دور نگه‌داشتن زنان، در نگاه اروپاییان نادرست است. آگاهی از حضور زنان در شهرها و فضاها، عمومی اروپا سبب گردید تا به تدریج زنان از پرده خارج شوند (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۱۳۵). زنان خاندان معیرالممالک و اشراف‌السلطنه در این مرحله پیشگام شدند.

در مرحله سوم، این پدیده موردتوجه عامه قرار گرفت و برخی از زنان که معمولاً از نزدیکان عکاسان مرد بودند، به هنر و فن عکاسی روی آوردند و با تأسیس عکاس‌خانه‌های زنانه به عکاسی از زنان مشغول شدند.

در مرحله نهایی و چهارم، در دوره پهلوی اول، تدریس فن عکاسی در مدارس دخترانه موردتوجه بیشتری قرار گرفت و عکس به‌عنوان بهترین وسیله برای اعتبار اجتماعی به شمار می‌آمد. در این دوره، عکس نماد طبقه متوسط به شمار می‌رفت و بسیاری از مردم عادی نیز علاقه‌مند به گرفتن عکس یادگاری یا تکی از خود بودند. در این زمان، از یکسو وضعیت مادی مردم عادی بهبود یافته و از سوی دیگر اعتمادبه‌نفس افراد نیز بالاتر رفته بود، بنابراین، خواستار عکس‌های یادگاری و تک‌نفره بودند. رقابت برای سر برآوردن در میان طبقه متوسط، باعث رشد فزاینده عکاسی شد. در همین شرایط، زنان نیز خواستار عکس‌های بیشتری شدند؛ بنابراین، در برخی از شهرها عکاس‌خانه‌های زنانه تأسیس شد (زین‌الصالحین و فاضلی، ۱۳۹۴: ۸۴). برای نمونه حبیبه زمان و عزیزه جهان چهره‌نگار در شیراز، عکاس‌خانه‌ای زنانه در سال ۱۳۰۷ ش. افتتاح کردند.

۴. زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر مراحل پذیرش زنان عکاس

چارلز تیلی به مدل خاصی در تعامل میان گروه‌ها و کنش جمعی برای دستیابی به منافع جمعی و هدف مشترک و بسیج یک گروه اشاره می‌کند (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۰-۹۵). در کنش جمعی بازیگران دوره قاجار، در تلاش برای دستیابی به آزادی و حقوق اجتماعی در جامعه ایران، زمینه‌های مثبت و منفی مهمی بر روند پذیرش عکاسان زن توسط جامعه، تأثیرگذار بود. طی این دوره، هر یک از این عوامل نقش مهم بازدارنده و یا مشوق در رواج هنر عکاسی در بین بانوان داشتند. این زمینه‌ها عبارت بودند از: ۱. آگاهی زنان جامعه؛ ۲. نیازهای جامعه زنانه؛ ۳. نیروی مذهب؛ ۴. تعصبات مردانه، سنت و ساختارهای قدرت؛ ۵. خریدوفروش عکس زنان. با مطالعه تصاویر برجای‌مانده و بررسی زمینه‌ها در بلندمدت ما را قادر می‌سازد تا تغییرات در نگرش‌های اجتماعی زنان ایرانی در دوره قاجار را درک و رفتار و پوشش جامعه ایرانی را در مقایسه با تصاویر اولیه تجسم نماییم.

۱.۴. عوامل مثبت

۱.۱.۴. آگاهی

مسئله آگاهی نسبت به پدیده‌های نوین و تغییراتی که قرار است در جامعه رخ دهد، اهمیت زیادی در میزان پذیرش افراد جامعه دارد. ناصرالدین‌شاه به دلیل فشارهای سنتی و مذهبی و با توجه به اینکه عکاسی از بانوان امری ناپسند و برخلاف شرع محسوب می‌شد، ناگزیر بود برای عکاسی از زنان دربار راه‌حلی بیندیشد. وی دو راهکار را مدنظر قرار داد: استفاده از محارم برای عکاسی و آموزش عکاسی به زنان و به خدمت گرفتن آن‌ها برای عکاسی از زنان حرم. همین مسئله باعث آگاهی او با پدیده جدید زنان عکاس شد و درصدد پیشرفت آن برآمد.

علاوه بر آگاهی شاه نسبت به نیاز جامعه به زنان عکاس، اخبار منتشره در روزنامه‌ها نیز سبب آگاهی جامعه نسبت به این نیاز شد. نمونه آن خبر افتتاح عکاس‌خانه زنانه در حیدرآباد هند است که در تاریخ ۱۳۰۹ق. «روزنامه اطلاع» منتشر شده است. بدین مضمون که عکاس‌خانه‌ای برای زنان در آنجا باز شده که نیروهای عکاس‌خانه همه زن هستند. این

عکاس‌خانه، در عمارتی است که دیوارهای مرتفع دارد تا مشتریان از چشم نامحرمان به دور باشند. گفته می‌شود نقاشی حرام است نه عکاسی، زیرا که در اول اسلام علم عکس نبوده است و دین مقدس حکم به حرمت عکس نداده است (اطلاع، ۱۳۰۹ق. ش ۳۰۱: ۳). چاپ چنین اخباری حتی به صورت محدود در روزنامه‌ها، آگاهی زنان را برای حضور زنان عکاس در جامعه افزایش می‌داد و هر چه بیشتر ضرورت آن را درک می‌کردند.

در مرحله‌ای دیگر در سایه آگاهی به دست‌آمده در عصر مشروطه و تقویت نگرش‌ها و تلاش در برخورداری از حقوق اجتماعی، زمینه ورود زنان در عکاسی فراهم شد؛ تا جایی که عکاسی به مثابه یک شغل برای زنان یکی از مصادیق تلاش زنان برای به دست آوردن و تحقق حقوق اجتماعی آن‌ها و نقطه آغازین عبور زنان ایرانی از نگرش سنتی جامعه در دوره پهلوی اول بود.

۲.۱.۴. نیازهای جامعه زنانه

یکی دیگر از زمینه‌های حضور زنان عکاس در ایران، نیاز بانوان به ثبت عکس‌های خانوادگی و ثبت پرتره‌های تکی بود. حضور عکاسان زن خارجی همچون مادام کارلیان، دیولافوا و ... سبب علاقه و توجه هر چه بیشتر زنان ایرانی برای ثبت عکس‌های خود شد. مادام دیولافوا به عنوان عکاس خارجی از زنان عکاسی می‌کرد. او در کتابش به نیاز جامعه زنان به گرفتن عکس و به تمایل و اشتیاقشان به ثبت تصاویرشان اشاره می‌کند (دیولافوا، ۱۳۶۱: ۲۰۴-۲۰۷). در این دوره، علاوه بر نیاز عمومی، زنان جامعه برای ثبت تصویرشان، زنان اشراف و رجال، به عکاسی به عنوان وسیله‌ای برای تفاخر و متمایز کردن خود از دیگران، برانگیختن حس تحسین و تعجب دیگران می‌نگریستند (طهماسب پور، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۸). در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی، به دلیل نیازهای جامعه تعداد عکاسان زن به طور قابل توجهی افزایش یافت، تا جایی که براساس آمار دارالخلافه تهران در طبقه‌بندی حرفه‌ها و در زیرمجموعه مشاغل تعداد عکاسان ۲۹۲ نفر بوده که از این تعداد ۱۷۶ نفر مرد و ۱۱۶ نفر زن اشاره شده است (سعدوندیان، اتحادیه، ۱۳۶۹). این آمار حاکی از تغییرات اساسی در نیاز زنان و جایگاه اجتماعی آن‌ها در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی اول است.

۲.۴. عوامل منفی

۱.۲.۴. نیروی مذهب

به تصویر کشیدن چهره زنان همواره طی قرون متمادی جزو محرمات دین اسلام محسوب و نهی می‌شده است. طی این دوران بانوان با پوشش کامل (چاقچور) خود را پوشانده و چهره خود را با روبنده از نامحرمان پنهان می‌کردند. از این‌رو، طی دوره قاجار و پس از ورود دوربین عکاسی مهم‌ترین تکلیف زن، رعایت حریم و پوشاندن خود بود. با این توصیف‌ها، ثبت چهره زنان در عکس که امکان افتادن به دست نامحرمان داشت، مذموم بوده است. براساس اعتقادات مذهبی، در این دوره تنها چند گروه اجازه داشتند بدون حجاب و پوشش کامل در مقابل دوربین عکاسان مرد قرار گیرند؛ از آن جمله می‌توان به دخترانی که حجاب بر آن‌ها واجب نبود و به سن تکلیف نرسیده بودند، اشاره کرد. در «خاطرات تاج‌السلطنه»، دختر ناصرالدین‌شاه آمده، زمانی که تصمیم گرفته شد وی ازدواج نماید هشت سال داشته است. از این‌رو، یک عکس از وی گرفته و برای شوهرش فرستادند. به نوشته وی این عکس را تمام فامیل دیدند؛ چراکه در هشت‌سالگی گرفته شده و قابل حجاب نبوده است (اتحادیه، ۱۳۷۱: ۷۷). نوازندگان، رقاصان و روسپیان نیز اجازه حضور در مقابل دوربین عکاسان مرد را داشتند. این زنان به حالت‌های مختلف، عادی و گاه در حالت نوازندگی و رقص با لباس‌های فرنگی در برابر دوربین قرار می‌گرفتند. به نظر می‌رسد که از این زنان برای گرفتن عکس بایستی از مراجع مذهبی اجازه می‌گرفتند. ارنست هولتسر در کتاب خود در این باره آورده است: «... در سال‌های اخیر، مجتهد بزرگ اصفهان تمام رقاصان را تحت نظارت خود گرفته؛ با اینکه قبلاً پیش او رفته و از وی اجازه گرفته بودم، باز هم حق نداشتند پیش من بیایند که از آن‌ها عکس بگیرم ...» (هولتسر، ۱۳۵۵: ۱۱۶). عکس‌های زنان رقاصه و روسپیان در شهر به فروش می‌رسید. عین‌السلطنه در خاطرات خود در این باره می‌نویسد: «... از آنجا بازار رفتم. نه قطعه عکس از عکس‌های زن‌های مشهور و معروف جدید گرفتم. عکس زن زیاد داشت. اغلب بد بود. از آنجا منزل آمدم...» (سالور، ۱۳۶۹: ۳۵۶).

همچنین به مغازه‌های فروش عکس زنان اشاره می‌کند: «دکان عکس فروشی بود.

عکس زن داشت. تمام را خودش انداخته اسم‌ورسمشان را خوب می‌دانست. اما اغلب بدشکل و بدترکیب بودند؛ یعنی عکس آن‌ها را بد انداخته بود. چون زن‌ها کمتر عکس می‌اندازند اصول و وضع نشستن و لباسی که برای عکس خوب باشد، نمی‌دانند چیست. عکاس هم آن‌قدر فهم ندارد که حالی کند و عکس را به‌قاعده و خوب بیندازد. بی‌مناسبتی لباس آن‌ها و بد نشستن آن‌ها و بی‌وقوفی عکاس، عکس‌ها را ضایع کرده و از جلوه انداخته است...» (همان: ۷۰۷).

اعتقادات و نیروی مذهبی آن‌چنان قوی بود که برخی از عکاسان به‌صورت مخفیانه از زنان عکس می‌گرفتند. مادام دیولافوا در این باره می‌نویسد که «در شهر مرند منزل مسکونی ما مشرف بر دهکده است. در حیاط خانه‌ای دو زن ایستاده و با زن صاحب‌خانه مشغول صحبت بودند و فکر نمی‌کردند که کسی آن‌ها را ببیند، صورت‌های خود را نپوشانده بودند. من خود را عقب دیواری پنهان کرده و از شوهرم دستگاه عکاسی را گرفته و توانستم عکسی از این صحنه قشنگ بگیرم» (دیولافوا، ۴۶).

۲.۲.۴. تعصبات مردانه، سنت و ساختارهای قدرت

حساسیت جاهلانه و تعصبات جامعه مردسالارانه دوره قاجار نسبت به زنان طبقه مرفه تا حدی بود که زنان شاه را همیشه شب از مکانی به مکانی دیگر منتقل می‌کردند و اگر شاه با آن‌ها همراه نبود، زنان را داخل کجاوه‌ای بر پشت شتر می‌نشاندند. به این صورت که این کجاوه‌ها گاه جفت از دو پهلوی شتر آویخته می‌شدند و در هر یک زنی که کاملاً در لباس و چادری پوشیده شده بود، قرار می‌گرفت و در صورت بودن شاه، هرکدام از آن زنان با در دست داشتن اسلحه‌ای روی اسب نشسته و همراه خواجه‌سرایان در حال گفت‌وگو و خنده و شوخی پیش می‌رفتند (همان، ۱۵۴).

پیشرفت در فن عکاسی و عکس‌برداری از زنان در دوره ناصری باعث نگرانی مردان ایرانی شد. سندی متعلق به سال ۱۲۸۴ ق. به دغدغه و نگرانی جامعه مردانه در برابر عکاسی از زنان اشاره دارد. این سند مربوط به مکاتبه آقارضا با ناصرالدین‌شاه درباره عکس بانوان حرم است. در این سند آمده که چند جعبه شیشه عکس زنان در اندرون از بزرگ و کوچک مدت طولانی است که در آن عکاس‌خانه برجای مانده است. عکس‌های اندرون بیرون

بودنش خوب نیست مقرر شود که کسی نداند این‌جانب عرض کرده است (ساکما، س ش ۱۲۲۳: ۲۹۵۰).

با وجود شرایط اجتماعی حاکم در دوره قاجار؛ حتی ناصرالدین‌شاه نیز در عکاسی از زنان حرم دغدغه‌هایی داشت و با تأسیس عکاس‌خانه اختصاصی، سعی در محافظت از عکس‌های زنان حرم از مردان نامحرم داشت. تمام امور مربوط به عکاسی از زنان حرم، توسط شاه و تحت نظارت او در همین عکاس‌خانه انجام می‌گرفت؛ درواقع این عکاس‌خانه منحصرأً به شاه و زنان حرم اختصاص داشت و جز شاه، بانوان حرم و جعفرقلی خان نیرالملک، موچول خان^۱ و عزیز خان خواجه هیچ‌کس اجازه ورود به آن را نداشت. این عکاس‌خانه تحت نظارت یکی از بانوان برجسته حرم اداره می‌شد. ناصرالدین‌شاه طی نامه‌ای به امینه اقدس، همسرش می‌نویسد که عمارت عکس‌خانه بالا را پاک و تمیز کرده و اگر تعمیر و بنایی لازم دارد معماریاش را بیاورند تا درست کند. همچنین عکاس‌خانه زیر را هم پاک و تمیز بکند (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۹: ۳۹۵).

پس از مدتی عکاس‌خانه دارالفنون راه‌اندازی شد. این مکان در سال ۱۲۹۴ق. برای گسترش عکاسی و عمومی شدن آن اعلامیه‌ای در «روزنامه علمی» منتشر کرد. در فصل دوازدهم این اعلامیه که در تاریخ ۲۱ محرم ۱۲۹۴ق. منتشر شده، آمده است که این عکاس‌خانه مخصوص مردان است و مطلقاً زنان حق ورود به آنجا را ندارند؛ خواه رو بسته باشند و خواه رو گشاده، مسلمان باشند خواه غیرمسلمان که حجاب را واجب نمی‌دانند (روزنامه علمی، ۱۲۹۴ق.، ش ۴: ۱-۲). این فصل اعلامیه نشان‌دهنده محرومیت زنان از گرفتن عکس و تعصبات مردانه و نقش ساختار قدرت در قبال زنان جامعه است. علاوه بر این، تبلیغات منفی شرایط عکاسی از زنان را سخت‌تر می‌کرد. به نوشته ملک‌المورخین مرآةالسلطان لشکرنویس با دوربین عکاسی‌اش در زاویه حضرت عبدالعظیم، هر بانویی چه روباز و چه روبنده، عکسش را برمی‌داشت و اشاره می‌کند که می‌تواند با روبنده هم عکس را از زیر بردارد (ملک‌المورخین، ۱۳۶۸: ۲/ ۱۸۶).

۱. اعتمادالسلطنه درباره موچول خان در روزنامه خاطرات می‌نویسد: «یکی دو سال کارش این بود که شاه عکس می‌انداخت و او چاپ می‌کرد ... می‌گویند بعضی از عکس‌ها را هم به دیگران می‌داد اما گمان نمی‌کنم راست باشد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶: ۲۹).

کولیور رایس از عکاسان زن خارجی، درباره فضای متعصب مردانه حکم‌فرما بر جامعه و ممنوعیت ثبت عکس زنان می‌نویسد که:

«روزی چندین زن خوش‌سیما نزد من آمده و گفتند ما لایم عکسی از آنان بگیریم. خیلی خوشحال شدند، پانزده یا شانزده نفرشان چهره‌های جذاب خود را در معرض دید گذاشتند؛ اما زمانی که دوربین را آماده کرده با کمال تعجب تنها شش زن مسن در آنجا نشسته، بقیه مخفیانه فرار کرده بودند. زنان سالخورده گفتند اگر شخصی صورت زنان جوان را حتی در عکس ببینند، شوهران آنان بسیار خشمگین خواهند شد» (رایس، ۱۳۸۳: ۲۱۶). در این دوره، اگرچه عکاسی از زنان خلاف شرع و عرف محسوب می‌شد؛ اما سیاست‌های شاه در استفاده از محارم و عکاسان زن و اختصاص مکانی به عنوان عکاس‌خانه اندرونی با مدیریت یکی از زنان دربار، نشان می‌دهد که به‌رغم اینکه عکاسی در ابتدا فن و هنری مردانه قلمداد می‌شد، به‌سرعت توسط بانوان دربار پذیرفته شد.

نتیجه

ورود دوربین عکاسی به ایران عصر قاجار و نقش‌آفرینی زنان عکاس، یکی از پیامدهای آشنایی ایرانیان با مظاهر تمدن اروپایی در دوره قاجار بود. از همان ابتدا براساس تعالیم فرهنگی، مذهبی و اخلاقی حاکم، مسئله زنان عکاس و عکاسی از زنان، مانعی در برابر حضور و ورود به عرصه اجتماع بود تا جایی که حتی عکاسان مرد دربار نیز اجازه عکاسی از زنان دربار را نداشتند. با تحولاتی که در این دوره اتفاق افتاد، به تدریج قبح و منع فعالیت زنان عکاس و عکاسی از زنان شکسته شد و با وجود برخی زمینه‌ها و طی مراحل مختلف، جامعه ایران ناگزیر به پذیرش عکاسی از زنان و زنان عکاس شد. این مراحل عبارت بودند از: شاه و دربار، پذیرش توسط اشراف و رجال و مردم. این مراحل برخلاف معیارهای جهانی ۵ مرحله‌ای پذیرش پدیده‌های نو، در ۳ مرحله خلاصه می‌شود؛ چنان‌که در برخی زمان‌ها دو مرحله باهم ادغام شده است. برخی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بر مراحل سه‌گانه پذیرش پدیده نو در جامعه تأثیر مستقیم داشتند که عبارت بودند از: ۱. آگاهی دربار و زنان از حقوق اجتماعی زنان، آشنایی با فنون مدرن همچون عکاسی و حضور زنان عکاس دیگر کشورها؛ ۲. نیازهای جامعه زنانه، همچون ثبت عکس‌های خانوادگی و پرتره‌های تکی و نیاز زنان

طبقات اعیان و اشراف جامعه برای تفاخر و متمایز بودن از دیگران؛^۳ عقاید مذهبی و مسئله حجاب؛^۴ تعصبات مردانه، سنت و ساختارهای قدرت.

این زمینه‌ها در اواخر دوره قاجار و در دوره بعد شدت گرفت و با ایجاد عکاس‌خانه‌های عمومی، استفاده از روش‌های صحیح آموزش، استفاده از روزنامه، جزوه و کتاب برای آشنایی و آموزش عکاسی در ایران و آشنایی با گرایش‌ها و سبک‌های گوناگون عکاسی در ترویج این هنر اقداماتی انجام گرفت. با تغییر سبک زندگی و تأسیس عکاس‌خانه توسط زنان و حضور در عکاس‌خانه‌های عمومی و آموزش عکاسی در مدارس دخترانه، عکاسی زنان در جامعه ایران فراگیر شد و حساسیت‌های فرهنگی درباره حضور زنان عکاس کاهش یافت، تا جایی که زنان پس از دستیابی به آزادی نسبی در فضای عمومی و با تأسیس ثبت‌احوال و ضرورت عکس‌دار شدن مدارک هویتی، تنها و یا با همسر و فرزندان خود به عکاس‌خانه‌ها می‌رفتند.

ضمایم: تصاویر



عکس شماره ۲: نمایی از زن ایرانی در دوره قاجار، عکاس مادام دیولافوا (منبع: دیولافوا، ۱۳۶۱: ۳۹)



عکس شماره ۱: تصویر مادام دیولافوا (دیولافوا، ۱۳۶۱: ۶)



عکس شماره ۴: آموزش نحوه کار چرخ خیاطی به دختران؛ عکاس: عزیزه جهان (صانع، ۱۳۶۹: ۳۰)



عکس شماره ۳: تصویر عزیزه جهان، عکاس دوره پهلوی اول (صانع، ۱۳۶۹: ۳۰)



عکس شماره ۶۵: تصویر عزت ملک خانم
اشرف السلطنه، (از پیشگامان عکاسان زن در دوره قاجار)
(<https://yphc.ir> تارنمای)



عکس شماره ۵: تصویر انیس الدوله، همسر
ناصرالدین شاه ۱۲۸۸ق.، عکاس ناصرالدین شاه
(ذکاء، ۱۳۷۶: ۳۲)



عکس شماره ۸: تصویر ناصرالدین شاه در کنار
برادرش کامران میرزا، خواهرش و دو بانوی دیگر
(عکاس: ناصرالدین شاه (ذکاء، ۱۳۷۶: ۲۸)



عکس شماره ۷: تصویری از خانواده ایرانی
(رایس، ۱۳۶۶: ۲۶۰)

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱). *خاطرات تاج السلطنه*، تهران: تاریخ ایران.
- استاین، دانا (۱۳۶۸). *سراغاز عکاسی در ایران*، ترجمه ابراهیم هاشمی، تهران: اسپرک.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳). *المآثر والآثار*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *مرآت البلدان ناصری*، تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۶). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- افشار، ایرج (۱۳۷۲ و ۱۳۶۸). *گنجینه عکس‌های ایران*، تهران: فرهنگ ایران.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات.
- تاسک، پتر (۱۳۸۴). *سیر تحول عکاسی*، تألیف و ترجمه محمد ستاری، تهران: سمت.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵). *از بسیج تا انقلاب*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ثقفی، خلیل خان (۱۳۲۲). *مقالات تاریخی سیاسی، ادبی اجتماعی*، تهران، بی‌نا.
- دیولافوا، مادام (۱۳۶۱). *سفرنامه دیولافوا در زمان قاجاریه*، ترجمه علیمحمد فره‌وشی، تهران: خیام.
- ذکاء، یحیی (۱۳۷۶). *تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳). *زنان ایرانی و راه رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: کتابدار.

- ناصرالدین شاه (۱۳۷۹). *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان*، به کوشش هنگامه قاضی‌ها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۶۹). *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران: اساطیر.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۶۸). *مرآت‌الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.
- سعدوندیان، سیروس، اتحادیه، منصوره (۱۳۶۹). *آمار دارالخلافه تهران*، تهران: تاریخ ایران
- سمسار، محمد حسن و سرائیان، فاطمه (۱۳۸۲). *فهرست عکس‌های برگزیده عصر قاجار*، تهران: سازمان میراث فرهنگی و کاخ گلستان.
- سمسار، محمدحسن و فاطمه سرائیان (۱۳۹۰). *کتاب کاخ گلستان (البوم خانه)*، فهرست عکس‌های برگزیده عصر قاجار، تهران: کاخ گلستان.
- سوریوگین، آنتوان (۱۳۷۸). *ایران از نگاه سوریوگین*، تهران: زمان.
- شفیعی، سمیه سادات (۱۴۰۰). *تاریخ اجتماعی زنان در عصر قاجار*، تهران: ثالث.
- صافی گلپایگانی، قاسم (۱۳۸۴). *عکس‌های قدیمی ایران: رجال، مناظر و...*، تهران: دانشگاه تهران.
- صانع، منصور (۱۳۶۹). *پیدایش عکاسی در شیراز*، تهران: سروش.
- طهماسب‌پور، محمدرضا (۱۳۸۷). *ناصرالدین شاه عکاس*، تهران: تاریخ ایران.
- طهماسب‌پور، محمدرضا (۱۳۸۹). *از نقره و نور*، تهران: تاریخ ایران.
- عباسی، اسماعیل (۱۳۷۵). *فرهنگ عکاسی*، تهران: سروش.
- موسوی‌زاده، جهانگیر (۱۳۸۰). *محاکمه رضاشاه در برابر تاریخ*، تهران: مولف.
- میرزا قهرمان، امین لشکر (۱۳۷۸). *روزنامه خاطرات امین لشکر*، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریگشت، تهران: اساطیر.

- واگو، استفان (۱۳۷۳). *درآمدی بر تئوری‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی*، ترجمه علیرضا کلدی، تهران: آبان.
- هولتسر، ارنست (۱۳۵۵). *ایران در یکصد و سیزده سال پیش*، به‌کوشش محمد عاصمی، تهران: مرکز مردم‌شناسی.

مقالات

- ابراهیمی، ثمیلا (۱۳۸۴). نقاشی قاجار و تجربه مدرنیته، *حرفه هنرمند*، (۱۳)، ۱۲۰-۱۳۷.
- ابراهیمی، فرهاد (۱۳۸۴). مردم‌نگری و واقع‌گرایی در آثار استاد علی‌اکبر صنعتی، *هنرهای تجسمی*، (۲۳)، ۵۶-۶۱.
- احمدی، بهرام (۱۳۹۲). مروری بر هنر عکاسی دوران قاجار و تاثیر آن بر نقاشی، *چیدمان*، ۲ (۲)، ۶۲-۶۸.
- اقبال آشتیانی، عباس (بی‌تا). *مجله یادگار*، (۶ و ۷)، تهران: کتابفروشی خیام.
- بنیامین، والتر (۱۳۷۷). اثر هنری در عصر تکثیر مکانیکی، ترجمه امید نیکفرجام، *هنر و معماری*، ۸ (۳۱)، ۲۱۰-۲۲۵.
- پورمند، حسن‌علی، و ابراهیمی، سارا (۱۳۹۹). ضرورت‌های اجتماعی پیشرفت فناوری در ایران در سایه تقلید شاهان قاجار از مغرب زمین (مظفرالدین شاه)، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، ۱۰ (۱)، ۹۳-۱۲۰.
- حسامی، مهدی؛ موسوی، ویانه و صدقی‌الهرد، سولماز (۱۳۹۱). زنان در عکس‌های قجری، *جستارهایی در جامعه‌شناسی تاریخی*، ۱ (۲)، ۳-۱۶.
- حسامی، مهدی (۱۳۹۵). عکاسی و زنان عکاس در دوره قاجار، *الکترونیکی مرکز اسناد آستان قدس رضوی*، ۸ (۳۱-۳۰)، ۱-۱۶.
- رضایی مکی، فاطمه و وکیلی، هادی (۱۳۹۳). گونه‌شناسی و کارکرد مؤسسات آموزشی دخترانه مشهد، *تاریخ‌نامه ایران پس از اسلام*، ۴ (۷)، ۱۰۱-۱۲۴.
- زین‌الصالحین، حسن و فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۴). سیاست و بازنمایی (بررسی نقش ایدئولوژیک دوربین عکاسی و عکس در دوره پهلوی)، *هنرهای زیبا*، ۲۰ (۳)، ۷۹-۹۲.

- ستاری، محمد و محمدی نامقی، خدیجه (۱۳۸۷). اسنادی جدید پیرامون عکسخانه اندرونی، *هنرهای زیبا*، (۳۶)، ۷۷-۸۵.
- سلماسی‌زاده، محمد و امیری، آمنه (۱۳۹۶). تاثیر نوسازی حکومت پهلوی اول بر پایگاه زنان در خانواده و اجتماع، *تاریخنامه تبریز*، ۸ (۱۵)، ۶۳-۹۲.
- سلماسی، کاتیا (۱۳۸۳). سایه‌ای در عکاسی ایران (سایه سیمای زن در ایران)، *بخاوا*، (۳۵)، ۲۱۹-۲۲۸.
- طایی، پروین (۱۳۸۷). بررسی نقش زنان در عکاسی دوره قاجار، *هنرهای تجسمی*، (۱۲)، ۱۶۴-۱۸۱.
- عدل، شهریار (۱۳۷۹). آشنایی با سینما و نخستین گام‌ها در فیلم‌برداری و فیلم‌سازی در ایران، *طلاووس*، (۵ و ۶)، ۵۸-۹۰.
- شیخان، نگار (۱۳۹۷). مقاله پیدایش عکاسی در ایران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، *تارنمای* <https://www.cgie.org.ir>. (۳-۱).

پایان‌نامه‌ها

- روح الامینی، زهره (۱۳۸۰). *بررسی پرتره در دوره قاجار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد عکاسی، تهران: دانشکده هنر دانشگاه تهران.
- محمدی نامقی، خدیجه (۱۳۸۶). *بازنمایی زنان در عکس‌های اواخر قرن نوزدهم میلادی در ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد عکاسی، دانشگاه هنر تهران.

روزنامه‌ها

- *روزنامه اطلاع*، ۴ شنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۹ ق، ش ۳۰۱.
- *روزنامه ایران نو*، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۸ ه.ق، سال اول، ش ۱۶۸.
- *روزنامه ایران*، ۵ شنبه ۲۹ شعبان ۱۳۰۳ ق، ش ۶۰۱.
- *روزنامه علمی*، ۲ شنبه ۲۱ محرم ۱۲۹۴ ق، ش ۴.

اسناد

– سازمان اسناد و کتابخانه ملی (ساکما)، سند ش ۱۲۲۳، ۲۹۵۰۰، ۱۲۸۴ ه.ق.

ب) منابع انگلیسی

- Mattila M Karjaiuoto H Pento T (2003). Internet Banking Adoption Among Mature Customers: Early Majority or Laggards? *Jornal of Services Marketing* (5).
- تاریخی <https://yphc.ir/news/87937/ashraf-al-saltanah-irans-first-lady-photographer>.
- Khadijeh Mohammadi Nameghi & Carmen Pérez González (2013). From Sitters to Photographers: Women in Photography from the Qajar Era to the 1930s *History of Photography*, 37(1), pp 48-73.



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 27-47

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.59804.2496

Received: 2023/12/28

Received in revised form: 2024/07/08

Accepted: 2024/07/22

Published: 2024/12/23

Identification and Localization of the Ilkhani Wintering Grounds of “Siyahkuh” and the Jaghato River Basin

Saleh Aminpour¹| Omid Bahraminia²

Abstract

Siyakoh is a region along the shores of the Jaghato River, mentioned in historical sources from the Seljuk period to the Qajar era. Its most significant period was during the rule of the Mongol patriarchs. As one of the wintering grounds of the Ilkhanid period, Siyakoh holds great potential for historical study. Due to its strategic geographical location-situated along key routes connecting various cities, districts, and states-and its fertile climate, this region attracted the attention of ruling governments throughout history. Siyakoh possessed the essential characteristics of a Qashlaq (seasonal settlement), making it particularly appealing to the Mongol patriarchs, who were accustomed to such nomadic traditions. Despite its historical significance, no prior research has been conducted specifically on Siyakoh, making this study the first independent investigation of the region. This article aims to identify the geographical and historical location of Siyakoh and determine its present-day counterpart. Using historical research methods, field surveys, and an analysis of historical and geographical documents, this study seeks to provide new insights into one of the temporary settlements of central and local governments and its role in interstate trade routes.

Keywords: Siyakoh, Jaghato, Ilkhanid, Ardalan, Saqqez.

1. Assistant Professor, Payam Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

s.aminpour@pnu.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Education, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

omid.bahraminia@uok.ac.ir



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۲۷-۴۷

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.59804.2496

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

بازشناسی و مکان‌یابی قشلاق ایلخانی «سیاهکوه»

و حوزه رود «جغتو»

صالح امین‌پور^۱ | امید بهرامی‌نیا^۲

چکیده

سیاهکوه یکی از نواحی ساحل رود جغتو است که نام آن از دوره سلجوقیان تا زمان قاجار در منابع تاریخی آمده است. بااهمیت‌ترین دوره این ناحیه، دوره حکومت ایلخانان مغول بوده است. موقعیت مکانی سیاهکوه، در نزدیکی رود جغتو و به‌عنوان یکی از قشلاق‌های دوره ایلخانی از ظرفیت‌های مطالعاتی متنوعی برخوردار است. این ناحیه به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود که شامل قرار گرفتن بر سر راه شهرها، نواحی و ایالات مختلف و وجود آب‌وهوای مناسب و حاصل‌خیز بوده، موردتوجه حکومت‌های وقت قرار گرفته است. سیاهکوه و حوزه رود جغتو در گذشته، ویژگی‌های لازم جهت یک ناحیه قشلاقی و اسکان فصلی را دارا بوده و همین عامل باعث شده که ایلخانان مغول که عادت به چنین رسمی داشته‌اند به آن توجه ویژه‌ای بنمایند. درباره سیاهکوه هیچ تحقیقی تاکنون صورت نگرفته و این پژوهش اولین پژوهش مستقل در این باره است. این مقاله بر آن است که با روش تحقیق تاریخی و به شیوه فیش‌برداری و با تکیه بر اسناد و داده‌های تاریخی و جغرافیایی، به شناساندن موقعیت جغرافیایی و تاریخی سیاهکوه و مکان‌یابی امروزی آن و نیز جنبه‌های تاریخی رود جغتو بپردازد، نتایجی که می‌تواند ارائه‌دهنده اطلاعات متنوع و احیاناً دستاوردهای علمی تازه، درباره یکی از اسکان‌های موقتی حکومت‌های مرکزی و دولت‌های محلی و یکی از راه‌های بین‌ایالتی باشد.

کلیدواژه‌ها: سیاهکوه، جغتو، ایلخانان، اردلان، سقر.

s.aminpoor@pnu.ac.ir

omid.bahraminia@uok.ac.ir

۱. استادیار دانشگاه پیام نور تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. استادیار گروه معارف دانشگاه کردستان، سنندج، ایران



مقدمه

سیاهکوه نام ناحیه‌ای در کردستان قدیم بوده که گرچه منابع تاریخی و جغرافیایی محدوده دقیق آن را ذکر نکرده‌اند اما همان منابع این ناحیه را در دوره سلجوقی، مسیر تردد لشکریان از آذربایجان به دینور، در دوره ایلخانی به‌عنوان محل اسکان، راه عبور، محل جنگ، محل صلح و در دوره صفویان و دوره حکومت اردلانی‌ها به‌عنوان ناحیه‌ای حکومتی ذکر کرده‌اند. نام این ناحیه جغرافیایی که در ساحل و یا نزدیکی رود جغتو، یکی از اقامتگاه‌های اصلی ایلخانان، قرار داشته اولین بار در دوره سلجوقیان و آخرین بار در منابع دوره قاجار آمده است. سیاهکوه یک مکان اختصاصی و نام منحصر به فرد نیست. در اصفهان، خراسان، گیلان و نقاط دیگر، مکان‌هایی با این نام وجود دارد و حتی در جغرافیای طبیعی استان کردستان هم در حال حاضر چند نقطه با این نام ثبت شده است (محمودی، ۱۳۵۲: ۹ و ۳۱). آنچه در اینجا بررسی می‌شود سیاهکوهی است که رود جغتو از آن سرچشمه گرفته و در حدفاصل جغتو و سفیدرود قرار داشته است. بررسی حوادث تاریخی مرتبط با یک ناحیه جغرافیایی، شامل بازسازی محیط‌های گذشته و سلسله وقایع در یک‌زمان یا ارزیابی آن‌ها با توجه به تحولات انجام گرفته و ثبت شده است. سیاهکوه ناحیه‌ای جغرافیایی است که حوادث تاریخی فراوانی در آن صورت گرفته است. موضوعات مورد مطالعه در این مکان جغرافیایی وسیع است و به مواردی می‌پردازد که نه جغرافیا و نه تاریخ، بلکه در مرز تاریخ و جغرافیا قرار دارد و از اصول و روش‌های هر دو به‌صورت توأم بهره می‌گیرد (لعل شاطری، ۱۳۹۵: ۱۸۹). مکان جغرافیایی ثابت است و در گذر زمان حتماً حوادث جدیدی روی می‌دهد و اسامی جدیدی جایگزین اسامی قبلی می‌شود، اما حوادث قبلی که صورت گرفته است احتیاج به بازشناسی و بازگویی دارد. در این مقاله تلاش می‌شود ضمن توجه به تغییرات تاریخی و جابجایی حکومت‌ها، در خلال منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی آن بخش‌هایی که ارتباط مستقیمی به ناحیه مورد نظر دارد استخراج و تنظیم گردد.

۱. پیشینه پژوهش

علی‌رغم شهرت سیاهکوه به‌عنوان اقامتگاه فصلی ایلخانان و قرار گرفتن در مسیر سایر اقامتگاه‌های ایلخانی (مراغه-سلطانیه-سغورلق) پژوهشگران تاریخ ایلخانان توجهی به این

نقطه ننموده و با وجود تحقیقات فراوان دربارهٔ عناصر حکومتی و سایر جوانب حکمرانی ایلخانان، این نقطه موردتوجه قرار نگرفته است. حتی پژوهشگران تاریخ صفویه و تاریخ خاندان اردلان هم از پرداختن به تاریخ و جغرافیای این ناحیه غفلت کرده و از کنار آن گذشته‌اند. در مورد سیاهکوه هیچ تحقیق مستقلی به‌صورت کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت نگرفته و حتی دایرةالمعارف‌های متعدد چاپ‌شده در ایران هم مدخلی درباره سیاهکوه ندارند و مقاله حاضر اولین تحقیق در این مورد است.

۲. بحث و بررسی

۱.۲. حدود طبیعی سیاهکوه

روایات زیادی وجود دارد که حدود طبیعی سیاهکوه را حدفاصل رودهای جغتو و سفیدرود مشخص می‌کند، یعنی یک مرز و حد طبیعی سیاهکوه از جانب شرق سفیدرود و حد دیگر آن در طرف غرب جغتو بوده است. از این‌رو مناسب است ابتدا دو رود مذکور را معرفی نموده و اشارات تاریخی به اسامی آن را مرور کنیم.

سفیدرود: سفیدرود نام نهایی رودی بزرگ است که در مسیری طولانی به دریای خزر می‌ریزد. این رود از استان‌های کردستان، زنجان، آذربایجان شرقی، اردبیل و گیلان می‌گذرد. اگر شهرستان‌های مسیر رودخانه را هم نام ببریم، این رود، دیواندره، بیجار، ابهر، زنجان، هشت‌رود، میانه، خلخال، طارم و منجیل را طی می‌کند. از سرچشمه اصلی آن که کوه چهل‌چشمه است تا تنگهٔ منجیل به این رودخانه قزل‌اوزن می‌گویند. نام سفیدرود در منابع به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است: پیش از اسلام با توجه به نام قومی که در کنار این رود زندگی می‌کردند به آن آمارد/آماردی/امردوس می‌گفتند. در منابع دوره اسلامی، نام سفیدرود به صورت‌هایی چون سپیدرود و اسپیدرود آمده است. در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله آمده است که «غازان خان (در سال ۶۹۴) از راه سیاهکوه و سفیدرود و سغورلق (تخت سلیمان) به سمت دماوند حرکت کرد» (همدانی، ۱۳۷۴: ۸۹۶). قرار گرفتن نام‌های سفیدرود و سیاهکوه و سغورلق در کنار هم در این مسیر نشان می‌دهد که دست‌کم در این فقره خاص، منظور، آن بخش از رود مذکور است که در کردستان امروزی جریان داشته است. در دوره مغول به این رود هولان موران (همدانی، ۱۳۷۴: ۹۵۷) اولان موران

(رودخانه سرخ) نیز گفته می‌شد. احتمالاً نام قزل‌اوزن به معنای رودخانه سرخ، ترجمه ترکی این اصطلاح مغولی باشد. برخی از منابع تاریخی این رود را به‌عنوان مرز عراق عرب و آذربایجان ذکر کرده‌اند: «رود قزل‌اوزن که مفصل عراق و آذربایجان است» (قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۷۰). این مورد حتی در دوران قاجار هم توسط نماینده ناپلئون به دربار فتحعلی شاه ذکر شده است (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۵۵). در سال ۹۰۰ قمری مصالحه‌ای بین شاهزادگان آق‌قویونلو صورت گرفت که براساس آن، توافق شد آب قزل‌اوزن، سامان دو مملکت، دو پادشاه شود که دیاربکر و اران و آذربایجان در تحت اختیار میرزا الوند باشد و ممالک عراق و اصفهان و فارس و کرمان از میرزا سلطان مراد باشد (روملو، ۱۳۸۴: ۲۵؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۳۶۰).

جدا از سفیدرود، رود دیگری در حدفاصل آذربایجان و کردستان قرار داشته است که نام آن همواره با سیاهکوه ذکر شده است. این رود که شهرتش به خاطر محل مرگ هولاکو و محل تاج‌گذاری ایلخانان دیگری است جغتو است.

جغتو: (جغاتو) یا زرینه‌رود از کوه‌های چهل‌چشمه سرچشمه می‌گیرد و پس از گذشتن از جلگه میان‌دوآب، در جنوب دریاچه ارومیه وارد آن دریاچه می‌شود و آب آن برخلاف همه رودهایی که وارد دریاچه مذکور می‌شود، شیرین است. جغتو را پیش از مغول زرینه‌رود می‌گفتند و مغول آن را جغتو نغتو نامیده‌اند (دهخدا: ذیل واژه جغتو). مطابق نوشته‌های مورخان دربار ایلخانان، هلاکو، زرینه‌رود را به‌افتخار پسر چنگیز خان (جغتای) جغتو به معنای خروشان نامید (همدانی، ۱۹۴۰: ۱۳۱). حمدالله قزوینی در کتاب *نزهة القلوب* نوشته است که این رود از کوه‌های کردستان به حدود روستای سیاهکوه برمی‌خیزد (به نقل از *مرآة البلدان*، ۱۳۶۸: ۲۲۹/۴). با ترسیم نقشه‌های جدید، امروزه سرچشمه‌های دقیق جغتو مشخص شده است: این رود از کوه‌های «قادرکژیاو»، «دوبرا»، «سلطان» و «شاخه ره شه» و ... که جزو کوه‌های چهل‌چشمه هستند سرچشمه می‌گیرد. رود جغتو دارای هفت شاخه اصلی و چهار شاخه فرعی است که پس از عبور از شرق سقز، رودهای خورخوره (مشهور به چه م سنته) از سمت جنوب شرقی، چه م (رودخانه) سقز از جنوب غربی و ساروق / ساروخ از مشرق به آن می‌پیوندند. پس از شاهین‌دژ، در سی کیلومتری جنوب غربی بناب و بعد از مخلوط شدن با شاخه‌هایی از سیمینه‌رود (تاتاهو) به دریاچه ارومیه می‌ریزد. در منابع طول رودخانه به

اختلاف ۲۴۰، ۲۸۴، ۳۰۰ و ۳۰۲ کیلومتر ذکر شده است (سوادى: زرینه‌رود (جغتوچای)). جغتو در منابع تاریخی به‌عنوان محل عبور، محل حکومت، محل جنگ، محل مرگ، محل تاج‌گذاری، محل اتراق و ... ذکر شده است. رود جغتو و حوالی آن از مکان‌های مهم دوره ایلخانان بوده است. این منطقه اقامتگاه موردعلاقه هولاکو بوده و این ایلخان اکثر مواقع در جغتو سکونت داشته و حتی در همین نقطه هم در سال ۶۶۳ قمری از دنیا رفته است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۰۲/۳). با وجود اقامت مکرر در جغتو، آثار و ابنیه‌ای از هولاکو در این ناحیه به دست نیامده است. پس از مرگ هولاکو در جغتو، امیران و درباریان بلافاصله به‌رسم مغولان راه‌ها را بستند تا کسی رفت‌وآمد نکند و خبر مرگ منتشر نشود تا جانشین به محل تجمع برسد. پس از رسیدن اباقا به اردو، خان جدید با اصرار درباریان در چهل روز بعد تاج‌گذاری اولیه و پس از تأیید قوبیلای قآن، در روز چهارشنبه ۱۰ ربیع‌الآخر سال ۶۶۹ قمری مجدداً در جغتو تاج‌گذاری اصلی را انجام داد و ولایات را بین اطرافیان تقسیم کرد (همدانی، ۱۳۷۴: ۷۴۳) از آنجاکه نام جغتو در بین مناطق تقسیم‌شده نیامده و حاکمی برای آن تعیین نشده است به نظر می‌رسد این ناحیه، ناحیه مرکزی حکومت بوده و زیر نظر مستقیم ایلخان قرار داشته است. همین مرکزیت باعث شده بود که حکمرانان ایلخان مرتب به آنجا سر بزنند و در آن حضور داشته باشند. پس از فوت اباقا در سال ۶۸۰ قمری، برادرش تکودار احمد پسر هفتم هولاکو در جغتو تاج‌گذاری نمود و ارغون ایلخان بعدی در همین‌جا به حضور تکودار رسید (جعفری، ۱۳۵۶: ۳۵).

در رمضان سال ۷۳۶، میان آریاخان ایلخان مغول و امیرعلی حاکم دیاربکر، در کنار رودخانه جغتو جنگی اتفاق افتاد که آریاخان شکست خورد و مدتی بعد در سلطانیه به قتل رسید (قطبی اهری، ۱۳۸۸: ۲۸). در کتاب *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی جنگ آریاخان و امیرعلی پادشاه در صحرای جغتو یاد شده است (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۹۴). در اکثر منابع تاریخی جغتو به‌عنوان رود و یا ساحل (کنار) و ولایت ذکر شده و کمتر از آن به‌عنوان صحرا یاد شده است. شیخ حسن بزرگ جلایری در سال ۷۳۶ قمری قوم اویرات را در جغتو شکست داد (حافظ ابرو، ۱۳۹۵: ۷۴۹/۲) یا در ذی‌حجه ۷۴۰ قمری دو حسن (جلایری و چوپانی) در کنار جغتو باهم جنگیدند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۸۵) و یا در سال ۷۷۷، در زمان حکومت شاه شجاع مظفری (۷۵۹ - ۷۸۶)، ولایت جغتو و قلعهٔ ساروقورخان در دست تورسن، از نزدیکان

تیمور گورکانی، بود (حافظ ابرو، همان: ۵۸۹). شاه شجاع مظفری در سال ۷۵۹ قمری و پس از رسیدن به حکومت ولایات «ارمی و اشنی و جغتو و نغتو به را امیرمعزالدین اصفهان‌شاه تفویض نمود» (سمرقندی، ۴۸۵، حافظ ابرو، ۵۰۷) عبدالرزاق سمرقندی در کتاب *مطلع السعدین و مجمع البحرین* از جغتو به عنوان ولایت نام برده است (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۴) در زمان صفویه هم از این ناحیه به عنوان ییلاق یاد شده است: «شاهزاده بهرام میرزا صفوی در ییلاق جغتو نغتو در شب جمعه نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره (۹۵۶) از دار حزین به خلد برین شتافت» (قمی، ۱۳۸۳: ۳۴۰).

۲.۲. موقعیت سیاهکوه و اهمیت تاریخی آن

بنابه نوشته حمدالله قزوینی، رود جغتو از کوه‌های کردستان به حدود روستای سیاهکوه سرچشمه می‌گیرد. طبق نقشه‌های جغرافیایی، سرچشمه شاخه اصلی رود جغتو کوهستان بزرگ چهل چشمه است که در این محدوده روستاهای زیر قرار دارند: اسحاق‌آباد، کانعمت، بسطام، آگجه، گوگجه، کانی تمرخان، توراق تپه، قمچیان، توکلان، بست، دره گاوان، شاقلا، نرگسله. با نگاهی گذرا متوجه می‌شویم که نام امروزی هیچ کدام از این روستاها از لحاظ معنایی و لفظی شباهتی به سیاهکوه ندارند و به نظر نمی‌رسد اشاره منابع به سرچشمه گرفتن جغتو از سیاهکوه مشخصاً خود روستاهای اصلی باشند، پس لازم است کمی از سرچشمه فاصله بگیریم و در مسیر رودخانه، دنبال مکان‌های دیگری باشیم. سیاهکوه پایاترین نام در حوالی جغتو است که نام آن از دوره سلجوقیان تا دوره قاجار در تواریخ آمده است. می‌توان این ناحیه را در ساحل شرقی رود جغتو مکان‌یابی نمود. در یک نمونه منحصربه‌فرد برای ما آشکار می‌شود سیاهکوه در ساحل شرقی جغتو قرار داشته است: «بطریق نستوری در سال ۱۲۹۶ میلادی به مراغه رفت و از طریق جغتو به سیاهکوه عزیمت کرد» (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۱۵) یعنی از راه مراغه به سمت سیاهکوه از جغتو گذشته، ولی قبل از رسیدن به سفیدرود، به خدمت ایلخان رسیده است. با مشخص شدن این محدوده تقریبی و با استناد به منابع محدودی که در اختیار داریم می‌توانیم این ناحیه را در حدفاصل شهر سقز تا دیواندره از یک طرف و شهر سقز تا شاهین‌دژ در ساحل جغتو جانمایی کنیم. در این محدوده اکنون مناطق اوباتو، تیلکو و فیض‌الله‌بیگی و بخشی از منطقه افشار

تکاب قرار گرفته‌اند. همچنین در این محدوده، اسامی و مکان‌هایی وجود دارد که نظریه فوق را اثبات می‌کند: در نزدیکی شهر سقز ۹ روستا با نام قشلاق وجود دارد (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور: استان کردستان: سقز و مریوان: ۱۳۸۶).

۳.۲. سیاهکوه در دوره ایلخانان

منابع معاصر دوره ایلخانان به حوادث و رویدادهای حوالی رود جغتو و حوزه جغرافیایی سیاهکوه، هنگام اتراق، عبور و مرگ شاهان، تشکیل جلسات مشورتی و برپایی قوریلتا، تعزیه، برقراری صلح و موارد متعدد دیگری اشاره کرده‌اند. در یک نمونه منحصربه‌فرد، یک منبع خاص خارجی به نامه‌ای اشاره می‌کند که در روستای کندولان، در یکی از سرشاخه‌های رود جغتو، از طرف ارغون به پادشاهان اروپا نوشته شده است. در دوره ارغون (۶۹۰-۶۸۳ ق) چهارمین فرمانروای ایلخانی، تلاش‌های زیادی برای ارتباط با جهان مسیحیت بر ضد مملوکان مصر انجام گرفت. او سه هیئت را با نامه‌هایی برای تشکیل ائتلافی بر ضد مسلمانان به اروپا فرستاد. ریاست سومین هیئت اعزامی ارغون به اروپا را که در سال ۶۸۸ ق صورت گرفت یک جنوایی به نام بوسکارلو گیزلفی (Buscarello de Ghizolfi) که یکی از رؤسای محافظان ایلخان بود بر عهده داشت. ارغون، بوسکارلو را از کندولان، به اروپا فرستاد. کندولان در نزدیکی خورخوره و بخش امام شهرستان سقز قرار دارد. نام کندولان هم در نامه ایلخان و هم در یادداشت بوسکارلو که به آن ضمیمه شده، ذکر شده است (Boyle, 1976: 40). کندولان در مسیر یکی از راه‌های منشعب از سغورلوق (تخت سلیمان) به مراغه و تبریز قرار داشت و احتمالاً محل تردد و اسکان‌های بین راهی ایلخانان بوده است. متن مغولی نامه یا حداقل نسخه خطاب به فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه در آرشیو ملی فرانسه نگهداری شده در اوایل قرن نوزدهم کشف، منتشر و ترجمه شد. در این پیام بوسکارلو به فیلیپ اطلاع داده که ارغون شنیده است که حمل اسب از طریق دریا برای فیلیپ دشوار است، از این رو ایلخان آماده است که بین ۲۰ تا ۳۰ هزار اسب به‌عنوان پیشکش یا به بهای عادلانه‌ای در اختیار او بگذارد. ظاهراً ارغون به فیلیپ وعده داد که به دمشق خواهد آمد و او نیز بدانجا آید تا ممالیک را شکسته، بیت‌المقدس را به او سپارد (رضازاده لنگرودی، ۱۳۹۹: ۱۰۹۲). این موارد و همچنین وجود اسامی متعدد و فراوان



روستاهای مغولی در این شهرستان و مخصوصاً بخش ساحل رود جغتو (بخش فیض‌الله‌بیگی) اثبات می‌کند که سیاهکوه محل اقامت فصلی ایلخانان بوده است. اگر بخواهیم سیاهکوه را به‌عنوان روستا مشخص کنیم، در این محدوده روستای باشماخ تیلکو با مکانی قدیمی و کوهی به نام (سیایه) که آثار و شواهد فراوانی از سابقه سکونت در آن وجود دارد یکی از گزینه‌های احتمالی برای نام سیاهکوه است، همچنین شهر جدید صاحب با تلفظ محلی (ساحیو) بر وزن و شبیه (سیاکیو) می‌تواند گزینه احتمالی دیگری باشد؛ اما لازم است کمی بزرگ‌تر از روستا به سیاهکوه نگاه کنیم و آن را به‌عنوان یک منطقه و ناحیه حدس بزنیم. واضح است که همه مناطق هم‌جوار سقز فراتر از نام روستاها هستند، مثلاً با وجود نواحی سرشیو، تیلکو، فیض‌الله‌بیگی و... در هیچ‌کدام از این مناطق روستایی همانم با ناحیه وجود ندارد، یعنی ما روستایی به نام سرشیو و یا تیلکو و ... نداریم و این مورد می‌تواند کمکی به پنهان بودن مکان دقیق سیاهکوه بنماید. شاید اصلی‌ترین دلیل نامشخص بودن مکان دقیق سیاهکوه همین عامل باشد که سیاهکوه نام نقطه مشخصی نبوده بلکه نام یک ناحیه بوده است.

سیاهکوه در منابع دوره سلجوقی به‌عنوان راه بین کرمانشاه و آذربایجان آمده است: «اتابک ایلدگز با سپاهی تمام ساخته و امراء آذربایجان، از راه سیاه‌کوه و دینور بکرمانشاهان، بسطان رسیدند» (ظهیری نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۸). اگر بخواهیم این راه را بر روی نقشه شناسایی کنیم امروزه دو مسیر که می‌توانند قابل تطبیق با خط عبور بین تبریز و کرمانشاه باشند وجود دارد:

۱. کرمانشاه، سنقر، قروه، بیجار، تکاب، شاهین‌دژ، میاندوآب، بناب، تبریز.
۲. کرمانشاه، سنقر، دهگلان، حسین‌آباد، دیواندره، سقز، بوکان، میاندوآب، بناب، تبریز.

این دو مسیر، مسیرهای عادی و مناسب برای اسب بوده و قاعدتاً بزرگراه‌های جدید تغییراتی در آن‌ها به وجود آورده‌اند. باین‌حال به نظر می‌رسد در این دو مسیر، مسیر شاهین‌دژ-تکاب منطقی‌تر باشد.

مطابق منابع سیاهکوه جدا از منطقه‌ای قشلاق‌نشین، راه تردد بین آذربایجان و عراق عجم نیز بوده است. به این راه عبور، به کرات در جریان سفرهای ایلخانان مغول اشاره شده است: «غازان از سفیدرود و سیاهکوه بگذشت» (همدانی، ۱۹۴۰: ۶۲). «غازان بتجیل تمام براند، بامداد را از سفیدرود گذشته متوجه سیاهکوه شد» (همدانی، ۱۹۴۰: ۷۲). «(الجایتو) از دارالسلطنه سلطانیه به عزیمت قشلامیشی ارانیه بر صوب سیاهکوه و جاده سفیدرود در پنجم ماه رجب روانه شد و روز پنجشنبه بیست و چهارم رجب به شهر تبریز رسید» (القاشانی، ۱۳۸۴: ۱۷۸). مطابق نقشه، سفیدرود در حوالی دیواندره و بیجار و زنجان پیچ‌خورده است و در صورت گذر از این رودخانه از بیجار، راهی به سمت تکاب و راهی به سمت دیواندره و سقز وجود دارد. هر دوی این راه‌ها مطابق مسیرهایی است که در راه کرمانشاه به تبریز وجود دارد. پس با این داده‌ها می‌توانیم به این نتیجه اولیه برسیم که سیاهکوه ذکرشده در منابع، در مربع دیواندره - سقز - شاهین‌دژ - تکاب قرار داشته است که ضلع شرقی آن رودخانه سفیدرود و ضلع غربی آن جغتو بوده است. تمام شواهد نشان می‌دهد که سیاهکوه در ساحل رود جغتو قرار داشته و یا بسیار به آن نزدیک بوده است. به کرات در منابع مغولی نام جغتو و سیاهکوه در کنار هم آمده است.

سیاهکوه از همان روزهای آغازین ورود مغولان موردتوجه هولاکو بوده است. در سال ۶۳۵ هولاکو در سیاهکوه مستقر بود که نیروهای مغولی به اربیل حمله کردند. مردم اربیل برای دست‌یابی به صلح، فرستاده‌ای به نام ابن‌الصلا یا را نزد فرمانده مغولان فرستادند و فرمانده هم چون از به نتیجه رسیدن صلح مطمئن نبود ابن‌الصلا یا را به نزد هولاکو فرستاد. هولاکو در سیاهکوه دستور قتل این شخص را صادر نمود (جعفریان، ۱۳۷۲: ۷).

غازان در سال ۶۹۴ و هنگامی که با بایدو برای رسیدن به حکومت ایران توافق کردند قصد داشت که از راه سیاهکوه (آشتیانی، ۱۳۸۴: ۲۵۵) عبور کند اما به دلیل حضور لشکر قراونه در آن ناحیه ترسیدند (همدانی، ۱۹۴۰: ۶۵). قراونه لشکریان مخصوص مغول بودند و از آن‌ها به عنوان بی‌باک‌ترین گروه مغولان یاد شده است. مطابق نوشته رشیدالدین فضل‌الله سیاهکوه بیلاق این گروه بوده است (همدانی، ۱۳۷۴: ۷۸۹؛ تتوی، بی‌تا: ۱۵۸) و آنان بین بغداد و سیاهکوه کوچ‌روی می‌کردند (کریمی، شریفی، ۱۳۹۱: ۱۰۱). رشیدالدین در جریان



همین حوادث نوشته است که در این ناحیه «خانهای قراونه بر ممر طریق بود و در آنجا خزائن موفور معدّ و موجود» (همدانی، ۱۹۴۰: ۲۷۱) یعنی این ناحیه محل اسکان رؤسای قراونه بود و خزاین فراوانی وجود داشت. احتمال می‌رود این خزائن، خزائن شاهی ایلخانان بوده و قراوناس نگهبانان این گنجینه‌ها بوده باشند. بعید نیست نام «قره ناو» در حوالی زیویه سقز که در نزدیکی جغتو قرار دارد از این گروه مغولی گرفته شده باشد. غیر از قراونه به نظر می‌رسد قوم اویرات هم در جغتو سکونت داشته‌اند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۱).

غیر از سیاهکوه، برخی از منابع جغتو را هم به‌عنوان قشلاق قبایل و خان‌های مغول ذکر کرده‌اند. اباقا تبریز را دارالسلطنه ساخت ... و قشلاق به ارّان و بغداد قرار گرفت و بعضی اوقات قشلاق در جغتو می‌کرد (تتوی، بی‌تا: ۶۵۸؛ ظهیری نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۸). در حوالی سقز نام ۹ روستا قشلاق است که می‌تواند دلیل این قضیه باشد. بعضی مواقع نام سیاهکوه همراه همدان آمده است «و هولاکو خان (در مراجعت از فتح بغداد) روز چهارشنبه یازدهم ماه ربیع‌الآخر به اغروق رسید. بحدود همدان و سیاهکوه» (جویی، ۱۳۸۵: ۳۱۳). این اشاره باعث شده است که برخی از محققان تصور کنند سیاهکوه در همدان قرار داشته است (توضیحات محمد قزوینی بر تاریخ جهانگشا، ۱۳۸۵: ۴۸۲). بارتولد در جغرافیای تاریخی ایران، سیاهکوه را قره‌داغ آذربایجان می‌داند که بیلاق مغول‌ها بوده است (بارتولد، ۱۳۰۸: ۲۷۳). او در جای دیگری می‌نویسد که قره‌داغ محل نزاع بابک خرم‌دین و افشین بوده است (بارتولد، ۱۳۰۸: ۲۷۶)؛ اما براساس مدارک و شواهدی که در این تحقیق ارائه شد سیاهکوه ذکرشده در منطقه سقز قرار داشته است و با نتایج دیگر محققان در یک مسیر قرار نمی‌گیرد.

اما مهم‌ترین سؤال این است که چرا نام سیاهکوه که آشکارا نامی فارسی است در جایی که در تمام تاریخ، مردمان آن کرد بوده‌اند وجود دارد؟ دو گزینه احتمالی برای پاسخ به این سؤال وجود دارد: اول اینکه نام کاربردی در تواریخ، فارسی و نام محلی آن کردی بوده است. دوم اینکه نام سیاهکوه برگرفته از حوزه زبان کهن آذربایجان بوده است. برای گزینه اول و نام محلی این ناحیه هیچ سند و مدرکی در دست نداریم، اما برای گزینه دوم می‌توان مطابق کتب و اسناد تاریخی، قرآینی به دست آورد. براساس منابع تاریخی زبان آذربایجان قبل از

ورود ترکان زبان آذری بوده است که ریشه در زبان‌های باستانی ایرانی دارد (نوبین، ۱۳۹۴: ۱۴۱) و به احتمال فراوان هم با زبان کردی و هم با زبان فارسی قرابت داشته است و مطابق مدارک فراوان این ناحیه در سده‌های آغازین اسلامی جزو ایالت آذربایجان بوده است (آلیاری، ۱۳۶۳: ۸۳). وجود اسامی دیگری با ریشه «سیاه» در نام روستاهای سقز، از قبیل «سیاه ر» (سیاه دره) و «سیانزار»، «سیاومه»، «کمره سیاو» و «کاکه سیاو» مؤید این قضیه است.

۴.۲. موقعیت راهبردی حوزه جغرافیایی سیاهکوه و جغتو

در حاشیه رود جغتو، از کردستان تا رسیدن به مراغه که پایتخت انتخابی هولاکو بود، بیلاقات و مراتع و زمین‌های کشاورزی فراوانی وجود داشت. آبراهه‌ها و رودهای فراوانی که در فاصله‌های کم به جغتو می‌پیوستند، غنای آبی و زیست‌محیطی بی‌نظیری را برای مغولان فراهم می‌آورد.

در دوره ایلخانان، چهار مرکز رصدخانه مراغه، ربع رشیدی، شنب غازان و سلطانیه تأسیس شدند و برای دهه‌ها جزو مراکز علمی و فرهنگی و جزو نمونه‌های مشخص شهرسازی ایلخانی بودند. در سیاهکوه و جوار جغتو مکان‌های مهمی که بازگوکننده عمران و شهرسازی ایلخانان باشد به دست نیامده است و از این چهارمرکز، تنها رصدخانه مراغه نزدیک به سیاهکوه در جوار جغتو بوده است. بنابر این حوزه جغرافیایی جغتو و سیاهکوه، نه به‌عنوان یک مکان با تعاریف شهر و مدینه بلکه بیشتر به عنوان مکانی رها و آزاد و با تعاریف مشخص قشلاق و بیلاق که بیانگر سکونت‌های فصلی و موقتی باشد کاربرد داشته است. این مبحث به آن جهت در مسیر تکامل سکونت ایلخانان مهم است، چراکه به نظر می‌رسد مغولان، در اصل، شناخت عمیقی از شهرنشینی نداشته و چون براساس یاسا شهرنشینی مطرود بود، حتی ایلخانانی که حامی شهرنشینی بودند قشلاق و بیلاق را ترک نکردند.

سیاهکوه محل قرارهای مهم و توافق‌نامه‌های بااهمیت ایلخانان بود. در اختلاف فی‌مابین بایدو و ارغون بر سر جانشینی، در ناحیه سیاهکوه، عهد و پیمانی در ابتدا بین دو طرف منعقد شد. در این پیمان، امیران و شاهزادگان مغولی ساکن در آذربایجان، کرمانشاه و

کردستان حضور داشتند و هر کدام جانب یکی از امیران را گرفتند (همدانی، ۱۹۴۰: ۶۲).

در دوره ایلخانان مهم‌ترین دیوان، دیوان سطنت بود. دیوان‌های وزارت، استیفا، قضا، انشاء، اشراف، خالصجات و چند دیوان دیگر هم در کنار دیوان وزارت امور حکومت و مملکت را پیش می‌بردند. تمام عایدات دیوان سلطنت و محصولات املاک خاصه در خزانه گردآوری و نگهداری می‌شد و حکام ایالات و محصلان مالیاتی، مالیات‌های جمع‌آوری شده را به خزانه می‌فرستادند. برخی از مورخان از جمله رشیدالدین (همدانی، ۱۳۷۴: ۸۹۶) و تتوی (تتوی، بی‌تا: ۶۷۷) به وجود خزانه در سیاهکوه اشاره نموده‌اند. مطابق تاریخ الفی، ارغوان در محرم سال ۶۷۰ ق به جانب سیاهکوه رفته و خزاین پدر را تصرف نمود (تتوی، بی‌تا: ۶۷۷). برای این اساس و دست‌کم در این مورد مشخص به نظر می‌رسد سیاهکوه فارغ از کارکردهای دیگر محل نگهداری خزانه شاهی بوده است. معمولاً خزانه شاهی در جایی نگهداری می‌شد که مرکزیت عام داشته و از امنیت بالایی برخوردار بوده است. وجود خزانه شاهی در این ناحیه هم مرکزیت این نقطه را در برخی دوران‌ها به نمایش می‌گذارد و هم نشانه امنیت بالای آن ناحیه است.

کاربرد عنوان خزانه در یک ساختار اداری به‌منزله وجود مجموعه عناصر اداری، انتظامی و حفاظتی و نیز مجموعه‌ای از افراد دیوانی، نگهبانان، دفترداران و ساختمان‌های درخور است. به نظر می‌رسد برای اولین بار در زمان غازان این تأسیسات راه‌اندازی شده (بیانی، ۱۳۴۹: ۸۱) و وجود این مجموعه عوامل و عناصر در سیاهکوه، بیانگر اهمیت اداری و انتظامی این ناحیه بوده است.

۵.۲. تشکیل قوريلتا

قوريلتا یک نهاد مشورتی مختص مغولان بود که در دوره چنگیزخان شکل گرفت و به فرمان او مدون شد. این شورا وظیفه حل مشکلاتی از قبیل اختلافات خانوادگی و قبایل، رابطه با همسایگان، معضلات کوچ، حفظ امنیت، تقسیم کار و... را بر عهده داشت. در دوره هلاکو و جانشینان او و البته با دگرگونی ساختار آن، چندین بار در ایران و حول محور تعیین جانشین برگزار گردید. اولین قوريلتای مهم دوره ایلخانان پس از مرگ هلاکو در جغتو

تشکیل شد. در این شورای مشورتی اباقا به‌عنوان ایلخان بعدی برگزیده شد. در این شورا، تلاش‌هایی برای کم‌رنگ کردن عناصر ایرانی و جایگزینی عناصر مغول صورت گرفت. کارگزاران ایرانی که پیشتر و با علاقه هلاکو به مناصب مهم حکومتی رسیده بودند عزل شدند یا تنزل مقام یافتند (بیانی، ۱۳۴۹: ۳۷۵). قوریلتای مهم دیگر در زمان مرگ اباقا (ذی‌الحجه ۶۸۰) در مراغه که بر کرانه جغتو قرار گرفته بود، برگزار شد. در این شورا با حمایت دیوان سالاران ایرانی تکودار به قآنی رسید. از نتایج این شورا، اهمیت دادن به عناصر ایرانی بود؛ عملی که باعث شد مغولان به رقیب احمد یعنی ارغون که در خراسان بود پیوندند (میلانی، ۱۳۸۸: ۱۷۵).

۶.۲. سیاهکوه پس از ایلخانان

در دوره ترکمانان و ستیزهای دائمی آقوویونلوها با قراقویونلوها، هنگامی که در سال ۹۰۴ قمری امیر قرایوسف ترکمان تبریز را کنترل نمود، سیاهکوه دارای حکمران مستقل با لشکر و سپاه بوده است «(قرایوسف) دو کس را از نوکران خود یکی ستلمش و یکی خلیل نام در شهر به حکومت بگذاشت. خلیل چون از فعل بد خود و مردم شهر ایمن نبود مدرسه قاضی شیخ علی را از بهر نشست خود قلعه ساخت و فصیل و بارو و تیرانداز و سنگ‌انداز راست کرد و از دو طرف شارع دو دروازه محکم ساخت چنان‌که حصاری شد و خلیل و ستلمش در قلعه می‌بودند و از جور و ظلم بر اهل شهر هیچ دقیقه مهمل نمی‌گذاشتند. ناگاه محمود سیاه‌کوهی با لشکری به تبریز آمد. خلیل و ستلمش ترکمان در قلعه‌ئی که ساخته بودند محصور شدند. چون لشکر محمود سیاه‌کوهی از راه دور رسیدند و ضعیف گشته ترکمان را معلوم شد از قلعه بیرون آمدند و با ایشان جنگ کردند. ایشان را مجال اقامت نماند بگریختند و در آن گریختن محمود سیاه‌کوهی بر دست ذو النّون محمد جمشید گرفتار شد» (حافظ ابرو، ۱۳۹۵: ۷۴۹/۲). در دوره صفویه هم نام سیاهکوه به‌عنوان بخشی از کردستان ذکر شده است که دارای حاکم مستقل بوده است. مطابق نوشته محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، در کتاب دستور شهریاران که مربوط به حوادث سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ق و دوره پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی است حاکم مریوان و سیاهکوه به سفر خراسان مأمور بوده است (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۳۳). این مورد می‌رساند که ناحیه سیاهکوه و حکمران آن مورد التفات، توجه و اعتماد شاه بوده است.

۷.۲. سیاهکوه در منابع محلی

تاریخ کردستان با تاریخ حکمرانی اردلانی‌ها گره‌خورده است. این طایفه از دوره صفوی تا دوره قاجار بر بخش‌هایی از مناطق کردنشین که به کرات مرزهای آن عوض می‌شد حکومت کرده‌اند. مطابق منابعی که در دربار و یا به دستور خاندان اردلان تألیف شده، شروع قدرت‌گیری اردلان‌ها از دوره چنگیز خان بوده است. در شرح زندگانی کلول بیگ دومین امیر اردلان آمده است که او پس از رسیدن به امارت اردلان، نواحی سقز، سیاهکوه و زرین‌کمر گروس و علی‌شکر (اسفندآباد کنونی) را بر متصرفات موروثی افزود و با لشکر چنگیز خان نیز مصافی داد (وقایع‌نگار، ۱۳۶۴: ۱۱۵). در هیچ‌کدام از منابع دیگر اردلانی، با وجود قدیمی‌تر بودن از حدیقه ناصریه، به سیطره کلول بیگ بر سقز و سیاهکوه اشاره‌ای نشده است. این منبع، تنها منبعی است که برای اولین بار در رویدادهای سال ۶۰۶ قمری به نام سیاهکوه اشاره کرده است.

در همین کتاب در مورد تیمور خان که در سال ۹۸۶ قمری به حکومت اردلان رسید، نوشته است که تیمور خان را چهار پسر بود: سلطان‌علی بیگ، بذاق بیگ، مرادیگ و میرعلم‌الدین. او ولایت متصرفی را به شرح زیر بین فرزندان تقسیم نمود: شهر زور، قرلجه، زلم، سنه دژ، حسن‌آباد را به سلطان‌علی بیگ، قره‌داغ، کوی، حریر را به بذاق بیگ، مریوان، سقز، سیاهکوه، تیلکو و خورخوره را به مراد بیگ، شهر بازار را به میرعلم‌الدین واگذار نمود (وقایع‌نگار، ۱۳۶۴: ۱۲۷).

سایر منابع اردلانی از جمله مستوره، ملا شریف قاضی و خسرو بن محمد اردلان (مصنف) هم این روایت را ذکر کرده‌اند اما در هیچ‌کدام از آن‌ها نام سیاهکوه وجود ندارد. پس از فوت سلیمان خان، کلبعلی خان به دستور شاه‌عباس صفوی کردستان را شش قسمت نمود و هر قسمت را به یکی از کسان سلیمان خان سپرد. او سقز و سیاهکوه را به برادرش سهراب سلطان واگذار نمود. در کتاب مستوره فقط نام سقز (مستوره اردلان، ۲۰۰۵: ۷۳) در کتاب *لب‌التواریخ* فقط نام سیاهکوه (خسرو بن محمد اردلان، ۲۵۳۶: ۳۲) و در کتاب حدیقه ناصریه نام سقز و سیاهکوه (وقایع‌نگار، ۱۳۶۴: ۱۳۸) آمده است.

خسرو بن محمد اردلان در کتاب *لب‌التواریخ* نوشته است که بعد از سرخاب بیگ اولاد بابا اردلان سه فرقه شده‌اند، طایفه‌ای که والی ولایت کردستان بوده و هستند از نسل میرعلم الدین و گروهی در سقز و سیاهکوه حکمران و جماعتی در سنندج و بعضی بلوکات در سلک اعزه و اعیان خود را می‌شمارند (خسرو بن اردلان، ۲۵۳۶: ۳۷) مطابق نوشته همین نویسنده در سال ۱۱۳۲ قمری علیقلیخان از حکومت اردلان معزول شده و به‌عنوان حاکم سقز و سیاهکوه منصوب شده است (همان: ۳۹). این آخرین باری است که در منابع اردلانی نام سیاهکوه ذکر شده است. در منابع غیررسمی اما نام سیاهکوه کماکان وجود دارد، ازجمله در نسخه‌ای خطی که صریحاً اذعان شده است که «بلده و شهرستان سقز در اصل موسوم و معروف بشهرستان سیاهکوه کما هو مسطور فی الکتب الخطی القدیمیه». این نظریه را با توجه به هم‌زمانی و کاربرد مکرر سقز و سیاهکوه در منابع متعدد، نمی‌توان پذیرفت، به‌عنوان یک مدرک دیگر نسخه‌ای خطی به شماره ۸۹۳۱/۶۵ در کتابخانه ملی به شماره ملی IR 15-1589 موجود است که مولانا محمد سعید السیاهکوهی در سده ۱۱ قمری کتابی به نام «صفات‌الله» نوشته است. در معرفی نویسنده آمده است که نامبرده «مدرس به قصبه سقز» بوده است (ساکما شماره ۸۹۳۱/۶۵ IR 15-1589). اگر سقز و سیاهکوه یکی بودند مدرس مربوطه چنین توضیحاتی نمی‌نوشت.

در منابع جدید تلاش شده است که سیاهکوه را با تیلکو یکی بدانند: مثلاً *نامنامه ایلات و عشایر* (۱۳۸۵: ۴۱۳)، شیرین اردلان (۱۳۸۷: ۵۱) و مصحح کتاب *لب‌التواریخ*، اسمعیل اردلان که کتاب را در سال ۱۳۵۶ تصحیح نموده، نوشته است که سیاهکوه اکنون به نام تیلکو معروف است و دو بلوک می‌باشد که یکی در سقز و دیگری در سنندج واقع است (خسرو بن محمد اردلان، ۲۵۳۶: ۳۲). شاید بتوان این نظریه را جدی‌ترین نظریه مطرح‌شده قلمداد نمود، مطابق اسناد بررسی‌شده، هم‌زمانی کاربرد تیلکو و سیاهکوه فقط یک‌بار در کتاب *حدیقه ناصریه* وجود دارد.

نتیجه

در تاریخ ایران دوره اسلامی، نقاط فراوانی وجود دارند که علی‌رغم شهرتشان در یک دوره مشخص، به دلایل متعددی از رونق افتاده‌اند و اسامی فراوانی هم وجود دارد که بیشتر



از گذشته دارای جایگاه و شهرت‌اند اما رابطه‌ای بین تاریخ گذشته و حال آن نقطه وجود ندارد. یکی از این نقاط سیاهکوه است. سیاهکوه گرچه نزدیک به ۸ قرن نام و شهرتی داشته است اما به دلایل مختلف اسم آن مفقود شده و نام‌های پیشنهادی جایگزین هیچ‌کدام مورد قبول همگان قرار نگرفته است. گرچه سیاهکوه از دوره اتابکان آذربایجان که خود به‌ظاهر تحت کنترل سلجوقیان بودند تا دوره قاجاریه به‌تناوب در منابع ذکر شده است، اما علی‌رغم این پایایی در دویست سال اخیر به غبار نسیان و فراموشی سپرده شده است. در مقاله حاضر تلاش شد سیکل تاریخی و دوره‌هایی که این نام کاربرد داشته است بررسی شود. درنهایت و با وجود حوزه گسترده‌ای که تصور می‌شد سیاهکوه در آن قرار داشته است براساس سیر تاریخی از یک مسیر عبور به یک ناحیه مشخص و درنهایت به این مبحث رسیدیم که نام مذکور مطابق اسناد مؤخر بر سقز و تیلکو اطلاق شده است؛ اما مشکل از جایی شروع می‌شود که نام سیاهکوه به‌کرات در کنار سقز ذکر شده است و منطقی نیست که یک جا دو نام داشته باشد. درخصوص تیلکو و انطباق آن با سیاهکو می‌توان احتمالات را بیشتر پذیرفت چراکه جز یک‌بار نام این دو در منابع باهم نیامده است و تا زمانی که نام سیاهکوه در منابع کاربرد داشته اسمی از تیلکو نیست و با ورود طایفه تیلکو به این ناحیه، نام آن‌ها بر منطقه‌ای وسیع اطلاق شده است؛ اما شاید منطقی‌ترین پاسخ برای مکان‌یابی سیاهکوه آن باشد که بپذیریم این مکان، ناحیه‌ای وسیع بوده است که بخش‌هایی از شهرهای سقز و دیواندره و نیز منطقه تیلکو به‌صورت کامل در آن قرار داشته است.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- اردلان، خسرو بن محمد (۲۵۳۶). *لب التواریخ (تاریخ اردلان)*، تهران: کانون خانوادگی اردلان.
- اردلان، شیرین (۱۳۸۷). *خاندان کرد اردلان در تلاقی امپراتوری‌های ایران و عثمانی*، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.
- اردلان، مستوره (۲۰۰۵). *تاریخ الاکراد*، اربیل: آراس.
- آشتیانی، عباس اقبال (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*، تهران: امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۸). *مرآت البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و هاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- بارتولد، و. (۱۳۰۸). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: چاپخانه اتحادیه.
- تتوی، احمد بن نصرالله (بی‌تا). *تاریخ الفی*، بی‌جا: بی‌نا.
- جویی، عطا ملک بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای*، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۹۵). *زبدۀ التواریخ*، مصحح سید کمال حاج سیدجواد، تهران: اساطیر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، تهران: خیام.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴). *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- ژوبر، پیر آمده (۱۳۴۷). *مسافرت در ارمنستان و ایران*، مترجم علیقلی اعتماد مقدم، تهران:



- بنیاد فرهنگ ایران.
- سازمان جغرافیای نیروهای مسلح (۱۳۸۶). *فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور استان کردستان: شهرستان‌های سقز، مریوان، تهران*: سازمان جغرافیای نیروهای مسلح.
- ستوده، منوچهر (۱۳۸۵). *نامنامه ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی)*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، گردآورنده عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*، به کوشش محمدابراهیم خبیصی، تهران: کلاله خاور.
- فسایی، حسن بن حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*، تهران: امیرکبیر.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین مهبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قطبی اهری، ابوبکر (۱۳۸۸). *تواریخ تسبیح اویس*، به کوشش ایرج افشار، تبریز: ستوده.
- قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، مصحح احسان اشراقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- محمودی، فرج‌الله (۱۳۵۲). *جغرافیای ناحیه‌ای قروه، بیجار، دیواندره*، تهران: دانشگاه تهران.
- مینورسکی، ولادیمیر فتودوروویچ (۱۳۷۸). *نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن‌ها در آذربایجان (ماد)*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: پژوهنده.
- نصیری، ابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳). *دستور شهریاران*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نوین، حسین (۱۳۹۴). *تاریخ زبان آذری در آذربایجان*، تهران: تمدن ایرانی.
- وحیدقزوینی، محمدطاهر (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، مصحح سعید میرمحمدصادق،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- وقایع‌نگار کردستانی، علی‌اکبر (۱۳۶۴). *حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان*، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران: توکلی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۴۰). *تاریخ مبارک غازی*، محقق کارل یان، انگلستان: استفن اوستین.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۴). *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفرنامه*، مصحح سعید میر محمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مجلس شورای اسلامی.

مقالات

- آلیاری، حسین (۱۳۶۳). نام شهرها و وضع راه‌های آذربایجان در قرون نخستین اسلامی، *زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*، ۳۲ (۱۳۲)، ۸۳ - ۱۰۰.
- بیانی، شیرین (۱۳۴۹). بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ رشیدی، *بررسی‌های تاریخی*، (۳)، ۶۹ - ۸۸.
- جعفری، قادر (۱۳۵۶). تخت سلیمان یا سقورلوق در زمان مغول و بعد از آن، *وحید*، (۲۱۹) و ۲۲۰، ۳۶ - ۳۲.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۲). علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، *مجموعه مقالات فارسی هزاره شیخ مفید*، جلد ۷۰، ۹۲ - ۱۶۶.
- سواد، علی‌اصغر (۱۳۹۵). زرینه‌رود (جغتوچای)، *دانشنامه جهان اسلام*.
- رضازاده لنگرودی، رضا (۱۳۹۹). ارغون خان، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۴، ۱۰۹۲ - ۱۰۹۲.
- کریمی، علیرضا و شریفی، توحید (۱۳۹۱). قراوناس عراقی و نقش آن در تحولات عصر ایلخانی، *پژوهش‌های تاریخی*، (۱)۴، ۹۵ - ۱۱۲.
- لعل شاطری، مصطفی (۱۳۹۵). دانش جغرافیای تاریخی: عاملی کاربردی، *پژوهش در آموزش*



مطالعات اجتماعی، ۵(۴)، ۱۸۱-۱۹۱.

- میلانی، عبدالحسین (۱۳۸۸). دیوانسالاران ایرانی و قوریلتهای عصر ایلخانی، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۴(۴)، ۱۶۹-۱۹۲.

نسخه خطی

- سیاهکوهی، محمدسعید (بی‌تا)، نسخه خطی شماره ۸۹۳۱/۶۵ کتابخانه ملی به شماره IR 15-1589



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 49-77

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.61156.2510

Received: 2024/04/09

Received in revised form: 2024/07/05

Accepted: 2024/07/22

Published: 2024/12/23

Examining the Poverty Alleviation Policies of the First Pahlavi Government Based on the Developmental State Theory (Case Study: Isfahan)

Mohammad Bakhtiari¹ | Matin Sadat Eslahi²

Abstract

Poverty, both a cause and effect of underdevelopment, was one of the main characteristics of the Qajar period, worsening with the occupation of the country during World War I. In such circumstances, society sought a leader who could establish unity, security, and development while addressing the underlying causes of backwardness. In response to these conditions, Reza Shah came to power and initiated modernization efforts. As part of these efforts, he implemented programs aimed at poverty alleviation, recognizing poverty as both a symptom and a contributing factor to underdevelopment. The objective of this study is to examine the poverty alleviation policies of the First Pahlavi government through the lens of the developmental state theory, with a particular focus on Isfahan. This research employs a descriptive-analytical approach, relying on archival documents and local publications. The findings indicate that, in pursuit of national development and modernization, the First Pahlavi government undertook several measures to combat poverty. These included providing shelter for the homeless, distributing financial aid, offering free meals, supplying clothing, and expanding access to free education and healthcare services. While these measures had some impact on reducing educational, health, and welfare-related poverty, the absence of a genuine commitment to social justice within the ruling system, coupled with the fall of the government following the re-occupation of the country during World War II, resulted in the continued prevalence of poverty.

Keywords: Poverty Alleviation, Pahlavi First, Developmental State, Isfahan, Poor.

1. Assistant Professor, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran
(Corresponding Author)

bakhtiari@hum.ikiu.ac.ir

2. Ph.D Candidate in the History of Iran after Islam, University of Isfahan, Iran

eslahimatin6@gmail.com



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۴۹-۷۷

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.61156.2510

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

بررسی سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول بر مبنای

نظریه دولت توسعه‌گرا (مطالعه موردی: اصفهان)

محمد بختیاری^۱ | متین سادات اصلاحی^۲

چکیده

فقر به عنوان علت و معلول توسعه‌نیافتگی، از مظاهر اصلی دوره قاجار بود که با اشغال کشور در جنگ جهانی اول بر شدت آن افزوده شد. در چنان شرایطی، جامعه بیش از هر چیز به دنبال فردی برای ایجاد وحدت، امنیت، رشد، توسعه و رفع عوامل عقب‌ماندگی بود. رضاشاه در پاسخ به این شرایط زمانه روی کار آمد و اقداماتی را در جهت مدرنیزاسیون و توسعه کشور انجام داد. در همین راستا، او برنامه‌هایی را برای رفع فقر که یکی از عوامل و نشانه‌های توسعه‌نیافتگی محسوب می‌شد، اجرا کرد. هدف پژوهش حاضر، بررسی سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول بر مبنای نظریه دولت توسعه‌گراست که با تمرکز بر اصفهان صورت می‌گیرد. این تحقیق با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد آرشیوی و نشریات محلی انجام می‌شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد دولت پهلوی اول با هدف توسعه و مدرن کردن کشور، اقداماتی را برای رفع فقر انجام داد که از جمله آن‌ها می‌توان به جمع‌آوری و اسکان فقرا، پرداخت کمک‌های نقدی، اطعام فقرا، تهیه پوشاک و ارائه خدمات آموزشی و بهداشتی رایگان اشاره کرد. هرچند این اقدامات تأثیری در رفع فقر آموزشی، بهداشتی و رفاهی فقیران داشت اما به دلیل فقدان روحیه فقرنوازی و عدالت‌ورزی در نظام حاکم و سقوط دولت با اشغال دوباره کشور در جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همچنان به صورت گسترده‌ای باقی ماند.

کلیدواژه‌ها: فقرزدایی، پهلوی اول، دولت توسعه‌گرا، اصفهان، فقیر.

bakhtiari@hum.ikiu.ac.ir
eslahimatin6@gmail.com

۱. استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران (نویسنده مسئول)
۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه اصفهان، ایران



مقدمه

دولت اقتدارگرا و توسعه‌خواه رضاشاه محصول جامعه‌ای بود که ضعف حکومت مرکزی، تحرکات نیروهای گریز از مرکز، بروز شورش‌های قبیله‌ای و جنبش‌های محلی، اشغال کشور توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی اول، فقدان امنیت و آرامش، نبود رفاه و آسایش، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و سطح پایین آموزش، بهداشت و حمل‌ونقل از مشخصات بارز آن بود. در چنین جامعه‌ای بسیاری از اقشار و طبقات سیاسی و اجتماعی خواستار حکومتی بودند که وحدت، امنیت و رفاه را به جامعه بازگرداند و آن را به‌سوی کشوری مقتدر و مدرن سوق دهد. بنابراین ایجاد چنین تمرکزی نیازمند تأسیس نهادها و فراهم آوردن ابزارهایی بود. این امر هم خود نیازمند تامین منابع مالی جهت تأسیس و استقرار نهادها و ابزارهای موردنیاز ایجاد تمرکز سیاسی بود (دیوکلائی، ۱۳۹۶: ۹۷). رضاشاه که در دوره وزارت جنگ (۱۳۰۲-۱۳۰۰ ش) و نخست‌وزیری (۱۳۰۴-۱۳۰۲ ش) با سرکوب شورش‌های قومی و قبیله‌ای و بازگرداندن امنیت به کشور، شخصیتی مقتدر و تحول‌خواه از خود نشان داده بود، نظر افراد و گروه‌های مختلف همچون روشنفکران، ملی‌گرایان، بازاریان، روحانیان، عده‌ای از رجال سیاسی و نمایندگان مجلس پنجم و حتی کشورهای خارجی را به خود جلب کرد و به‌جای قاجارها به تخت پادشاهی نشست. در این دوره او با تکیه بر ارتش، دربار و بوروکراسی جدیدی که به وجود آورده بود، فرایند مدرنیزاسیون و صنعتی کردن کشور را با شدت و حدت بیشتری آغاز کرد. او در این مسیر هر آنچه را که مانعی بر سر قدرت واحد متمرکز، اقتدارگرایی، توسعه‌گرایی و مدنیزاسیون می‌دید، به اشکال مختلف از بین برد یا به حاشیه راند. اسکان اجباری عشایر، تضعیف نهاد روحانیت، قتل و به حاشیه راندن بسیاری از روشنفکران و رجال سیاسی، مقابله با مذهب، خرافات، حجاب، بیماری، بی‌سوادی و فقر در همین راستا قابل‌تفسیر است. در مقابل، به توسعه و پیشرفت آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل، اشتغال و رفاه عمومی که از زیرساخت‌ها و زمینه‌های اولیه و اساسی توسعه در هر جامعه‌ای محسوب می‌شوند، پرداخت. سیاست‌ها و اقدامات او در حوزه فقرزدایی را در این فضای توسعه‌گرایانه و مدرنیزاسیون می‌توان تحلیل کرد.

درباره پیشینه تحقیق می‌توان گفت که در مورد موضوع توسعه و فقر در ایران عصر

پهلوی اول تحقیقات جداگانه‌ای انجام شده است اما در هیچ‌کدام از آن‌ها به رابطه فقرزدایی در جهت توسعه‌گرایی اشاره نشده است. مقاله «دولت توسعه‌خواه و زمینه‌های توسعه در ایران»، نوشته موثقی و کاهه (۱۳۹۴)، و مقاله «دولت توسعه‌خواه در ایران: الگویی برای مطالعه موانع توسعه در ایران» از مهدی عباسی (۱۳۸۵)، با تمرکز بر موضوع توسعه و دولت توسعه‌خواه پهلوی و جمهوری اسلامی به نگارش درآمده‌اند. عنبری و پیری (۱۳۹۷) در مقاله «تبارشناسی گفتمان مدرن فقر در ایران» به‌طورکلی به تاریخ پیدایش گفتمان فقر در ایران دوره قاجار و پهلوی و تغییر در نوع نگرش به این موضوع در طول زمان پرداخته‌اند. ذاکری و دیگران (۱۴۰۲) در مقاله «بازنمایی تهیدستان شهری در روزنامه اطلاعات (۱۳۰۵-۱۳۳۲): دولت ناکارآمد و سوژه ناتوان در تقالای بقا»، به بازنمایی تهیدستان شهری تهران با تمرکز بر روزنامه اطلاعات و استراتژی‌های دولت و خیرین در مواجهه با این قشر پرداخته‌اند. محمد مالجو (۱۴۰۲) در کتاب *خیر خام: کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران* به بازخوانی تاریخی پدیده مستمندی در ایران و فرازوفروزدگی آنان در دوره رضاشاه، با رویکرد تاریخ از پایین پرداخته است. تورج اتابکی از محققان تاریخ اجتماعی ایران معاصر، در دو کتاب *دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران (۱۳۹۰)* و *تاریخ فرودستان: جستارهایی در تاریخ اجتماعی و کارگری در ایران (۱۴۰۱)* واژه فرودست را به اکثر طبقات پایین جامعه اعم از کارگران، زنان، گدایان، مستمندان و غیره تعمیم داده و تاریخ اجتماعی همه آن‌ها، به‌خصوص کارگران را به نگارش درآورده است.

وجه تمایز و تفاوت پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین در این است که اولاً به رابطه فقر و توسعه در دوره پهلوی اول و سیاست‌های فقرزدایی با هدف توسعه‌گرایی پرداخته است. ثانیاً در مفهوم فقر، بر فقرای اقتصادی که در تأمین نیازهای اساسی زندگی مانند خوراک، پوشاک، مسکن با مشکل اساسی مواجه‌اند، تمرکز دارد نه بر گداها و ولگردان و متکدیان و دیگر فرودستان جامعه. ثالثاً، محدوده زمانی تحقیق، دوره ۱۶ ساله حکومت رضاشاه و محدوده مکانی تحقیق شهر اصفهان انتخاب شده، تا با تمرکز به یک منطقه خاص، مطالعه عمیق‌تر و دقیق‌تری صورت بگیرد. به‌ویژه اینکه، اسناد باقی‌مانده از اصفهان در مورد فقر و سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول بیشتر از سایر شهرها است. هرچند که دسترسی به

اسناد دوره پهلوی و تحقیق و تفحص در مورد آن‌ها با چالش‌های بسیاری مواجه است اما یکی از الزامات این دوره تاریخی است و محققان برای ارائه روایت واقعی از این دوره زمانی ناگزیر به استفاده از اسناد هستند (ایران‌شاهی و دیگران، ۱۴۰۲: ۲۵).

۱. چارچوب نظری

۱.۱. دولت توسعه‌گرا

در مورد معنا و مفهوم «توسعه» و «دولت توسعه‌گرا» اتفاق نظر وجود ندارد. در لغت‌نامه دهخدا کلمه توسعه در سه معنای وسعت دادن، گشادی و پیشرفت آمده است (دهخدا، ۱۳۵۴: ذیل «توسعه»). این کلمه معادل واژه انگلیسی (Development) و مشتق از کلمه (Develop) به معنای رشد و گسترش تدریجی، آشکار شدن و از پوسته درآمدن است (جهانیان، ۱۳۷۷: ۱۱۰). تا قبل از جنگ جهانی دوم، اغلب از مفهوم «رشد اقتصادی» به‌جای توسعه استفاده می‌شد. اما در دهه هفتاد میلادی معلوم شد که این مفهوم برای نشان دادن وضعیت جوامع نارسا است؛ زیرا که بیشتر به وضعیت اقتصادی جوامع نظر داشت و با تولید ناخالص ملی سنجیده می‌شد؛ درحالی‌که در مفهوم توسعه، وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز در کنار وضعیت اقتصادی موردتوجه قرار می‌گیرد. بااین‌حال، از نظر بسیاری از اندیشمندان توسعه، رشد اقتصادی مقدمه و زمینه‌ساز هر نوع توسعه‌ای است. از طرف دیگر، مفهوم توسعه در «دولت توسعه‌گرا» نیز در درجه اول مربوط به توسعه اقتصادی است (موثقی و کاهه، ۱۳۹۴: ۹۷۰-۹۶۹).

نظریه دولت توسعه‌گرا که یکی از اساسی‌ترین نظریه‌های مطالعه توسعه است، با تأکید بر نقش محوری دولت در اقتصاد و فرایند توسعه شکل گرفته است. ظهور این نظریه عمدتاً ناشی از موفقیت برخی تجربه‌های توسعه‌ای بود که در شرق آسیا و با محوریت دولت اتفاق افتاد. برخی از کشورهای این منطقه با رشد سریع اقتصادی، از یک جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی به تولیدکنندگان فناوری‌های مدرن تبدیل شدند. اصطلاح دولت توسعه‌گرا را اولین بار چالمرز جانسون برای توصیف ماهیت دولت ژاپن به‌ویژه برای دوران توسعه اقتصادی این کشور در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به کار برد، اما ایده اصلی این

نظریه که بر لزوم دخالت دولت در دستیابی به توسعه اقتصادی و صنعتی تأکید دارد، از قدمت بیشتری برخوردار است و می‌توان آن را در نوشته‌های الکساندر همیلتون در قرن ۱۸ و فردریک لیست در اوایل قرن ۱۹ مشاهده کرد (موثقی و کاهه، ۱۳۹۴: ۹۷۱-۹۷۰). برخی از نظریه‌پردازان دولت توسعه‌گرا همچون پیتر ایوانز آن‌چنان بر نقش دولت در توسعه باور و تأکید دارد که معتقدند بدون دولت توسعه‌گرا، توسعه‌ای وجود نخواهد داشت (Evans, 2010: 46). چانگ از دیگر نظریه‌پردازان این حوزه نیز با تأکید بر نقش دولت در توسعه اقتصادی، معتقد است که دولت توسعه‌گرا در معنای وسیع، دولتی است که با هدف توسعه اقتصادی، بخش‌هایی از اقتصاد را به بخش‌های دیگر ترجیح می‌دهد و دست به ایجاد نهادهایی می‌زند و از این طریق در اقتصاد دخالت می‌کند (Chang, 1999: 192). درواقع، دولت توسعه‌گرا اصطلاحی عام برای توصیف دولت‌هایی است که به‌جای تکیه بر نیروهای بازار، به دخالت فعال و آگاهانه در فرایندهای اقتصادی با هدف جبران عقب‌ماندگی‌ها و رسیدن به توسعه سریع اقتصادی می‌پردازند (Sindzingre, 2004: 2; Hundt, 2009: 2).

آدریان لف ویچ نظریه‌پرداز مشهور این حوزه و نویسنده کتاب *دولت‌های توسعه‌گرا*، ویژگی‌های اصلی دولت‌های توسعه‌گرا را این‌گونه می‌شمارد: هدایت دولت‌های توسعه‌گرا از سوی نخبگان توسعه‌گرای مصمم؛ استقلال نسبی نخبگان و سازمان‌های دولتی تحت فرمان این دولت از جامعه؛ وجود یک بوروکراسی باکفایت و مجزا از منافع اقتصادی خاص؛ جامعه مدنی تضعیف‌شده، تحقیرشده یا کنترل‌شده از سوی دولت؛ دارای ظرفیت کنترل منافع اقتصادی محلی و خارجی و وجود ترکیبی پرتنش از سرکوب، وضع بد حقوق بشر، مشروعیت و عملکرد (Leftwich, 2009: 252-262).

۲.۱. فقر

واژه «فقر» نیز همچون «توسعه» در طول تاریخ معانی مختلف و گاه متضادی را به خود دیده است، طوری که گاهی به عالی‌ترین درجات اتصال به خدا معنا شده و گاهی عدم دسترسی به خوراک، پوشاک و مسکن یا به عبارتی نیازهای اولیه زندگی انسان. در ساده‌ترین تعریف فقر، فقیر به کسی گفته می‌شود که به منابع اقتصادی دسترسی کافی نداشته باشد تا بتواند نیازهای اساسی را تأمین کند (میرجلیلی، ۱۳۸۶: ۱۲۴) در

جامعه‌شناسی، فقر را برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر به حد کفایت تعریف کرده‌اند (ساعی و سیفی، ۱۴۰۱: ۶). برخی محققان، نیازهای اساسی را به سه دسته خوراک، پوشاک و مسکن تقسیم کرده‌اند و برخی دیگر، بهداشت و درمان، آموزش، حمل‌ونقل، تشکیل خانواده، ورزش و اوقات فراغت را نیز جزو نیازهای بنیادین انسان در نظر گرفته و عدم دسترسی به آن‌ها را فقر تعبیر کرده‌اند. لابن در تعریف فقر، فقیر و تنگدست را کسی دانسته که به دشواری امکانات بقای خود و افراد تحت تکفلش را فراهم می‌آورد یا اصولاً فاقد چنین امکاناتی است (لابن، ۱۳۵۹: ۴۷). در این معنا، فقیر با واژه‌هایی مانند مسکین، تهیدست، مستمند، بی‌نوا و بی‌بضاعت هم‌معنی به حساب می‌آید و چنین فردی به راحتی از سوی دیگر افراد جامعه مورد پذیرش و حمایت قرار می‌گیرد. اما گاهی برخی از فقرا و حتی دیگر افراد جامعه، در اثر فقر یا هر دلیل دیگری، دست به گدایی، تکدی‌گری و ولگردی می‌زنند و موجبات نارضایتی دیگر افراد جامعه را فراهم می‌آورند (عنبری و پیری، ۱۳۹۸: ۳۰۴). در تحقیق حاضر، فقیر در همان معنای اول، یعنی کسی که توانایی تأمین نیازهای اساسی زندگی را ندارد، در نظر گرفته شده است که از آن به‌عنوان فقر مطلق نیز تعبیر می‌شود.

۲. دولت توسعه‌گرای پهلوی اول

در مورد اینکه دولت پهلوی اول را می‌توان دولت توسعه‌گرا، تحول‌خواه، تجددخواه، اصلاح‌طلب، نوگرا یا مدرن نامید، اختلاف‌نظر وجود دارد. همان‌طور که درباره تعریف هرکدام از این مفاهیم و میزان شباهت و تفاوت آن‌ها با یکدیگر اختلاف نظر هست. میشل فوکو در توصیف سیاست‌های دوره رضاشاه از اصطلاح «نوسازی» استفاده کرده و می‌گوید: «او که غاصب تاج و تخت بود کار را با سه هدف آغاز کرد: ملی‌گرایی، لائیتسه و نوسازی» (فوکو، ۱۳۸۵: ۷۰). کاتوزیان مفهوم «شبه مدرن» را به کار برده (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۴۹) و آبراهامیان از عنوان «اصلاحات» و «توسعه» بهره برده است (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۲). اما آنچه در این پژوهش مدنظر است اینکه، دولت پهلوی اول اقدامات زیادی را در حوزه‌های مختلف نظامی، اداری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام داد و تغییر و تحولات زیادی را در امر آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل، صنعت، تجارت، ارتش، نظام قضایی، ساختار

اداری و غیره به وجود آورد که با تسامح می‌توان از آن به‌عنوان توسعه یاد کرد و دولت پهلوی را دولت توسعه‌گرا نامید. هرچند که توسعه در مفهوم عام کلمه شامل توسعه سیاسی نیز می‌باشد و دولت پهلوی اول از این بابت نه‌تنها رشد و توسعه‌ای را موجب نشد، بلکه شکل جدیدی از استبداد را به منصفه ظهور گذاشت. اما اگر توسعه را به حوزه اقتصادی و صنعتی که از مفاهیم اصلی در نظریه دولت توسعه‌گرا هستند، تقلیل دهیم، دولت پهلوی اول نه‌تنها عملکرد قابل‌توجهی را در این حوزه‌ها از خود نشان داد، بلکه فراتر از آن، موجب تحولاتی در حوزه‌های دیگر نیز بود (نقیسی، ۱۳۴۵: ۱۷۹-۱۲۶؛ خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۰۳).

البته باید توجه داشت که بخشی از این اقدامات و سیاست‌ها مانند متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب، نه صرفاً با هدف رشد و توسعه کشور، بلکه با تقلید از غرب و برای جلوگیری از تمسخر این نشانه‌های توسعه‌نیافتگی از سوی غربیان (به‌زعیم رضاشاه) انجام می‌شد (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۰۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۴۴۷-۴۴۶). چنان‌که در حوزه فقرزدایی نیز این سیاست تا حدودی مدنظر بود، زیرا که اگر به ولگردی و گدایی منجر می‌شد، می‌توانست نشانی از توسعه‌نیافتگی تلقی شود و درعین‌حال، مانعی برای رشد و توسعه جامعه ایجاد کند (دیگارد و هورکاد و ریشار، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۷).

۳. سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی اول در اصفهان

۱.۳. جمع‌آوری و اسکان فقرا

اولین اقدام دولت پهلوی اول درخصوص سامان‌دهی فقیران، جمع‌آوری و اسکان آن‌ها به‌خصوص در فصل سرد سال بود که در روزنامه محلی/خگر به آن اشاره شده است (خگر، شماره ۲۶۵، ۱۳۰۸: ۴). در ابتدا حکومت هنوز مکان‌های خاصی برای نگهداری فقرا تأسیس نکرده بود و آن‌ها را در مساجد و مدارس نگهداری می‌کرد. به همین خاطر به بلدیه اصفهان دستور داده شد که ۶۰ نفر از فقرا را در مسجد بازار نگهداری کند (خگر، شماره ۲۷۳، ۱۳۰۸: ۳). ظاهراً با گرم شدن هوا در فصل بهار، فقرا از این مکان‌ها خارج می‌شدند. چنان‌که در سال‌های بعد نیز موضوع جمع‌آوری و اسکان فقرا در اواخر پاییز و اوایل زمستان به بحث داغ روزنامه‌ها و محافل تبدیل می‌شود. به‌عنوان مثال در ۲۵ آذر ۱۳۱۰ در روزنامه/خگر به مذاکرات انجام شده در کمیسیون بلدیه درباره نگهداری فقرا در فصل سرد زمستان

اشاره شده است (خگر، شماره ۶۹۲، ۱۳۱۰: ۴). در سال ۱۳۱۵ نیز حاکم اصفهان در آستانه زمستان به شهرداری دستور داد که فقرا را جمع‌آوری کند. شهرداری آن‌ها را جمع‌آوری و در مسجد و مدرسه شمس‌آباد اسکان داد (خگر، شماره ۱۱۹۵، ۱۳۱۵: ۳؛ خگر، شماره ۱۱۹۹، ۱۳۱۵: ۴). تلاش‌های مستمر و مداوم برای جمع‌آوری و نگاه‌داری فقرا که در سال‌های بعد هم ادامه داشت (ساکما، ۲۹۱/۱۶: ۱۲) و جزو راهکارهای کوتاه مدتی بود که حکومت بیشتر با هدف زیباسازی شهر انجام می‌داد، چون معتقد بود که حضور فقیران چهره شهر را زشت جلوه می‌دهد، لذا باید از سطح شهر جمع‌آوری و به مکان‌های مخصوص انتقال داده شوند. این سیاست و استراتژی حکومت در مواجهه با فقرا «به‌منظور پیشبرد همان هدف اصلی یعنی تصفیه جامعه از گروه‌هایی است که نمی‌توانند در داخل قواعد و صورت‌بندی جدید ایجادشده جای گیرند» (عنبری و پیری، ۱۳۹۸: ۳۱۹). درواقع، حکومت بیشتر از آنکه از باب فقیرنوازی و انسان‌دوستی به فکر جمع‌آوری و اسکان فقرا باشد، با هدف زیبا و مدرن نشان دادن شهر اقدام به این کار می‌کرد تا به قول خودش، حضور فقرا چهره شهر را زشت جلوه ندهد. این همان تفکر مدرنیزاسیون است که خود را در این قالب نشان می‌دهد.

۲.۳. تأسیس مراکز نگاه‌داری فقرا

در ابتدای برنامه سامان‌دهی فقرا و نیازمندان در دوره پهلوی اول مکان‌های خاصی برای نگاه‌داری و اسکان آن‌ها ساخته نشده بود، بلکه آن‌ها را در ساختمان‌های عمومی و عام‌المنفعه مانند مسجد و مدرسه اسکان می‌دادند که کارکرد اصلی این مراکز را با مشکل جدی مواجه می‌ساخت، لذا برای اسکان فقرا باید مراکز و ساختمان‌های مخصوص این کار ساخته می‌شد. در دوره پهلوی، به‌مرور زمان چنین ساختمان‌هایی تأسیس شد یا با تغییر کاربری برخی ساختمان‌های خصوصی و دولتی، آن‌ها را به محل اسکان و نگاه‌داری فقرا تبدیل کردند. این ساختمان‌ها و مراکز تخصصی جدید با عناوین مختلفی همچون دارالعبزه، دارالفقرا، دارالمساکین، مسکین‌خانه، گرمخانه، شفاخانه، مهمان‌خانه، نوانخانه و غیره نامیده شدند.

از دیگر مراکز اسکان فقرا، نوانخانه بود که در ابتدا افراد ناتوان و تهیدست در آن‌ها نگاه‌داری می‌شدند اما به‌مرور زمان گدایان و متکدیانی که در شهر برای عابران مزاحمت

ایجاد می‌کردند توسط شهرداری جمع‌آوری و به نوانخانه تحویل داده شدند (ساکما، ۱۳۹۸/۲۹۰:۵).

در کنار دارالمساکین و نوانخانه‌ها، همچنان از برخی مساجد و مدارس نیز برای نگهداری فقیران استفاده می‌شد. چنان‌که در سال ۱۳۱۲ مسجد حاج رسولی‌ها و شعبه بلدی خیابان حافظ برای نگهداری فقرا در نظر گرفته شد (خگر، شماره ۹۱۸، ۱۳۱۲: ۳). موضوع کمبود مکان‌های تخصصی برای نگهداری فقرا و استفاده از مساجد و مدارس، حکومت و افراد خیر را به فکر ایجاد دارالمساکین جدید انداخت، طوری که در سال ۱۳۱۳ از طرف جمعیت خیریه دو موسسه دارالمساکین و دارالعجزه تأسیس شد (خگر، شماره ۱۰۰۴، ۱۳۱۳: ۴).

هزینه تأسیس دارالمساکین و نگهداری فقرا معمولاً از طرف اداره بلدیه تأمین می‌شد. آن‌ها در بودجه سالانه خود، ردیف خاصی را برای تصفیه شهر از فقرا و گدایان و ولگردان و دیگر افراد تهیدست جامعه اختصاص می‌دادند. در سندی مربوط به سال ۱۳۱۹ از طرف حکومت اصفهان به بلدیه آمده است که در بودجه خودشان اعتبار کافی برای سامان‌دهی فقرا منظور دارند که در شهر فقیر نباشد (ساکما، ۱۳۳۹/۲۱: ۹۷/۲۰). اما ظاهراً یک سال بعد نظر حکومت در مورد اختصاص بودجه از محل عواید شهرداری‌ها به دارالمساکین و نگهداری فقرا در آن کاملاً تغییر یافته است. وزیر کشور در نامه‌ای به تاریخ اول شهریور ۱۳۲۰ به فرمانداری‌های سراسر کشور اعلام کرده است: «به فرمان مطاع مبارک ملوکانه که به‌وسیله دفتر مخصوص شاهنشاهی ابلاغ گردیده است مسکین‌خانه و این قبیل بناها باید در کلیه شهرستان‌ها موقوف و متروک شود و از برنامه‌های ساختمانی شهرداری‌ها نیز حذف گردد. قدغن نمائید در اجرای فرمان مطاع مبارک ملوکانه فوراً اقدام نموده و چنانچه در برنامه شهرداری‌های وابسته اعتباری به این نام تصویب گردیده است مراتب را گزارش دهند تا نسبت به حذف آن اعتبار اقدام لازم به عمل آید و برای کارهای مفیدتری تخصیص داده شود» (ساکما، ۱۳۳۱/۸۰۳۳۱: ۸).

این نامه که دو روز قبل از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم نوشته شده است، به‌وضوح نشان می‌دهد که دولت سامان‌دهی به وضعیت فقرا و حمایت از آن‌ها را کاری غیرمفید تشخیص داده و علی‌رغم اینکه سایه جنگ و بدبختی بر سر ایران می‌گشت

و بیش از هر گروه دیگری، زندگی فقیران و تهیدستان را تهدید می‌کرد و کمک به آن‌ها را بیش از هر زمان دیگری ضروری‌تر می‌ساخت، به دلیل نداشتن روحیه فقیرنوازی، هر نوع کمکی را به آن‌ها ممنوع کرده است.

۳.۳. اعطای کمک‌های نقدی و جنسی به فقرا

در دوره پهلوی اول بسیاری از فقرا سرپناهی برای سکونت داشتند اما پولی جهت تأمین سایر نیازهای اساسی زندگی مانند خوراک و پوشاک نداشتند. لذا دولت سعی می‌کرد با تهیه خوراک و پوشاک برای آن‌ها و یا پرداخت کمک‌های نقدی و مستمری ماهانه، فقیران را در تأمین نیازهای اولیه و ادامه حیات کمک کند. برای این منظور دولت ابتدا اقدام به شناسایی فقیران و ثبت مشخصات آن‌ها در دفاتر مخصوصی کرد (ساکما، ۲۹۰/۴۹۹۸: ۴). فقرا برای اثبات فقر و تنگدستی خودشان باید گواهی عدم بضاعت ارائه می‌کردند که از طرف شهربانی صادر می‌شد و در صورت تأیید شهربانی، به مراکز مربوطه برای دریافت کمک معرفی می‌شدند (ساکما، ۲۹۳/۰۷۹۲۲۴: ۱۳). البته در موارد متعددی، بی‌بضاعتی فردی مستمند مورد تأیید قرار نمی‌گرفت و در عوض، شخص غیرمستمندی به دلیل ارتباط با مدیران ادارات یا داشتن خویشاوندی در نهادها و سازمان‌های مربوطه، گواهی عدم بضاعت دریافت می‌کرد و از مساعدت‌های بلدی و مؤسسات خیریه بهره‌مند می‌شد (ساکما، ۲۹۳/۰۷۹۷۳۲: ۴). اغلب کسانی که با عنوان فقیر و نیازمند، از دولت و سازمان‌های مربوطه تقاضای کمک می‌کردند، کودکان فقیر، زنان بی‌شوهر و سرپرست خانواده، افراد معلول و بیمار، سیدها و برخی از افراد غیرمستمند دارای فامیل و آشنا در نهادهای مربوطه بودند (ساکما، ۲۹۳/۰۸۴۱۳۹: ۴؛ ۱۳؛ ۲۹۳/۰۷۹۰۴۷: ۱۱ و ۱۴).

فرمانداری اصفهان افراد مستمند را بعد از تأیید عدم بضاعت آن‌ها توسط شهربانی، به شهرداری یا اداره فرهنگ و اوقاف اصفهان معرفی می‌کرد. ادارات مربوطه گاهی با اعطای مبلغی کمک نقدی یا تهیه پوشاک و دیگر ملزومات موردنیاز فقیران، آن‌ها را به صورت موقتی یاری می‌کردند و گاهی مستمری ماهانه برای آن‌ها در نظر می‌گرفتند (ساکما، ۲۹۳/۰۸۲۲۵۶: ۳-۲). البته در مواردی مستمری‌های ماهانه بعد از مدتی به دلیل فقدان بودجه لازم یا به بهانه‌های مختلف قطع می‌شد. برای نمونه، مستمری یک زنی که

شوهرش فوت کرده و مدت سه سال و نیم از شهرداری مقرری ماهانه ۱۲ تومان دریافت می‌کرده، قطع شده است (ساکما، ۱۳۹۸/۰۸/۲۹: ۲).

بررسی تاریخ‌نامه‌های مستمندانی که مقرری ماهانه آن‌ها قطع شده، نشان می‌دهد که اغلب آن‌ها در نیمه دوم سال ۱۳۱۹ و نیمه اول ۱۳۲۰ یعنی چند ماه قبل از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم قطع شده است. یعنی زمانی که شاه به دلیل وضعیت بد اقتصادی یا هر دلیل دیگری، چندان تمایلی به اعطای کمک به فقرا نداشت و این موضوع در نامه‌ای که در ۲ شهریور ۱۳۲۰ از طرف وزیر کشور به شهرداری‌ها ارسال شده و در آن بر متروک شدن مسکین‌خانه‌ها و حذف اعتبار مربوط به فقرا از شهرداری‌ها تأکید شده، قابل ملاحظه است (ساکما، ۱۳۳۱/۸/۲۹: ۸).

۴.۳. جمع‌آوری اعانه از خیرین ثروتمند و صاحبان کارخانه‌ها

یکی از اقدامات دولت برای تأمین هزینه اطعام و اسکان فقرا جمع‌آوری اعانه از افراد متمکن و صاحبان کارخانه‌ها بود (ساکما، ۱۳۴۰/۰۹/۲۶: ۱۲). البته این کار در مواقعی با درخواست خود مردم، شرکت‌ها و یا ثروتمندان برای اعطای کمک‌های مالی انجام می‌پذیرفت. در روزنامه عرفان و /خگر گزارش‌های متعددی از جمع‌آوری اعانه توسط دولت در مراسم‌ها و مناسبت‌های مختلف و اسامی افراد متمولی که در اعطای کمک به مستمندان فعال بودند، آمده است (ساکما، ۱۳۹۱/۰۶/۲۸: ۳). اقدام دیگری که مشارالدوله، حکمران اصفهان در استفاده از ظرفیت افراد خیر برای سامان‌دهی فقرا انجام داد، سپردن خانواده‌های آبرومند فقیر هر محله به ثروتمندان آنجا بود تا در طول فصل سرد سال آن‌ها را نگهداری کنند و اول فروردین سالم تحویل دهند (خگر، شماره ۲۸۰، ۱۳۰۸: ۴). در این میان، برخی از محلات مانند تلوازگان فقرای زیادی داشتند و افراد ثروتمند خیری وجود نداشت که به آن‌ها کمک کند. در این مورد حاکم اصفهان با ارسال نامه‌ای به خیریه محله چهارسوق از آن‌ها خواست که فقرای محله تلوازگان را نیز تحت حمایت خود قرار دهند (خگر، شماره ۲۹۲، ۱۳۰۸: ۳).

یکی دیگر از راه‌های تأمین هزینه زندگی فقرا، استفاده از کمک و مساعدت کارخانه‌ها بود. در اصفهان کارخانه‌های متعدد پربازدهی وجود داشت که می‌توانستند بخشی از سود

خود را برای کمک به فقرا اختصاص دهند. دولت سعی می‌کرد از این ظرفیت برای سامان دادن به وضعیت فقرا استفاده کند (ساکما، ۱۳۸۲/۲۹۳: ۵). مثلاً در یک مورد دولت از کارخانه‌های نه‌گانه اصفهان خواست که: «هریک مبلغی را که در زیر نوشته می‌شود از محل درآمد سال جاری خود از نظر مساعدت با توده بینوایان بپردازند و بابت سود ویژه شرکا محسوب دارند و در موقع تشکیل جلسات عمومی گزارش آن را به صاحبان سهام بدهند و در صورتی که مورد قبول واقع نشود، از حقوق هیات‌های مدیره و بازرسان پرداخت شود.» (خگر، شماره ۱۷۰۹، ۱۳۲۰: ۴).

البته افراد خیر و صاحبان کارخانه‌ها از مجاری خارج از دولت نیز مساعدت‌های مختلفی را برای فقرا انجام می‌دادند و به‌صورت جداگانه یا در قالب گروه‌ها و سازمان‌های خیرین غیردولتی، در تأمین نیازهای اساسی آن‌ها تلاش می‌کردند، اما در موارد زیادی دولت سعی می‌کرد این کمک‌ها از مجاری دولت انجام شود تا در گزارش‌های تبلیغی خود به مردم از آن استفاده کند و خود را در موضوع فقرزدایی، کوشا و مؤثر نشان دهد.

۵.۳. ارائه خدمات آموزشی و تحصیلی رایگان

یکی از موثرترین راه‌های کاهش فقر، برقراری فرصت‌های یکسان برای دسترسی عموم به آموزش است. در دوره پهلوی اول بسیاری از خانواده‌های فقیر و مستمند توانایی مالی لازم برای خرید کتاب، کیف، کفش، لباس فرم و شهریه مدرسه فرزندان خودشان را نداشتند (ساکما، ۱۳۹۳/۱۵۶۹۳: ۵؛ ۱۳۴۰/۴۶۶۱۵: ۱۰). دولت پهلوی که سیاست فقرزدایی را با هدف توسعه و مدرنیزاسیون پیش می‌برد، سعی می‌کرد با تهیه وسایل مورد نیاز دانش‌آموزان فقیر و نیازمند، آن‌ها را در امر آموزش یاری کند. در همین راستا، دولت پهلوی اول در شهریور ۱۳۰۵، قبل از شروع اولین سال تحصیلی دوره خود، «نظامنامه توزیع کتب اطفال بی‌بضاعت» را برای اطلاع و اجرای اداره معارف ابلاغ کرد که شامل چهار ماده بود: «ماده اول: کتاب مخصوص مدارس ابتدایی مجانی است. ماده دوم: عدم بضاعت محصل را مدیر مدرسه تشخیص داده و اداره تفتیش تصدیق می‌کند. ماده سوم: محصل بی‌بضاعت در صورتی کتاب مجانی دریافت می‌دارد که در کتابچه درس نمره‌های اخلاقی نمره‌های اعلا داشته باشد. ماده چهارم: کلیه کتب مجانی قبلاً در اداره تفتیش مهر شده و در برابر رسید

مخصوص جزو اموال دولتی تحویل مدیر مدرسه شود و مدیر هر مدرسه مکلف است که در حفظ و نگه‌داری آن اهتمام نموده در آخر سال عین کتاب و اثاثیه را به نظر اداره تفتیش برسانند» (ساکما، ۲۹۷/۵۲: ۲).

در اسناد برجای‌مانده از دوره رضاشاه، موارد متعددی از درخواست خانواده‌های فقیر و نیازمند وجود دارد که در آن‌ها تأمین رایگان کتاب، شهریه و لباس فرم دانش‌آموزان از شهرداری و اداره معارف و اوقاف تقاضا شده است (ساکما، ۲۹۷/۴۰۱۸۰: ۳). برای نمونه، خانمی که همسرش فوت کرده و دارای ۵ فرزند صغیر است از فرمانداری اصفهان در مورد ادامه تحصیل یکی از فرزندانش تقاضا می‌کند «امر و مقرر فرمائید اداره فرهنگ و اوقاف اصفهان مشارالیه را در ردیف اطفال بی‌بضاعت منظور، که از لباس و لوازم‌التحریر و دروس دولتی استفاده نماید.» (ساکما، ۲۹۳/۰۷۹۲۲۴: ۵). فرماندار اصفهان بعد از اخذ گواهی عدم بضاعت متقاضی از شهربانی، او را برای گرفتن کتاب و لوازم‌التحریر مجانی و نام‌نویسی در مدرسه دولتی، به اداره معارف و اوقاف و برای تهیه لباس رایگان به شهرداری معرفی می‌کرد (ساکما، ۲۹۳/۰۷۹۲۲۴: ۱). در اغلب موارد اداره معارف طبق درخواست فرمانداری عمل می‌کرد و دانش‌آموزان معرفی شده از سوی فرماندار را به یکی از دبستان‌های دولتی معرفی می‌کرد و آن‌ها هم به خاطر اینکه ماهیانه مبلغی کمک‌خرج از اداره معارف دریافت می‌کردند، در مقابل دریافت هریک تومان کمک‌خرج، یک نفر از محصلین بی‌بضاعت را به رایگان می‌پذیرفتند (ساکما، ۲۹۷/۳۱۰۰۹: ۳) اما ظاهراً شهرداری در مواردی به دلیل فقدان بودجه کافی، در اجرای درخواست فرماندار تعلل می‌کرد (ساکما، ۲۹۳/۰۷۹۲۲۴: ۳ و ۹).

۶.۳. ارائه خدمات پزشکی و دارویی رایگان

توجه به بهداشت و درمان فقرا برای جلوگیری از شیوع بیماری‌های مسری، از دغدغه‌های دولت پهلوی اول و از وظایف بلدیه بود. به همین منظور دولت در نظام‌نامه‌ای که در ۴۳ ماده و تبصره برای سر و سامان دادن به اوضاع بهداشتی شهرها ابلاغ نمود، گماشتن اطبا برای معاینه فقرا را از موارد مهم نظام‌نامه قرار داد (روستایی، ۱۳۸۲: ۱۸۸-۱۸۱). براساس قوانین و نظام‌نامه‌های موجود، دو نهاد بلدیه و اداره صحتیه کل مملکتی بیشترین مسئولیت را در بهداشت و درمان فقرا و مستمندان داشتند. براساس گزارشی مربوط



به سال ۱۳۰۵ «اداره صحیه کل مملکتی از اعتبار صرفه‌جویی‌های خود در نظر گرفته است مقداری دوا و لوازم جراحی تهیه نموده، برای مأمورین صحی خود که به ایالات و ولایات اعزام داشته است ارسال دارد که بین فقرا تقسیم نمایند» (اطلاعات، شماره ۱۲، ۱۳۰۵: ۲). در سند دیگری مربوط به سال ۱۳۱۳ از طرف اداره امور بلدی و صحی به حکومت اصفهان گزارش شد: «نظر به اینکه پیشرفت امور صحی و تعمیم آن پیوسته مورد توجه بوده و باید نهایت مواظبت و مراقبت در حسن جریان آن به عمل آید. لذا در بودجه بلدی‌های ولایات اعتباراتی برای خرید دواى مجانی فقرا و سائر مسائل صحی منظور می‌شود بدیهی است مقصود از منظور داشتن این اعتبارات برای این است که همیشه دواى مجانی در دسترس مریض فقیر و بی بضاعت باشد» (ساکما، ۲۹۱/۲۹۱۲: ۳).

البته بلدی‌ه در اغلب موارد، مصرف اعتبار اختصاص یافته به خرید دواى فقرا را به وجود نسخه‌ای که از طرف اداره بهداشت به فقیران داده می‌شد، مشروط می‌کرد (ساکما، ۹۷/۲۹۳/۹۳۹۷: ۴).

ارائه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان به بیماران بی‌بضاعت از سوی مریضخانه‌های دولتی و غیردولتی اصفهان بسیار رایج و گسترده بود. مثلاً در مریضخانه خورشید (ملی سابق) که در سال ۱۳۰۹ش به همت و جدیت فرج‌الله بهرامی تأسیس شد، همه روزه عده زیادی که غالباً بالغ بر پنجاه نفر می‌شدند، از مرضای بی‌بضاعت مراجعه و معاینه شده و دواى مجانی به آن‌ها داده می‌شد (/خگر، شماره ۴۵۷، ۱۳۰۹: ۳). مدیر این مریضخانه در گزارش خود به حکومت اصفهان راجع به دو ماه آبان و آذر می‌نویسد که در این مدت دوماهه ۱۴۸۳ مریض مجاناً در مطب مریضخانه خورشید معالجه شده‌اند و از این تعداد به ۳۴۶ نفر مریض به‌واسطه عدم بضاعت دواى مجانی داده شده است» (ساکما، ۲۹۱/۱۱۶۶: ۷).

علاوه بر مریضخانه خورشید، مریضخانه‌های امین (شهرداری) به ریاست فوکس آلمانی و بیمارستان بغوسخانیان (جلفا)، که به همت خیرین ارامنه تأسیس شده و به ارامنه بی‌بضاعت خدمات رایگان می‌داد، از دیگر مراکز درمانی بودند که در آن‌ها دارو و درمان مجانی به بیماران فقیر و بی‌بضاعت ارائه می‌شد (ساکما، ۲۹۱/۱۴۹۵: ۲۰؛ /خگر، شماره ۹۵۲،

۱۳۱۳: ۴). اختصاص بودجه جهت درمان و داروی مجانی برای فقرا نه تنها باعث تسریع بهبودی آنان می‌شد، بلکه حکومت را در مقابله با بیماری‌های مسری که عواقب ناگواری را برای کشور به دنبال داشت، یاری می‌رساند.

۷.۳. آموزش مهارت‌های حرفه‌ای و فراهم کردن زمینه اشتغال

یکی از موثرترین راه‌های کاهش فقر، برقراری فرصت‌های شغلی برای فقیران است. اشتغال نه تنها عامل ریشه‌ای در مبارزه با فقر است بلکه خود می‌تواند با ایجاد درآمد، پرداخت مالیات و گردش امور اقتصادی، منابع لازم برای گسترش اشتغال، کاهش محرومیت و فقرهای نسبی را فراهم آورد (مدنی قهفرخی، ۱۳۹۴: ۳۸۵). در دوره پهلوی اول یکی از سیاست‌های دولت برای فقرزدایی، فراهم کردن زمینه آموزش مهارت‌های حرفه‌ای و اشتغال برای افراد فقیر به خصوص کودکان یتیم و نیازمند بود. برای این منظور در پرورشگاه‌هایی که برای نگهداری کودکان تأسیس شده بود، مهارت‌هایی از قبیل موسیقی، عکاسی، نقاشی، خیاطی، طبخ، نجاری، قالی‌بافی، قلمزنی، دکمه‌دوزی و ... به کودکان آموزش داده می‌شد تا آن‌ها بعد از خارج شدن از پرورشگاه بتوانند شغلی را برای خود تهیه کنند و از درآمد حاصل از آن نیازهای زندگی‌شان را فراهم کنند و به سمت ولگردی و تکدی‌گری گرایش پیدا نکنند (ساکما، ۲۹۱/۲۷۸۳: ۲۶ و ۴۰). علاوه بر دولت، سایر اقشار و اصناف اجتماعی نیز فراهم کردن زمینه اشتغال فقرا را یکی از مهم‌ترین و موثرترین راه‌ها برای کاهش فقر و توسعه جامعه می‌دانستند. در سال ۱۳۰۵ اتحادیه اصناف اصفهان در نامه‌ای به حاکم این شهر اعلام کرد: «وضعیت رقت‌بار اطفال فقیر در اصفهان را ملاحظه نموده و اثرات شومی که این اوضاع در اخلاق جامعه داشته و دارد از نظر گذرانیده‌اید. اتحادیه اصناف اصفهان آرزومند است به هر نحوی که مقتضی دانند اطفال فقیر مخصوصاً دختران را جمع کرده و به کارهای مقتضی از جمله قالی‌بافی و غیره گماشته، نسل آتیه اصفهان را از این اقدام خدایسندانه مصون و محفوظ فرمائید. اسامی آن‌ها موجود است» (ساکما، ۲۹۱/۱۱۴۲: ۳).

موضوع اشتغال فقرا نه تنها دغدغه حکومت و نهادهای خیریه بود، بلکه بسیاری از افراد نیازمند به دلیل احتراز از دریافت کمک مستقیم از دولت یا مؤسسات خیریه و حل ریشه‌ای مشکل فقر، به دنبال یافتن شغلی برای خود بودند و درخواستشان از مسئولین حکومت این

بود که زمینه‌های اشتغال آن‌ها را فراهم کنند یا آن‌ها را به یکی از مراکز دولتی برای اشتغال معرفی کنند (ساکما، ۱۳۸۰/۳۱: ۸).

۸.۳. تأسیس سازمان‌ها و مؤسسات خیریه

۱.۸.۳. جمعیت شیروخورشید سرخ اصفهان

سازمان‌ها و نهادهای خیریه دولتی و خصوصی یکی از مجراهایی بودند که با هدف کاهش فقر و سامان‌دهی فقیران تأسیس شدند. یکی از اولین و مهم‌ترین این سازمان‌ها جمعیت شیروخورشید سرخ ایران بود که در سال ۱۳۰۱ش با هدف امدادسانی در حوادث غیرمترقبه و بلایای طبیعی، مبارزه با امراض عمومی، کمک به فقرا و درماندگان، نگهداری و تعلیم و تربیت اطفال یتیم و بی‌بضاعت، تأسیس درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های عمومی و ارائه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان تشکیل شد و در سال ۱۳۰۲ فعالیت خود را با ریاست افتخاری رئیس‌الوزراء رضاخان بر هیئت‌مدیره، به‌طور رسمی آغاز کرد و بعداً شعبات آن در سایر شهرستان‌ها به وجود آمد (مجله شیروخورشید سرخ ایران، خرداد ۱۳۰۴، شماره ۱: ۲۲؛ نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۸۵) شعبه اصفهان جمعیت شیروخورشید سرخ در سال ۱۳۱۱ به درخواست رضا افشار، استاندار اصفهان، توسط امیرقلی امینی و عده‌ای از بزرگان و اعیان این شهر به‌صورت رسمی تأسیس شد و امینی به ریاست آن برگزیده شد (مجله جمعیت شیروخورشید سرخ اصفهان، ۱۳۳۵: شماره ۱: ۴).

جمعیت از همان آغاز، کار خود را با فعالیت‌های امدادی، آموزشی و حمایتی آغاز کرد و با هدف جمع‌آوری و نگهداری کودکان یتیم در سطح شهر، دارالایتمی را با اختصاص بخشی از مریضخانه امینی به این امر، تأسیس کرد (خگر، شماره ۸۵۹، ۱۳۱۲: ۳). این مؤسسه که در ابتدا فعالیت خود را با ده دختر و ده پسر یتیم آغاز کرده بود، بعداً با کمک‌های مالی متعددی که از بلدیة اصفهان، خیرین شهر، سازمان اوقاف و برخی از سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی و خصوصی گرفت، توانست ساختمان بزرگ‌تری را برای اسکان و تعلیم و تربیت فقرا ایجاد کند. ساختمان جدید دارالایتم که از سال دوم به نام پرورشگاه ایتم و بعد پرورشگاه کودکان نامیده می‌شد، ظرفیت نگهداری و مراقبت از ۱۰۰ کودک را داشت (ساکما، ۲۹۱/۲۷۳۸: ۲).

۲.۸.۳. کانون بانوان اصفهان

علاوه بر جمعیت شیروخورشید سرخ اصفهان که بعد از تأسیسش در سال ۱۳۱۱ نقش زیادی را در فقرزدایی به‌خصوص حمایت از اطفال یتیم و بی‌سرپرست برعهده داشت، سازمان‌ها و مؤسسات خیریه دولتی و خصوصی دیگری هم وجود داشتند که در امر فقرزدایی و کمک به مستمندان، به‌خصوص زنان و کودکان بی‌سرپرست فعالیت داشتند. کانون بانوان یکی از این نهادها بود که ریاست آن به عهده شمس پهلوی بود و وزارت معارف نیز با او همکاری و بر فعالیت‌های کانون نظارت می‌کرد. در اساس‌نامه کانون بانوان یکی از وظایف اصلی آن ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست نوشته شده بود (بامداد، ۱۳۴۹: ۲۲-۱۳). فعالیت‌های این کانون فقط به تهران محدود نمی‌شد بلکه در سایر شهرهای ایران هم شعبات گوناگونی داشت. شعبه اصفهان کانون بانوان در سال ۱۳۱۴ در این شهر تشکیل شد و در کنار سایر سازمان‌های خیریه نقش زیادی را در کمک به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست داشت (ساکما، ۲۹۳/۳۷۳۸۱: ۵؛ ۲۹۳/۷۸۲۴۰: ۲۵).

۳.۸.۳. بنگاه حمایت از مادران و نوزادان

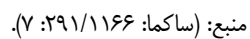
بنگاه حمایت از مادران و نوزادان یکی از سازمان‌های خیریه ایران بود که در سال ۱۳۱۹ به دستور رضاشاه ایجاد شد. هدف از تأسیس این مؤسسه خیریه، حمایت از مادران، نوزادان و بینوایان بود. هزینه این بنگاه از محل کمک و مساعدت خیرخواهان تأمین می‌شد اما چون ریاست آن برعهده همسر ولیعهد وقت بود، عملاً این نهاد از خدمات نهادهای دولتی و مسئولان کشور نیز بهره‌مند بود و از بودجه عمومی نیز تا حدودی کمک دریافت می‌کرد و برخی از وزرا و نمایندگان مجلس نیز کمک‌هایی به آن می‌کردند. با توجه به اینکه این بنگاه خیریه در عمل متکی به منابع دولتی بود و مدیریت آن نیز در اختیار دربار و مسئولان دولتی قرار داشت در زمره نهادهای عمومی تحت نظر دولت قرار می‌گرفت (اکبری، ۱۳۸۲: ۶۹). علاوه بر نهادها و سازمان‌های خیریه مذکور که علی‌رغم دریافت کمک از خیرین، مؤسسات دولتی محسوب می‌شدند و می‌توان تأسیس آن‌ها را در راستای سیاست‌های فقرزدایی دولت پهلوی در نظر گرفت، مؤسسات خیریه خصوصی نیز بودند که تمام هزینه‌های آن توسط

افراد خیر پرداخت می‌شد و مدیریت آن نیز برعهده خود آن‌ها بود که پرداختن به آن‌ها پژوهش جداگانه‌ای را طلب می‌کند.

نتیجه

لزوم اصلاحات و نوسازی در جامعه ایران و زدودن نشانه‌های فقر، ناامنی و عقب‌ماندگی از آن، سال‌ها قبل از ظهور رضاشاه، از سوی برخی روشنفکران و رجال سیاسی کشور مطرح شده و تلاش‌های ناموفقی در اجرای آن انجام شده بود. رضاشاه که در ابتدا خود را قادر به عملی ساختن چنین تفکراتی نشان می‌داد، با موافقت و حمایت گروه‌های مختلف روی کار آمد و اقداماتی را با هدف رشد و توسعه کشور انجام داد که تأسیس راه‌آهن، بانک ملی، دانشگاه تهران و کارخانه‌های صنعتی از آن جمله بود. او برای متریقی نشان دادن کشور از یک سو و تثبیت قدرت مطلقه خود از سوی دیگر، اقداماتی را همچون اسکان اجباری عشایر، تضعیف نهاد روحانیت، مقابله با خرافات، حجاب، بیماری، بی‌سوادی و فقر انجام داد و تغییر و تحولاتی را در حوزه اداری، نظامی، قضایی، آموزشی، بهداشتی، حمل‌ونقل، صنعت، اشتغال و رفاه عمومی که از زیرساخت‌ها و زمینه‌های اولیه و اساسی توسعه هر جامعه‌ای محسوب می‌شوند، به وجود آورد. در حوزه فقر نیز که یکی از نشانه‌های توسعه‌نیافتگی محسوب می‌شد، اقداماتی ازجمله جمع‌آوری و اسکان فقرا، پرداخت کمک‌های نقدی و مستمری ماهانه، اطعام فقرا، تهیه پوشاک، ارائه خدمات آموزشی و بهداشتی رایگان و فراهم کردن زمینه اشتغال انجام شد. هرچند این اقدامات تأثیراتی در رفع فقر آموزشی، بهداشتی و رفاهی فقرا داشت اما به دلیل فقدان روحیه فقیرنوازی و عدالت‌ورزی در نظام حاکم و سقوط دولت با اشغال دوباره کشور در جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همچنان به‌صورت گسترده‌ای باقی ماند.

پیوست شماره ۱: گزارشs عملیات چند ماهه مریضخانه خورشید
در معالجه بیماران فقیر و بی بضاعت





پیوست شماره ۲: نظامنامه توزیع کتب به اطفال بی بضاعت

تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۰۵ هـ. ش
شماره ۴۵۷۸ ضمیمه

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره
دائرة

نظامنامه توزیع کتب اطفال بی بضاعت

نظریه که لازم است توزیع کتب به اطفال بی بضاعت در مدارس و کتبخانه‌ها و مراکز جمعیت و غیره
و نظریه که این موجوده در بودجه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه است و در این بودجه
مقرر اول - کتب مجله مخصوص مدارس ابتدایه باشد
دوم - عدم انقضای مهلت برای توزیع کتب در مدارس ابتدایه
سوم - معتمدین و معلمات مدارس ابتدایه در توزیع کتب به اطفال بی بضاعت
چهارم - یک کتب مجله در اداره انتشار هر شده و در برابر سید مخصوص جزو ارباب و غیره
و در هر مرکز که است در حفظ و نگاهداری آن تمام نمونه در آن سال یک کتب لاشرایک
بنظر اداره انتشار رسانده شد

رسمت و حق بار اطلاع را در این روز در سال

۸۴۵-ل

پیوست شماره ۳: صورت هزینه نگهداری از فقرا

نمبره	تاریخ	موضوع
۱۳۱	ماه	جمعیت شیروخورشید سرخ ایران شعبه مرکزی اصفهان
برای نگهداری و پرداخت نفقه فقرا و یتیمان در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن		
۱	۸۴۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۲	۴۰۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۳	۳۶۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۴	۸۱۶۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۵	۱۸۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۶	۱۰۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۷	۷۰۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۸	۳۶۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۹	۱۴۴۰۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۱۰	۲۲۵۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۱۱	۲۲۰۸۰	خرید کربلای معلی و کربلای معلی در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
	۲۴۵۴۹۰-	جمع کل
۱		مبلغ پرداخت شده به فقرا و یتیمان در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۲		مبلغ پرداخت شده به فقرا و یتیمان در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۳		مبلغ پرداخت شده به فقرا و یتیمان در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن
۴		مبلغ پرداخت شده به فقرا و یتیمان در شهر اصفهان و در شهرستان‌های اطراف آن

پیوست شماره ۴: درخواست اداره فرهنگ در خصوص اخذ کتب تحصیلی به فقرا

نوع مسوده	شماره عمومی ۸۵۲۳
موضوع مسوده	شماره خصوصی
پیوند ۱	جزوه دان ۱۱
مسئول پاکتو بس	برونده

وزارت کشور
(فرماندار اصفهان)

دایره شعبه

پاکتو بس ۱۹/۶/۲۵ ثبت ۱۹/۶/۲۵ تحریر ۱۱/۲۳ خروج ۱۳/۱۹/۲۵

درود فرزند صفا

بسم الله الرحمن الرحیم درود فرزند صفا - ۱۱۷۹۱ - در خدمت حضرت

از طرف پدرش که در این شهر در مدرسه علمیه درس می‌خواند و به جهت

کمبود کتب تحصیلی و عدم امکان تهیه آن به واسطه فقر و نیاز به

کمک و مساعدت از طرف شما و در این خصوص به شما عرض می‌نماید

که در صورت مساعدت و اعطای کتب تحصیلی به این دانشجو، در آینده

تواند به تحصیل ادامه دهد و به نفع جامعه و کشور باشد.

با احترام و تشکر مجدد از شما و در صورت مساعدت به این درخواست،

مجدداً تشکر می‌نمایم.

فرماندار

پیوست شماره ۵: صورت پرداخت کمک هزینه به فقیران

صورت پرداخت کمک هزینه به بیخوایان بطور مقرر در سال ۱۳۱۶						
شماره	اسم	نام و نشان	تاریخ پرداخت مقرر	میزان مقرر ماهیانه	میزان جمع مقرر سالانه	ملاحظات
۱	ورقه استاد محمد	دروغ گر	۱۶ / ۷	۳۰	۳۶۰	
۲	شیخ حسین	لمیص عمید	- - -	۵۰	۶۰۰	
۳	علی	فرزانی	- - -	۵۰	۶۰۰	
۴	ورقه استاد صادق بنّا	شیر علی	- - -	۱۰	۱۰۸۰	
۵	ورقه غلامحسین رفعت گر	شیر علی	- - -	۷۵	۹۰۰	
۶	ملا محمد رشفه خوان	شکوهنده	- - -	۱۵	۱۸۰	
۷	ورقه عبدالله	رضائی	- - -	۳۰	۳۶۰	
۸	ورقه حسین	اولیا	- - -	۴۵	۵۴۰	
۹	عالیه	نصیری	- - -	۳۰	۳۶۰	
۱۰	خانم سلطان	عابدی	- - -	۲۰	۲۴۰	
۱۱	ورقه ابراهیم	شریفی	- - -	۳۰	۳۶۰	
۱۲	مهدی کیان ارثی	کیان ارثی	- - -	۴۰	۴۸۰	
۱۳	علی	جمال	- - -	۸۰	۹۶۰	
۱۴	ورقه حسین پیشخدمت	رادان	- - -	۸۰	۹۶۰	
۱۵	ورقه استاد صادق	معمدی	- - -	۱۲۰	۱۴۴۰	
۱۶	صنّار احمد اله درشکچی		- - -	۴۵	۵۴۰	
۱۷	عباس علی	دروغ گر	- - -	۱۵۰	۱۸۰۰	
۱۸	رضان علی	ابوطالبی	۱۶ / ۲ / ۸	۶۰	۷۱۶	
۱۹	جیره رضانعلی	-	-	۳۶	۴۳۶	
						جمع
						۱۱۵۱۳۲۰

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، مسحن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی ایران در دوران رضاشاه*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۴). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- دیگارد، ژان پیر؛ هورکاد، برنارد و ریشار، یان (۱۳۷۷). *ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- فوکو، میشل (۱۳۸۵). *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۳). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۴). *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- لابن، ژان (۱۳۵۹). *جامعه‌شناسی فقر (جهان سوم و جهان چهارم)*، ترجمه جمشید بهنام، تهران: خوارزمی.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵). *تاریخ معاصر ایران*، تهران: کتابفروشی فروغی.
- هدایت، مهدی‌قلی خان (مخبرالسلطنه) (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات: توسعه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*، تهران: زوار.

مقالات

- ایرانشاهی، حامد؛ آبادیان، حسین؛ عادل‌فر، باقرعلی و فلاح توتکار، حجت (۱۴۰۲). چالش‌ها و راهبرهای دسترسی به اسناد دوره پهلوی، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۴ (۳۷)، ۵۰ - ۲۳.
Doi: 10.22034/JIIPH.2023.56546.2432
- جهانیان، ناصر (۱۳۷۷). تحول مفهوم توسعه و ارتباط آن با دین، *قبسات*، ۳ (۷)، ۱۰۹ - ۱۱۹.
- ساعی، احمد و سیفی، عبدالرضا (۱۴۰۱). دولت توسعه‌گرا و فقر، *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۵ (۹)، ۳۲ - ۲.
Doi: 10.30510/psi.2022.340845.3434
- شجاعی دیوکلائی، حسن (۱۳۹۶). سازماندهی اقتصاد تجاری ایران در عصر پهلوی اول ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۹ ش، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۸ (۱۴)، ۹۱ - ۱۲۲.
- عنبری، موسی، و پیری، صدیقه (۱۳۹۸). تبارشناسی گفتمان مدرن فقر در ایران، *مطالعات جامعه‌شناسی*، ۲۶ (۱)، ۳۳۴ - ۳۰۳.
Doi: 10.22059/jsr.2019.73929
- موثقی، سید احمد، و کاهه، علیرضا (۱۳۹۴). دولت توسعه‌خواه و زمینه‌های توسعه در ایران، *سیاست*، ۴۵ (۴)، ۹۶۷ - ۹۸۹.
Doi: 10.22059/jpq.2015.55954
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۴). نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر، *دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ۵۱ (۲۱)، ۲۶۰ - ۲۲۵.
- میرجلیلی، سید حسین (۱۳۸۶). تجارت و فقر، *بررسی‌های بازرگانی*، ۲۶ (۲۶)، ۱۲۴ - ۱۲۸.

اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما): ش ۲۹۱/۱۶.

_____ ' ۲۹۰/۴۹۹۸ -

_____ ' ۹۷/۳۳۹/۲۱ -

_____ ' ۲۹۳/۸۰۳۳۱ -

_____ ' ۲۹۰/۴۹۹۸ -



۲۹۳/۰۷۹۷۳۲	—
۲۹۳/۰۷۹۰۴۷	—
۲۹۳/۰۸۲۲۵۶	—
۲۶۴/۲۴۰۰۹	—
۲۹۱/۲۸۶۶	—
۲۹۳/۸۲۸۸۲	—
۲۹۷/۱۵۶۹۳	—
۲۴۰/۴۶۶۱۵	—
۲۹۷/۵۲	—
۲۹۷/۳۱۰۰۹	—
۲۹۱/۲۹۱۲	—
۹۷/۲۹۳/۹۳۹۷	—
۲۹۱/۱۱۶۶	—
۲۹۱/۱۴۹۵	—
۲۹۱/۱۱۴۲	—
۳۱۰/۶۸۰۹۵	—
۲۹۱/۲۷۳۸	—
۲۹۱/۲۷۸۳	—
۲۹۱/۳۱۲۸	—
۲۹۳/۳۷۳۸۱	—
۲۹۳/۷۸۲۴۰	—

روزنامه‌ها

- روزنامه/خگر (۱۳۰۸). شماره ۲۶۵، ۱۰ دی ماه ۱۳۰۸.
- ————— (۱۳۰۸). شماره ۲۷۳، ۲۲ دی ماه ۱۳۰۸.
- ————— (۱۳۰۸). شماره ۲۸۰، ۲ بهمن ماه ۱۳۰۸.
- ————— (۱۳۰۸). شماره ۲۹۲، ۲۱ بهمن ماه ۱۳۰۸.
- ————— (۱۳۰۹). شماره ۴۵۷، ۱۹ آبان ماه ۱۳۰۹.
- ————— (۱۳۱۰). شماره ۶۹۲، ۲۵ آبان ماه ۱۳۱۰.
- ————— (۱۳۱۲). شماره ۸۵۹، ۲۲ تیر ماه ۱۳۱۲.
- ————— (۱۳۱۲). شماره ۹۱۸، ۱۲ بهمن ماه ۱۳۱۲.
- ————— (۱۳۱۳). شماره ۹۵۲، ۴ خرداد ماه ۱۳۱۳.
- ————— (۱۳۱۳). شماره ۱۰۰۴، ۱۹ دی ماه ۱۳۱۳.
- ————— (۱۳۱۵). شماره ۱۱۹۵، ۹ آذر ماه ۱۳۱۵.
- ————— (۱۳۱۵). شماره ۱۱۹۹، ۲۶ آذر ماه ۱۳۱۵.
- ————— (۱۳۲۰). شماره ۱۷۰۹، ۲۰ آذر ماه ۱۳۲۰.
- روزنامه اطلاعات (۱۳۰۵). شماره ۱۲، ۳۱ مرداد ماه ۱۳۰۵.
- ————— (۱۳۰۶). شماره ۳۶۹، ۷ آذر ماه ۱۳۰۶.

مجلات

- مجله تسیر و خورشید سرخ/ایران (خرداد ۱۳۰۴). شماره ۱، ص ۲۲.
- مجله جمعیت تسیر و خورشید سرخ/اصفهان (۱۳۳۵). شماره ۱، ص ۴.

(ب) منابع انگلیسی

Books

- Leftwich, A. (2008). *Developmental States, Effective States and Poverty Reduction: The Primacy of Politics*, United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD).

Articles

- Chang, H. (1999). The Economic Theory of the Developmental State, in Woo- Cumings, M. (ed.) (1999), *The Developmental State*, New York: Cornell University.
- Evans, P.(2010). Constructing the 21st Century Developmental State: Potentialities and Pitfalls, In Constructing a Democratic Developmental State in South Africa, Potentials and Challenges, Edited by Omano Edigheji, Cape Town, 2010, Human Sciences Research Council.
- Hundt, D. (2009). Reappraising the Developmental State, In Hawker Geoffery (eds), *APSA: Proceedings of the Australian Political Studies Association Annual Conference*, Macquarie University, Sydney, (PP 1-12).
- Sindzingre, A. N. (2004). Bring the Developmental State Back In, IN Contrasting Development Trajectories in Sub-Saharan Africa and East Asia, *Society for the Advancement of Socio-Economics (SASE) 16th Annual Meeting Georges Washington University*, Washington D. C. July 9-11.



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 79-100

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.61721.2516

Received: 2024/05/20

Received in revised form: 2024/07/10

Accepted: 2024/08/19

Published: 2024/12/23

The Foundations and Necessities of Parliamentarism in the Parvaresh Newspaper, Published in Cairo

Gholamali Pashazadeh¹ | Fatemeh Orouji² | Rasoul Pourzamani³

Abstract

The concept of parliament, a subject of interest in pre-constitutional Iran, was discussed from various perspectives in Parvaresh, a newspaper published in Cairo. While describing Western parliaments, the newspaper linked the concept to the Islamic principle of consultation, viewing the establishment of a parliament in Iran as not only compatible with Islam but also as a means to strengthen the monarchy and counter colonialism. In this context, Parvaresh sought to align parliament, an institution emerging from Western constitutional systems, with Islamic principles and the Qajar monarchy. The present study aims to investigate how parliamentarism could be adapted to Islamic principles and societal traditions in Iran, addressing this issue through an explanatory method and using content analysis techniques. The research seeks to answer the following question: How did the newspaper adapt the principles of parliament to Islam and the traditions of Iranian society, and why did it consider this adaptation beneficial for Iran at the time? The results of the research indicate that Parvaresh, skeptical of wholesale adoption of Western principles and Western parliamentarism, aimed to affirm the parliamentary system while reducing its modern aspects to align with Islamic principles and Iranian societal traditions. This approach led the newspaper to focus primarily on describing the external characteristics of Western parliaments, along with their functions and benefits for society and the monarchy, while considering their establishment essential for strengthening the monarchy and countering colonialism.

Keywords: Parliament, parliamentarism, Islam, Parvaresh, Mirza Ali Mohammad Khan Kashani.

1. Associate Professor, Department of History, University of Tabriz, Iran (Corresponding Author)
a.pashazadeh@tabrizu.ac.ir
2. Associate Professor, Department of History, University of Tabriz, Iran
forouji@tabrizu.ac.ir
3. Ph.D Candidate in the History of Iran after Islam, University of Tabriz, Iran
rasoulpourzamani@yahoo.com



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۷۹-۱۰۰

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.61721.2516

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۳۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

مبانی و ضرورت‌های پارلمان‌تاریسم در روزنامه پرورش چاپ قاهره

غلامعلی پاشازاده^۱ | فاطمه اورجی^۲ | رسول پورزمانی^۳

چکیده

مفهوم پارلمان از مفاهیم موردتوجه در ایران پیشامشروطه، در روزنامه پرورش چاپ قاهره از ابعاد مختلف مورد توجه قرار گرفت. روزنامه ضمن توصیف پارلمان‌های غربی، آن را با قاعده مشورت در اسلام پیوند داد و تأسیس پارلمان در ایران را نه تنها منافی با اسلام ندید، بلکه آن را راهکاری مناسب برای تقویت سلطنت و مقابله با استعمار دید. برای این منظور روزنامه درصدد برآمد پارلمان را به‌عنوان نهادی برآمده از نظام‌های مشروطه غربی و مبانی نظری آن، با اصول اسلامی و سلطنت قاجاری مطابقت دهد. تحقیق حاضر بر آن است تا نحوه و چگونگی تطبیق پارلمان‌تاریسم با اصول اسلامی و سنت‌های جامعه را به‌عنوان یک مسئله مورد بررسی قرار داده و به این سؤال با روش تبیینی و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا پاسخ دهد که روزنامه به چه نحو اصول پارلمان را با اسلام و سنت‌های جامعه ایران تطبیق داده و برای ایران آن زمان مفید دانسته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که پرورش به دلیل عدم اعتقاد به اخذ تمام و کمال اصول تمدن غربی و به‌تبع آن پارلمان‌تاریسم رایج در غرب، سعی کرده است تا ضمن تأیید نظام پارلمانی، با تقلیل این مفهوم مدرن، آن را با اصول اسلامی و سنت‌های جامعه ایران مطابق نشان دهد. همین امر نیز باعث شد تا روزنامه به توصیف ظواهر پارلمان غربی و کارکردها و فواید حاصل از آن برای جامعه و سلطنت اکتفا نماید و تأسیس آن را برای تقویت سلطنت و مقابله با استعمار ضروری بداند.

کلیدواژه‌ها: پارلمان، پارلمان‌تاریسم، اسلام، پرورش، میرزا علی محمد خان کاشانی.

۱. a.pashazadeh@tabrizu.ac.ir

۲. forouji@tabrizu.ac.ir

۳. rasoulpourzamani@yahoo.com

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز، ایران

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز، ایران



مقدمه

هم‌زمانی حکومت قاجاریه در ایران، با تحولات رخ داده در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ م. باعث شد تا ایران دوره قاجار به مانند بسیاری دیگر از ممالک، تحت تأثیر تحولات و اندیشه‌های جدید غرب قرار گیرد. در این میان روزنامه‌نگاران ایرانی دوره قاجار، خصوصاً روزنامه‌نگارانی که با مهاجرت از ایران و به دور از فضای سانسور حاکم بر مطبوعات چاپ داخل ایران، به فعالیت مطبوعاتی پرداختند، توانستند نقش مهمی در انتقال و تشریح این تحولات و مفاهیم جدید غربی به مخاطبان ایرانی‌شان ایفا کنند.

روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ مصر در این میان جایگاه ویژه‌ای دارند. این روزنامه‌ها به دلیل انتشار در فضای آزاد مصر در آن دوره تاریخی توانستند دور از دسترس دستگاه سانسور حاکم در ایران، به انتقال مفاهیم مدرن غربی و تحولات رخ داده در غرب بپردازند. مصر در آن زمان پایگاهی برای بسیاری از روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه مهاجر دیگر ممالک بوده است. با عنایت به چنین فضای آزادی بود که مهدی خان، پزشک تبریزی روزنامه حکمت، میرزا عبدالمحمد اصفهانی روزنامه چهره‌نما و میرزا علی‌محمد خان کاشانی روزنامه‌های ثریا و پرورش را منتشر کردند.

روزنامه پرورش در میان روزنامه‌های چاپ مصر به واسطه سابقه مطبوعاتی پر بار مدیر مسئول آن و همچنین آشنایی وی با غرب به دلیل حضور در جغرافیای عثمانی و مصر و همچنین سفر سه‌ماهه او به خاک اروپا جایگاهی ویژه دارد، به‌طوری‌که محققان روزنامه پرورش را در آشنایی ایرانیان با اوضاع جهان، شکل‌گیری انقلاب مشروطه، گسترش افکار نو، اندیشه‌های متمدنی و تقویت پشتوانه تئوریک جنبش مشروطه، مؤثر ارزیابی کرده‌اند.^۱ توجه روزنامه به مفاهیم مدرنی چون آزادی، قانون، برابری، موضوع مشارکت مردم در امور کشور و لزوم تأسیس نهاد پارلمان^۲ از عوامل تأثیرگذار در جایگاه روزنامه است.

۱. گونل کهن معتقد است که پرورش در شکل‌گیری انقلاب مشروطه و گسترش «افکار نو» و «اندیشه‌های متمدنی»، پشتوانه تئوریک جنبش مشروطه را تقویت کرده است (کهن، ۱۳۶۰: ۲۰۳). صدر هاشمی نیز معتقد است که پرورش از لحاظ آشنا ساختن ایرانیان با اوضاع جهان، خدمات گران‌بهای انجام داده است (صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۵۹/۲).

۲. لفظ پارلمان از کلمه «پارلیامنتوم» لاتین به معنی صحبت کردن مشتق شده است. هیئت را که در هر کشوری برای وضع و تصویب قوانین و نظارت بر اجرای آن‌ها از سوی مردم برگزیده می‌شود، پارلمان می‌گویند (آشوری، ۱۳۷۱: ۷۶).

البته مفهوم پارلمان قبل از پرورش در ایران موضوعی شناخته‌شده بود و مطالبی در مورد آن در سفرنامه‌های ایرانیان اروپادیده، رسائل سیاسی و نوشته‌های اندیشمندان آن دوره وجود داشت. آگاهی‌های ارائه‌شده توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله در مورد اعلامیه حقوق بشر فرانسه، پارلمان، حق رأی و انتخاب وکلای مجلس در رسالهٔ یک کلمه، از آن جمله بود^۱ ولی گسترش آگاهی عمومی در این حوزه، بدون مشارکت مطبوعات تأثیرگذاری مانند پرورش امکان‌پذیر نبود. توجه به پارلمانتاریسم به‌عنوان موضوع موردبحث پژوهش حاضر در روزنامهٔ پرورش از چندین بُعد اهمیت دارد. پارلمانتاریسم به‌عنوان یک مفهوم غربی بایستی در ربط با اندیشه‌های دینی و سیاسی جامعهٔ ایران قرن نوزدهم به جامعه شناسانده می‌شد و انطباق یا عدم انطباق آن با اصول اسلامی، ضرورت و چگونگی آن برای جامعه تشریح می‌گردید. رویکرد روزنامه به پارلمانتاریسم در ربط با اصول اسلامی و سنت‌های جامعهٔ ایرانی مسئلهٔ موردتوجه پژوهش حاضر است که با روش تحلیل محتوا مورد بررسی قرار می‌گیرد و به این سؤال اساسی پاسخ می‌دهد که روزنامه چگونه پارلمانتاریسم را با اصول اسلامی و سنت‌های جامعهٔ ایرانی تطبیق داده و آن را ترویج کرده است؟

نتیجهٔ تحقیق حکایت از آن دارد که روزنامهٔ پرورش به دلیل عدم اعتقاد به اخذ تمام و کمال اصول تمدن غربی و به‌تبع آن پارلمانتاریسم رایج در غرب، سعی کرده است این مفهوم مدرن را با اصول اسلامی و سنت‌های جامعهٔ آن روز ایران مطابق نشان دهد. همین امر نیز باعث گردیده تا روزنامه به توصیف ظواهر پارلمان غربی و کارکردها و فواید حاصل از آن برای مردم و سلطنت اکتفا کرده و به بحث مبانی نظام‌های مشروطه ورود پیدا نکند. روزنامه با تقلیل مفهوم پارلمان به معنای غربی آن، سعی بر این دارد تا در قالب مفاهیم دینی و با در نظر گرفتن سنت‌های ریشه‌دار جامعهٔ ایران، به انتقال این مفهوم بپردازد.

علی‌رغم اهمیت زیاد و جایگاه رفیع پرورش در تاریخ مطبوعات ایران، مطالعات چندانی در مورد این روزنامه صورت نگرفته است. در این میان نویسندگانی چون محمد صدر هاشمی در کتاب *تاریخ جراید و مجلات ایران*، محیط طباطبایی در *تاریخ تحلیلی مطبوعات*

۱. غلامعلی پاشازاده (۱۳۹۰)، «توجه به اعلامیهٔ حقوق بشر در ایران و عثمانی قرن نوزدهم»، *تاریخ‌نامهٔ ایران بعد از اسلام*، ش ۳، ۴۱-۵۸.

ایران، ناصرالدین پروین در کتاب تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، و ادوارد براون انگلیسی در کتاب تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، به معرفی اجمالی روزنامه پرورش پرداخته و اشاراتی نیز به محتوای این روزنامه کرده‌اند. در برخی مقالات نیز محتوای روزنامه پرورش مورد بررسی قرار گرفته است. «اندیشه ترقی و توسعه در روزنامه پرورش»^۱ و «بررسی اندیشه اقتصادی علی محمد خان کاشانی با استناد به دو روزنامه ثریا و پرورش»^۲ از جمله چنین پژوهش‌هایی هستند. سید امیرمسعود شهرام‌نیا نیز در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود تحت عنوان «چگونگی پیدایی و نضج اندیشه پارلمانتاریسم در ایران»^۳ و در بحث از تبیین اندیشه پارلمانتاریسم در روزنامه‌های عصر قاجار، به بررسی انعکاس اندیشه پارلمانتاریسم در روزنامه‌های اختر، قانون و عروة الوثقی اکتفا کرده و اشاره‌ای به روزنامه پرورش و اندیشه میرزا علی محمد خان کاشانی در این باب نکرده است.

مقاله حاضر متفاوت از پژوهش‌های ذکرشده تلاش دارد تا به موضوع پارلمانتاریسم در پرورش پرداخته و نوع نگاه روزنامه به این مفهوم غربی را مورد بررسی قرار دهد. این پژوهش به روش تحلیل محتوا و با فیش برداری از مندرجات پرورش و بهره‌گیری از دیگر منابع مکمل انجام شده است.

روزنامه پرورش و ترویج نوگرایی

روزنامه فارسی‌زبان پرورش در مصر و به مدیریت مسئولی میرزا علی محمد خان کاشانی چاپ می‌شد (رابینو، ۱۳۸۰: ۹۴). مدیر این روزنامه سابقه دورودرازی در روزنامه‌نگاری داشت و پیش از آن در روزنامه‌هایی مانند اطلاع، ایران (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۰۰/۱)، اختر (کهن، ۱۳۶۰: ۱۰۱/۱) و ثریا (صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۵۷/۲) قلم زده بود و مدتی هم سردبیری روزنامه ثریا را بر عهده داشت^۴ (سمیعی، ۱۳۹۸: ۲۲۸/۱). از شروع انتشار روزنامه

۱. الهه کولایی، محمد رادمرد. (۱۳۹۰)، «اندیشه ترقی و توسعه در روزنامه پرورش»، سیاست، ش ۴، ۲۴۴-۲۲۵.

۲. رقیه سلطانی جلفان، علی بیگدلی (۱۳۹۶)، «بررسی اندیشه اقتصادی علی محمدخان کاشانی با استناد به دو روزنامه ثریا و پرورش»، تاریخ ایران، ش ۲۲، ۱۳۵-۱۱۱.

۳. امیرمسعود شهرام‌نیا. (۱۳۷۶)، «چگونگی پیدایی و نضج اندیشه پارلمانتاریسم در ایران»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع).

۴. میرزا علی محمد خان یک سال و چهار ماه با روزنامه ثریا همکاری داشته است. وی بعد از این مدت و به دلیل اختلافات میان او و میرزا فرج‌الله کاشانی (صاحب امتیاز روزنامه) با ثریا قطع همکاری کرده و مدتی بعد روزنامه پرورش را منتشر ساخته است (صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۵۷/۲).

در ۱۰ صفر سال ۱۳۱۸ تا زمان مرگ مدیر آن به دلیل بیماری سیل، ۳۳ شماره از آن انتشار یافت^۱ (براون، ۱۳۳۷: ۲۷۳/۲) و مضمون آن به گونه‌ای بود که به اذعان منابع و تحقیقات انجام گرفته، جایگاه بلندی در بیدارگری ایرانیان پیدا کرد. به طوری که محققان با به کارگیری عباراتی چون «از کم‌نظیرترین روزنامه‌های فارسی» (صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۵۹/۲)، «بهترین روزنامه‌ها»^۲ (کسروی، ۱۳۶۳: ۴۱/۱)، «آزادمنش‌ترین روزنامه ایران قبل از مشروطه»^۳ (براون، ۱۳۳۷: ۳۷۲-۳/۲) و «از معروف‌ترین روزنامه‌های ایرانیان خارج از کشور قبل از مشروطه» (برزین، ۱۳۷۱: ۱۰۷) به ستایش از این روزنامه پرداخته‌اند. صدر هاشمی معتقد است که این روزنامه در بیداری ایرانیان، آماده ساختن آنان برای انقلاب مشروطه و آشنا ساختن ایرانیان با اوضاع جهان نقش بسزایی داشته است (صدر هاشمی، ۱۳۶۳: ۵۹/۲). این روزنامه در میان ادیبان، سیاستمداران، دانشمندان و شعرای آن دوره جایگاه ویژه‌ای داشته، به گونه‌ای که مطالب مندرج در آن در سطحی قابل درک برای طبقه متوسط جامعه آن روز ایران بوده است^۴ (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۲-۹۰). به دلیل این سطح از تأثیرگذاری است که دولت وقت ایران سعی در ممانعت از ورود این روزنامه به ایران را داشته است^۵ (حائری، ۱۳۸۱: ۱۶).

۱. میرزا نصرالله خان کاشانی ملقب به وحیدالملک، میرزا عبدالحسین کاشانی، میرزا عبدالله کاشانی برادران مدیر روزنامه و همچنین مجدالاسلام کرمانی با نام مستعار در انتشار روزنامه همکاری می‌کرده‌اند، هرچند در این میان خود میرزا علی‌محمد خان در نگارش روزنامه بیشترین سهم را داشته است (پروین، ۱۳۷۹: ۴۶۱/۲).

۲. احمد کسروی ضمن اشاره به گفتارهای تند و تکان‌دهنده پرورش، این روزنامه را از بهترین جراید آن دوره معرفی می‌کند (کسروی، ۱۳۶۳: ۴۱/۱).

۳. ادوارد براون انگلیسی از روزنامه با عنوان «آزادمنش‌ترین روزنامه ایران» در میان تمام مطبوعات فارسی قبل از مشروطه یاد کرده و پرورش را عامل انقلاب فکری در ایران معرفی می‌کند؛ روزنامه‌ای که به دلیل حملات شدیدش به اصول اداره و تشکیلات دولت ایران و انتقاد از عملکرد امین‌السلطان صدراعظم وقت، موجبات تهییج مردم و نفرت آنان از دربار قاجار را فراهم کرده است (براون، ۱۳۳۷: ۳۷۲-۳/۲).

۴. در مکتوبی تحت عنوان «مکتوب از زنجان» جایگاه پرورش در میان ایرانیان به روشنی بیان گردیده است. نگارنده این مکتوب خطاب به روزنامه چهارمنامی مصر می‌نویسد: «قربان یکدنیا ملت دوستیت کردم. پس از فوت مرحوم میرزا علی‌محمد خان کاشانی مدیر پرورش، دیگر عهد نموده بودم که جراید فارسیه را مطالعه نکنم زیرا که تمام جراید فارسیه خالی از غرض نیستند و تمامی مدیرهای جراید که زبان ملت هستند، مذاق گویی می‌کنند...» (چهرمنام، سال ۲، ۸-۹). میزان اهمیت روزنامه به حدی بوده که در عصر خودش از آن با عنوان «روزنامه تایمس ایران» یاد کرده‌اند (پرورش، ۱۹: ۱۲).

۵. پرورش بعد از انتشار شماره ۲۲ از سوی حکومت ایران توقیف شد و امین‌السلطان صدراعظم وقت ایران دستور داد از ورود این روزنامه به ایران ممانعت به عمل آید. پس از این اتفاق میرزا علی‌محمد خان توانست تنها ۱۰ شماره دیگر از پرورش را منتشر سازد (براون، ۱۳۳۷: ۲۷۳/۲).

ضرورت اقتباس از پارلمانتاریسم غربی

از دوره ناصری و از زمانی که اندیشمندان ایرانی حکومت مقننه را با الهام از نظام‌های مشروطه غربی برای ترقی ایران یک ضرورت شناختند، بحث چگونگی اخذ و اقتباس از نظام‌های مشروطه غربی و به تبع آن پارلمانتاریسم به بحثی جدی در میان اندیشمندان مبدل شد و راهکارهای گوناگونی را به ارمغان آورد. برخی از اندیشمندان مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده که به اخذ کامل اصول تمدن غربی معتقد بودند، اخذ بی‌کم‌وکاست پارلمانتاریسم غربی را یک ضرورت پنداشته و تطبیق آن با سنت‌های ایرانی و اسلامی را زائد دانستند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۴).

برخی از اندیشمندان اخذ کامل اصول تمدن غربی و در نتیجه پارلمانتاریسم را غیر ممکن دیدند و ترویج اصول آن را در گِرو روشن شدن رابطه‌اش با اصول اسلامی و حکومت قاجاری دانستند. این اندیشمندان خود دو گروه بودند. عده‌ای مانند میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله بنا به مصلحت و صرفاً برای پذیرش مردم، اصول تمدن غربی، نظام مشروطه و نظام پارلمانی را با اسلام و سنت‌های جامعه سازگار نشان دادند، درحالی‌که اعتقادی به سازگاری آن نداشتند (ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۱۶۴). برخی دیگر مانند میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و بعدها نائینی موفقیت در ترویج مشروطیت و نظام پارلمانی را در سازگاری واقعی آن‌ها با اصول اسلامی می‌دانستند و اقتباس از نظام پارلمانی را صرفاً در چارچوب شریعت توصیه می‌کردند و اعتقاد داشتند باید آن بخش از اصول تمدن غربی و پارلمانتاریسم اقتباس گردد که منافاتی با اسلام ندارند (پاشازاده، ۱۳۹۲: ۵۹).

روزنامه پرورش نیز اعتقاد به اخذ کامل اصول تمدن غربی و در نتیجه پارلمانتاریسم غربی نداشت و سعی می‌کرد آن‌ها را با اصول اسلامی و سنت‌های جامعه مطابق نشان دهد. شاید همین ضرورت موجب شد روزنامه به بحث مبانی نظام‌های مشروطه وارد نشود تا تناقض‌های جدی پارلمانتاریسم در غرب را نادیده بگیرد. مدیر روزنامه ترجیح داده است تا به‌جای ورود به بحث‌های مربوط به مبانی حکومت در غرب، گزارش سفرنامه‌وار خود از وضعیت پارلمان‌های اروپایی را درج نماید. گزارشات ارسالی میرزا علی‌محمد خان کاشانی از

پارلمان‌های غربی اثباتی بر این مدعاست. وی در سفر سه‌ماهه خود به اروپا^۱، در کنار شرح سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا و مصاحبه‌های خود با برخی از ملازمان شاه در این سفر^۲، مشاهدات خود از غرب را در قالب گزارش به روزنامه ارسال کرده است.^۳ یکی از مواردی که در این سفر، توجه وی را به خود جلب کرده و مطالبی نیز درباره آن نگاشته است، نظام پارلمانی رایج در غرب بوده است.

مفصل‌ترین اطلاعات پرورش مربوط به پارلمان‌های غربی مربوط به پارلمان اتریش است. هرچند در این گزارش مفصل از واژه‌هایی چون «پارلمان»، «وکلاهی مردم» و «پاسداری از حقوق ملت» یاد شده، باین‌حال تعریفی از این واژه‌ها ارائه نگردیده و نویسنده به بحث از مبانی نظام حکومتی حاکم بر اتریش نپرداخته است. مدیر پرورش که در سفر خود به وین، از پارلمان اتریش دیدن کرده است به‌طور مفصل مطالبی درباره وظیفه پارلمان و وکلای ملت، شکل ظاهری ساختمان پارلمان^۴ و بخش‌های مرتبط با آن، مجلس سنا، نمایندگان پارلمان، زمان انعقاد جلسات پارلمان و حضور عموم مردم در مجلس به هنگام برگزاری جلسات نمایندگان آورده است. در این مطلب که تحت عنوان «وین - ۲ سپتامبر سنه ۱۹۰۰» به چاپ رسیده است، نگارنده وظیفه پارلمان و نمایندگان مردم را پاسداری از حقوق ملت و منافع دولت دانسته و با ذکر واقعه‌ای مربوط به پارلمان اتریش، از حدود اختیارات وکلای مردم و کارکرد مجلس در مقابله با استبداد و خودرأیی سخن به میان آورده است. میرزا علی‌محمد خان درباره این واقعه چنین آورده است: «خیلی میل داشتم پارلمنت

۱. هم‌زمان با سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا، میرزا علی‌محمد خان نیز راهی اروپا شده است. به گفته خود وی، در این سفر سه‌ماهه میرزا نصرالله خان برادر کوچک‌تر او مدیریت روزنامه را عهده‌دار بوده است. مدیر روزنامه همچنین این سفر را برای کار روزنامه‌نگاری خود بسیار پراهمیت دانسته و معتقد است: «دریغ می‌آدم که روزنامه‌نگار ایرانی اوضاع اروپا را سیر نکرده، روزنامه نگار که گفته‌اند شنیدن کی بود مانند دیدن» (پرورش، ۱۹: ۱).

۲. مجدالاسلام کرمانی درباره این سفر میرزا علی‌محمد خان به اروپا می‌نویسد: «حرف‌هایی در مسافرت فرنگ بشاه مرحوم و وزراء ملتزم رکاب عرض کرد که مدیر طیمس لندن با آن‌همه آزادی نمی‌تواند بوزراء انگلیس بگوید» (ندای وطن، سال سوم، ۲۹: ۲).

۳. وی در برخی از این گزارش‌ها، شیفته‌وار ترقیات اروپا را ستوده و از عقب‌ماندگی ایران و ایرانی ابراز ناراحتی کرده است (سمعی، ۱۳۹۸: ۲۵۵/۱). احمد کسروی نیز نتیجه این سفر را «گفتارهای پرمغز نیکی» دانسته که او از اروپا به پرورش می‌فرستاده است (کسروی، ۱۳۶۳: ۴۲/۱).

۴. ساختمان پارلمان اتریش از سال ۱۸۸۴ مورد استفاده قرار گرفته و در زمان بازدید میرزا علی‌محمد خان ۱۶ سال از فعالیت آن سپری می‌شده است.



وینه را ببینم که چه نوع جایی است که بر سر پاس حقوق ملت و حفظ منافع دولت تواند و کیلی از وکلای ملت، بر صدراعظم پرخاش کند، ویرا ناسزا گفته او را به جنگ دوئل دعوت نماید و صدراعظم را آن یارا نباشد که رد دوئل نماید و هم در دوئل بازوی صدراعظم را به ضرب گلوله خورد نماید که خودخیالی و خودغرضی از میان برداشته شود»^۱ (پرورش، ۱۵: ۴). البته نویسنده گزارش به‌مانند دیگر گزارشات خود در باب پارلمان و پارلمان‌تاریسم در غرب، به‌روشنی مشخص نمی‌کند که روزنامه چه تعریفی از حقوق ملت را مدنظر دارد؛ اینکه آیا روزنامه طرفدار همان قانون و حقوقی می‌باشد که برخاسته از اراده ملت است یا قانون مدنظرش همانی است که بایستی بر اساس قانون شرع و زیر نظر علمای دینی، تنظیم و اجرا گردد؟

روزنامه در ادامه این گزارش به توصیف ظواهر پارلمان اکتفا کرده است. نگارنده گزارش از پارلمان اتریش با عنوان «سِناتو» یاد کرده و محلی معرفی می‌کند که در آن وزرای کابینه و وکلای ملت جلسات مذاکره خود را برگزار می‌کرده‌اند. کاشانی در ضمن شرح و توصیف سِناتو برای خوانندگان پرورش، با ابراز تأسف از نبود پارلمان در ایران، می‌نویسد: «بعینه اطاق محاکمه می‌ماند. افسوس من به چه زبانی اطلاق محاکم را تعبیر و تقریر کنم که ابنای ملت من بفهمند در صورتی که نه محکمه داریم و نه پارلمنت و نه سناتو. فرض کنید تالاری است بزرگ تیاترمانند صحن دارد. آوٰخ مشکل دو تا شد! تیاتر نیز در کشور ما وجود ندارد تا در آن عیوبات و محاسن بطریق تقلید مجسم گردد و مردم از آن پند گیرند. پس باید همه از روی تصور نگاشت». وی در ادامه سِناتو را به تالاری هشت‌مانند تشبیه می‌کند که در عرض پله‌های آن صندلی وکلای ملت قرار داده شده است. او همچنین از محل قرارگیری صندلی رئیس و منشیان مجلس نیز صحبت کرده است. کاشانی در مورد محل

۱. میزان اختیارات پارلمان در غرب و قدرت وکلای پارلمان در ممالک آلمان و انگلستان نیز در برخی دیگر از مطالب پرورش انعکاس یافته است. انتقال چنین اخباری نشان از فهم گردانندگان این روزنامه از میزان اختیارات پارلمان در برابر دولت دارد. روزنامه در مطلبی تحت عنوان «پرنس هوهنلو و علت استعفا او» در باب دلیل استعفا صدراعظم آلمان به نقل از روزنامه «تان»، نگرانی صدراعظم از افتتاح پارلمان آلمان (راشستاخ) و احتمال اعلام بی‌کفایتی او در مسئله چین از سوی وکلای پارلمان را مطرح کرده است (پرورش، ۲۲: ۱۴-۱۳). پرورش در مطلبی دیگر از احتمال عزل «سالیزبوری» وزیر، توسط پارلمان انگلستان به دلیل ناکامی انگلستان در جنگ بوئر خبر داده است (پرورش، ۲۷: ۲).

استقرار نمایندگان مجلس و همچنین درجه علمی آنان نیز اطلاعاتی داده و می‌نویسد: «تمام صندلی‌ها از چوب گردو و میز کوچک جلوی آن اسم شخص که در آن می‌نشیند با نمره صندلی نوشته‌اند. غالب اسم این مبعوثین دوکتور بود دیگر نمی‌دانم دوکتور فلسفه یا طبی هستند». کاشانی در این گزارش، همچنین از حضور عموم مردم در جلسات مجلس نیز یاد کرده که حق تماشای مذاکرات مجلس را داشته‌اند (پرورش، ۱۵: ۴-۵).

میرزاعلی محمدخان در این سفر، از لندن نیز دیدار داشته و در یکی از گزارش‌های خود به روزنامه، از پارلمان انگلستان یاد کرده است.^۱ وی در این گزارش با اشاره به آزادی بیان موجود در این کشور، شهروندان انگلیسی را در انتقاد از مذاکرات صورت گرفته در مجلس و کلای انتخابی ملت آزاد دانسته و می‌آورد: «یک دفعه ملاحظه می‌کنی در لندن کودک واکسی جعبه صنعت خویش را زیر پای خویش گذاشته مانند خطیبی که بر منبر صعود کند نطق می‌نماید و صحبتی که آن روز در مجلس پارلمنت میانه وکلای ملت رفته تکرار می‌کند و حسن و قبحش می‌نماید. هزار نفر هم با کمال سکونت دورش جمع شده و گوش می‌دهند» (پرورش، ۲۲: ۸). مجلس ایتالیا از دیگر مجالس غربی است که در پرورش بدان اشاره شده است. روزنامه در مطلبی تحت عنوان «فروش جراید»، از خرید روزنامه «تریبونا» توسط یکی از اعضای مجلس ایتالیا خبر داده و اظهار امیدواری می‌کند که روزی در ایران نیز برای خرید روزنامه شرکتی تأسیس خواهد شد و ریاست آن را یکی از وکلای مجلس ایران بر عهده خواهد گرفت (پرورش، ۱۸: ۱۵).

مطالب مطرح شده از سوی پرورش در باب پارلمان‌های غربی نشان می‌دهد که در واقع آنچه از پارلمان‌های اروپایی قابل اقتباس است، صرفاً ظواهر، کارکردها و مزایای حاصل از آن بود. به همین خاطر مدیر روزنامه در سفر مذکور، ظاهر پارلمان‌های اروپایی را برای

۱. میرزا علی محمد خان زمانی که در تریا فعالیت داشته، در شماره‌های ۲۱ الی ۲۴ سال اول این روزنامه، مطلبی تحت عنوان «وضع حکومت حالیه انگلستان» را به چاپ رسانده است. در این مطلب که نگارنده آن میرزا عبدالحسین خان کاشانی، برادر میرزا علی محمد خان است، به صورت مفصل در بخشی مستقل به نام «تکالیف پارلمنت»، به سازوکار پارلمان انگلستان، میزان آزادی عمل آن و طریقه انتخاب وکلای مجلس اشاره کرده است. در همین سلسله مقالات اشاره شده که حتی خود پادشاه نیز بایستی در چارچوب قانون تصویب شده توسط پارلمان عمل نماید. این مطلب نشان از آگاهی قبلی مدیر پرورش از پارلمان و عملکرد آن دارد (تریا، سال اول، شماره‌های ۲۱ الی ۲۴).



هموطنان خود وصف کرد و از سازوکار و ملزومات پارلمان‌های غربی سخنی به میان نیاورده است. به نظر به همین دلیل است که روزنامه این ظواهر را با مشورت در اسلام مقایسه می‌کند تا در پارلمان مورد نظرش روح اسلامی دمیده شود.

پارلمان و قاعده مشورت

پرورش برخلاف صحبت از پارلمان و اکتفا به ظواهر، زمانی که وارد بحث مشورت می‌شود، اصل آن را در آیات و روایات جستجو می‌کند. پرورش در مقاله‌ای با عنوان «مجلس مشاوره حجاج - محضر اول»، به اهمیت امر مشورت در قرآن اشاره کرده و برای اثبات مدعای خود، از آیات سوره شوری، ۱۵۹ سوره آل عمران، ۳۲ سوره نمل و ۱۰۹ و ۱۱۰ سوره اعراف بهره گرفته است. در این مقاله که با قسمتی از آیات ۳۸ سوره شوری (امرهم شوری بینهم)^۱ و آیه ۱۵۹ سوره آل عمران (وشاورهم فی الامر)^۲ آغاز گردیده، نگارنده از مذمت استبداد و خودرأیی سخن به میان آورده، مشورت کردن را «نص صریح کتاب شریف حضرت ختمی‌مآب» دانسته و از وجوب مشورت در امور مربوط به جامعه سخن به میان آورده است. روزنامه با بیان اینکه قرآن و شرع اسلام به مسلمانان دستور داده تا در امورات خود با یکدیگر مشورت کنند، تبعیت از این دستور را به‌مثابه اطاعت از خداوند و پیامبر اسلام می‌داند. نگارنده مطلب همچنین با اشاره به آیات ۳۲ سوره نمل (مربوط به داستان بلقیس سبأ)^۳ و آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ سوره اعراف (مربوط به داستان حضرت موسی و فرعون)^۴، نظیر این گونه آیات را در قرآن بسیار دانسته و معتقد است که همه این آیات دلالت بر این دارند که «باید در امورات پای از جاده مشورت بیرون نگذاشت و به اجتهاد و اتحاد کار از پیش برد» (پرورش، ۲۰: ۱۰). آوردن چنین آیاتی که دین اسلام را «دین مشورت» می‌داند و امور

۱. و آنان که امر خدایشان را اجابت کردند و نماز به پا داشتند و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می‌دهند و از آنچه روزی آن‌ها کردیم انفاق می‌کنند.

۲. به رحمت الهی با آن‌ها نرمخو شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

۳. آن‌گاه (بلقیس) گفت: ای رجال کشور شما به کار من رأی دهید زیرا من بدون صوابدید شما تصمیم قطعی بر انجام کاری نگرفته‌ام.

۴. اشراف قوم از برای بعضی دیگر گفتند که موسی ساحر دانایی است و می‌خواهد خاک شما را بستاند. اکنون در کار او چه دستور می‌دهید.

مردم را به مشورت با مردم مربوط می‌سازد، اگر چه در آثار فارسی قبل از پرورش مسبوق به سابقه بوده است، ولی اشاره این‌چنینی به حکومت مشورتی و تشکیل مجلس شوری، آن هم شش سال قبل از انقلاب مشروطه، نشان از میزان تأثیرگذاری آن دارد (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۱).

البته پرورش در این‌باره به ذکر آیات مذکور در باب اهمیت مشورت اکتفا نکرده و در مطلبی دیگر که تحت عنوان «کلمة الحق» به چاپ رسیده است با رجوع به تاریخ اسلام، مشورت دربارهٔ امورات جامعه را سیره و روش صحابهٔ پیامبر دانسته و برای اثبات سخن خود از مفهوم «بیعت» بهره برده است. نگارندهٔ مطلب، با اشاره به رواج امر بیعت در تاریخ اسلام، مشروعیت و مقبولیت حاکمان جامعه را در گرو آن دانسته و معتقد است که اکثر خلفا در امر حکومت‌داری از آن بهره برده‌اند^۱ (پرورش، ۲۷: ۶).

جستجوی سابقهٔ مفاهیم دینی برای مطابقت اصول غربی با آن، یکی از راه‌های مورد استفادهٔ روشنفکران و روزنامه‌های دورهٔ قاجار برای انتقال مفاهیم جدید به ایران بود. استفادهٔ پرورش از مفهوم «مشورت» نیز در راستای چنین هدفی صورت گرفت. اما برخلاف تصور محققانی چون محیط طباطبایی این استفاده برای شرکت دادن مردم در امر حکومت نبود (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۹۱) بلکه به این منظور صورت می‌گرفت که مشورت در شکل سنتی در قالب جدیدی به نام مجلس صورت گیرد و قوانینی که منشأ دینی دارند با مشورت تدوین شوند و اختلاف‌نظرهایی که در تفسیر آن‌ها وجود داشت از میان برداشته شود.

قوانین شرعی به جای قانون برگرفته از اراده ملت

پرورش علی‌رغم تأیید سیستم پارلمانی، همان‌طور که وارد بحث مبانی مربوط به قانون و حکومت قانونمند نمی‌شود، در مورد قوانین عرفی برگرفته از ارادهٔ ملت نیز سخن به میان نمی‌آورد و تنها به ستایش قانونمندی اروپائیان اکتفا می‌کند. اشاره به پیشرفت اروپا بر اثر

۱. نویسنده این مطلب خود را از ایرانیان ساکن مصر معرفی می‌کند که به هنگام حضور در ایران به عنوان منشی اسرار فرمانفرمای فارس فعالیت می‌کرده است.

قانونمداری غربی‌ها (پرورش، ۱۷: ۹) و «تماشای اوضاع اروپ و قوانین آن» توسط مظفرالدین‌شاه (پرورش، ۱۴: ۱۱) و ابراز امیدواری به اجرای این قوانین در ایران «به‌مانند قوانین دول اروپ» (پرورش، ۷: ۷) از نمونه اشاره‌های روزنامه به بحث قانون و قانونمندی در اروپاست. به نظر می‌آید که روزنامه اعتقاد خود به قوانین برآمده از مشورت را در قالب سخنان منسوب به سفیر عثمانی آورده است. در این مطلب که تحت عنوان مصاحبه سفیر ایران در عثمانی با میرزا علی‌محمدخان چاپ شده است، به‌روشنی با اخذ تمام و کمال پارلمان غربی و قانون رایج در غرب مخالفت شده و حضور علمای دین در پارلمان ایران یک ضرورت به حساب آمده است.

در این مصاحبه، سفیر ایران در عثمانی علی‌رغم موافقت با تشکیل مجلس شورای احتمالی در ایران، با تقلیل مفهوم پارلمان و کارکرد آن، بدون در نظر گرفتن نقش و قدرت تصمیم‌گیری مردم در سیستم پارلمانی، تأسیس پارلمان در ایران را منوط به حضور علمای دین در آن می‌داند. وی با بیان اینکه «هر مملکتی اقتضائاتی و هر دینی آدابی» دارد، تقلید از اروپائیان در دخالت ندادن علمای دین مسیح در امور حکومتی را اشتباه محض دانسته و دلیل این تصمیم دول اروپایی را مخالفت مسیحیت و علمای دین مسیح با ترقی و پیشرفت می‌داند. وی اعتقاد دارد که این امر دربارهٔ اسلام و علمای دین اسلام صدق نمی‌کند و «دولت ایران آنچه می‌خواهد بکند باید به صوابدید و تعضید علما باشد و اگر مجلس شورایی تشکیل می‌دهد علما در آن عضویت داشته باشند».

وی در این مصاحبه، همچنین قانون‌گذاری در غرب و ایران را متفاوت از یکدیگر دانسته و با مقایسه قوانین شرع با قوانین موضوعه مصوب غربی‌ها در پارلمان، قوانین شرع اسلام را برای ایران مناسب دانسته و اعتقاد دارد که در صورت اجرایی شدن این قوانین در ایران، «بسیار از قانون فرنگ مضبوط‌تر خواهد بود زیرا آن‌ها ناچارند هر روز قوانین خود را جرح و تعدیل کنند ولی ما این محذور را نداریم» (پرورش، ۲۴: ۲). علاءالملک سفیر ایران در عثمانی با ذکر چنین مقدماتی به انتقاد از قانون‌خواهی برخی ایرانیان و شکایت آنان از بی‌قانونی در ایران پرداخته و اعلام می‌دارد که قانون موجود شرع بهترین قانون‌هاست (پرورش، ۲۵: ۳-۴). عدم هرگونه نقد از طرف روزنامه و یا چاپ مطالبی مغایر با اعتقادات

سفیر در شماره‌های مختلف روزنامه، گواهی بر همراهی روزنامه با سخنان سفیر است.^۱

پارلمان و تضمین تداوم سلطنت

پرورش با صحبت از لزوم تأسیس پارلمان در ایران^۲ و با تبیین جایگاه پادشاه در چنین ساختاری، تأسیس پارلمان در ایران را در تضاد با تداوم سنت سلطنت و پادشاهی در ایران نمی‌داند. روزنامه در انعکاس هدف امین‌الدوله صدراعظم برای تشکیل مجلس در ایران، با تأیید سلب اختیارات شاه در صورت آغاز به کار پارلمان، این امر را برای شاه ایران نافع دانسته و به دفاع از آن برخاسته است.

مدیر روزنامه که در سفر خود به اروپا با یکی از وزرای همراه مظفرالدین‌شاه مصاحبه‌ای ترتیب داده است، به نقل از وی به هدف امین‌الدوله در تلاش برای برقراری نظام پارلمانی و مشروطه در ایران اشاره کرده است. وزیر ایرانی البته بر این اعتقاد بوده که هرچند مظفرالدین‌شاه نظر وی را در این باره پذیرفته بوده است ولی صدراعظم نتوانسته به دلیل درافتادن با «رؤسای ملت و امنای دولت» از عهده این کار برآید. به همین دلیل نیز شاه برای اجرایی کردن این اندیشه، میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان را به‌عنوان جانشین وی به مقام صدارت‌اعظمی برگزیده است^۳ (پرورش، ۱۴: ۹).

مدیر پرورش نیز در باب پارلمان‌خواهی امین‌الدوله چنین اعتقادی دارد. به عقید وی

۱. پرورش در مطلبی دیگر تحت عنوان «مکتوب ثانی - بقیه تیول» بیان می‌کند که هر کشوری باید قانون مخصوص به خود را داشته باشد و نمی‌توان و نبایستی برای قانون‌گذاری در ایران به ترجمه کتب قانون کشورهای غربی روی آورد و قواعد و آداب غربی را در ایران جاری سازد. نویسنده این مطلب در این باره به ممالک تحت سلطه انگلستان اشاره می‌کند و معتقد است که انگلستان با پیروی از این روش توانسته تا تمام مستعمرات خودش را اداره کند (پرورش، ۳: ۱۳).

۲. میرزا علی‌محمد خان کاشانی قبل از تأسیس پرورش و حضور در روزنامه *تیرا*، علی‌رغم ابراز علاقه به کارکردهای پارلمان، نظر دیگری دارد و معتقد است که ایرانیان شرایط و آمادگی لازم برای تأسیس این نهاد مدرن را ندارند. میرزا علی‌محمد خان در قسمتی از مطلب خود تحت عنوان «بقیه مقاله مصاحبه» بیان می‌دارد که: «از برای خدا ارکان مجلس مبعوثان از کدام ملت انتخاب شود؟ و اعضای پارلمان از کدام امت تشکیل یابد؟ و چون جمع شدند چه گویند و طریق نجات از چه راه جویند؟ اگر چه به گمانشان در نفس خویش کسند ولی در جلوی این سیل که از فراز و نشیب میل کرده، خار و خسند، مشتی کوران خواهند جان‌گدازیهای عمیق اشارات چشم معشوق مدنیت را دریابند و دل‌نوازیهای رقیق بشارات تبسم محبوب انسانیت بفهمند. دریغ بدین خیال باطل و عقیدت غافل» (تیرا، سال ۲، ۲۲: ۱۶).

۳. قاضی مصری از همکاران قلمی پرورش اعتقاد دارد که ناصرالدین شاه نیز خواستار اجرای قانون و حکومت قانون در ایران بوده ولی وزرای شاه او را از این فکر منصرف کرده‌اند (پرورش، ۲۱: ۵).



هدف امین‌الدوله از تلاش برای تشکیل پارلمان در ایران و سلب اختیارات مقام سلطنت، کاستن از مسئولیت‌های شاه و «از تحت مسئولیت درآوردن او» بوده است. میرزا علی محمد خان معتقد است که در صورت اجرایی شدن این تصمیم، شاه دیگر در کتاب‌های تاریخی به عنوان مسئول فلاکت ایرانیان و مانع ترقیات ایرانیان معرفی نخواهد شد. وی نیز با تأیید سخنان وزیر ایرانی بر این نظر است که چون امین‌الدوله علی‌رغم موافقت شاه با تصمیمات او موفق به اجرایی کردن تصمیمات اصلاحی خویش نگردیده، شاه برای اجرایی کردن آن امین‌السلطان را مأمور این کار گردانیده است (پرورش، ۲۳: ۱۱-۱۰).

چنین اشارات مستقیم و بی‌پرده به هدف امین‌الدوله در تشکیل مجلس، وجوب تأسیس پارلمان در ایران و کاستن از مسئولیت مملکت‌داری مظفرالدین‌شاه، باعث گردیده تا پرورش مورد انتقاداتی از سوی برخی مخاطبان روزنامه قرار گیرد. افرادی که طی مکتوباتی با انتقاد از روزنامه و اشتباه دانستن عقیده پرورش در باب پارلمان‌خواهی امین‌الدوله، ضمن مخالفت با پارلمان و کاهش اختیارات شاه ایران، به دفاع از سلطنت مطلقه و حکومت پادشاهی در ایران پرداخته‌اند. در مکتوبی که تحت عنوان «مکتوب یکی از علمای محترم تفتیس» به چاپ رسیده است، نگارنده آن به دفاع از نظام سلطنتی پرداخته است. وی نظام سلطنتی را سیستم حکومتی مناسب برای ایران دانسته و عقیده دارد که در طول تاریخ ایران، «هیچ‌وقت ملت ایران نتوانسته است بدون سلطان نام نیکی اخذ نماید»^۱. او برای اثبات این ادعای خود به نام برخی از سلاطین قدرتمند ایران اشاره کرده و می‌گوید که حتی اروپایی‌ها مجذوب «خسرو تاجدار امروز ما» مظفرالدین‌شاه شده‌اند و از حسن رفتار و سیرت زیبای او کتاب‌ها مدون کرده‌اند (پرورش، ۲۸: ۹-۸). در مکتوب دیگری که از رشت به روزنامه ارسال گردیده است، نگارنده به شدت با اندیشه تأسیس پارلمان در ایران به مخالفت برخاسته و با غیرواقعی خواندن این موضوع که امین‌الدوله قصد تأسیس پارلمان در ایران را داشته، معتقد است که در زمان صدارت امین‌الدوله «در قوای سلطنت ایران رمقی باقی نمانده بود که او متوقع سلب اختیار باشد». وی بر این اعتقاد است که چون ایرانیان هنوز به حقوق خود آشنا

۱. در مقابل چنین دیدگاهی، فاضل مصری از همکاران قلمی پرورش در مطلبی تحت عنوان «کلمه الحق»، تمام حکومت‌های طول تاریخ ایران را مستبد دانسته و وجود افراد چاپلوس در دربار پادشاهان ایران را در ترویج و تثبیت این استبداد مؤثر دانسته است. (پرورش، ۲۷: ۶).

نبوده و فاقد «حیثیت ملیه» هستند، به همین دلیل نمی‌توان ایرانیان را در امور مملکت صاحب رأی دانست. او در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که «برای گروهی که وجود مستقل ندارند جز سلطنت مستقله مناسب نخواهد بود». نگارندهٔ مکتوب در ادامه با ابراز مخالفت خود با مشارکت دادن ایرانیان در امور کشوری تحت نام پارلمان، معتقد است، نه چنین سیستم حکومتی مناسب برای ایران است و نه صدراعظم امین‌الدوله که با وضعیت ایران و ایرانیان آشنایی داشته و سال‌ها در دربار ناصرالدین‌شاه کسب تجربه کرده است، خواهان چنین نظام حکومتی بوده است (پرورش، ۲۳: ۷-۸).

خاطرات برجای‌مانده از امین‌الدوله نشان از درستی ادعای روزنامه پرورش در این باره و سخنان به دور از واقعیت نگارندهٔ مکتوب دارد. هرچند مخالفان امین‌الدوله در زمان صدارت‌اعظمی وی اصلاحات و قانون‌خواهی او را مخالف شرع و موجب تزلزل سلطنت می‌دانسته‌اند، با این حال امین‌الدوله تا واپسین لحظات مسئولیت بر اندیشه قانون‌خواهی و پارلمانتاریسم در ایران اصرار داشته است. عرایض امین‌الدوله به مظفرالدین‌شاه قبل از استعفاء از مقام صدارت‌اعظمی به روشنی گواهی بر این ادعاست. وی در این عرایض خطاب به مظفرالدین‌شاه به «لزوم داشتن مشروطه و مجلس شورای ملی» اشاره کرده و بر این اعتقاد است که «اختیار جان و مال و مخدرات مخلوق نباید اسیر رأی یک نفر باشد». امین‌الدوله با اشاره به ثابت و محکم شدن مقام پادشاهی در صورت اعطای مشروطه و پارلمان از سوی شاه، از مزایای چنین اتفاقی را تفویض مسئولیت به نمایندگان مردم و وزراء دانسته و معتقد است که در این صورت شخص شاه «محبوب و بی‌مسئولیت و راحت» می‌شود. به اعتقاد وی در غیر این صورت ملت تمام کاستی‌ها و تقصیرات را از شخص پادشاه می‌دانند و ناله و نفرین پایمال شدن حقوق ملت در دنیا و آخرت گریبان‌گیر شخص پادشاه است.

صدراعظم مظفرالدین‌شاه در نهایت با ذکر نام حکومت‌های قانونی انگلیس و آلمان و حکومت‌های استبدادی روسیه و عثمانی، حکام ممالک اخیر را جابر و خون‌ریز دانسته و از شاه ایران می‌خواهد که افتخار اعطای مشروطه و پارلمان را به خود اختصاص دهد چراکه در غیر این صورت در نهایت ایرانیان به پا خاسته و به‌زور طلب حکومت قانون خواهند کرد (فرمانفرمائی، ۱۳۷۰: ۲۵۹-۶۳).

پارلمان و مقابله با استعمار

یکی از روش‌هایی که پرورش برای انتقال مفهوم پارلمان به مخاطبانش، آزموده است اشاره به کارکردهای مثبت پارلمان و در کنار آن پیامدهای منفی‌ای است که در صورت فقدان پارلمان می‌تواند گریبان‌گیر ایرانیان شود. روزنامه معتقد است که در صورت آغاز به کار مجلس و حکومت قانون در ایران، استقلال کشور تضمین خواهد شد. برای نمونه پرورش در مطلبی و برای بیان میزان اهمیت نظام پارلمانی، یکی از پیامدهای حکومت قانون‌مدار و پارلمانی را جلوگیری از نفوذ و رسوخ غربی‌ها در ایران و دیگر ممالک شرقی دانسته و برای اثبات مدعای خود به حکومت ژاپن و ساختار سیاسی آن اشاره می‌کند. پرورش در مطلبی این نظر را که، اروپایی‌ها دغدغه تبلیغ آیین مسیحیت را داشته و به همین علت نیز قصد سلطه بر ایرانیان مسلمان را دارند، رد کرده و حملهٔ اروپایی‌ها به مسیحیان پروتستان ترانسوال و چینی‌های غیرمسلمان و در مقابل تعامل و اتحاد آنان با ژاپنی‌های بت‌پرست را ناقض این ادعا خوانده و می‌نویسد: «اقلاً ماها به مسیح اعتقاد داریم، آن‌ها که به مسیح و پیرو مسیح اعتقاد ندارند. اگر غرض دینی در میان است باید اول دفع او را کرد و جهت چیست که دو دسته به دامن او چسبیده‌اند و گوناگون از او تملق می‌گویند». نگارندهٔ مقاله دلیل اتخاذ چنین سیاستی از سوی اروپا در قبال ژاپن را این می‌داند که ژاپن «در مملکتش پارلمان دارد و از روی قانون اجرای احکام می‌دارد». وی همچنین با تشبیه ژاپن و سیستم سیاسی پارلمانی آن به کوه، تشبیه سایر ملل شرقی به زمین پست و تشبیه اروپایی‌ها به دریا، اشاره می‌کند که آب تند دریای اروپا قادر به راهیابی به زمین‌های پست است و وقتی این دریای با عظمت به سمت ژاپن می‌رود، «دائم از موج نعره می‌زند و به طرف سواحل آن می‌رود و باز کله‌خور مراجعت می‌کند».

نگارندهٔ این مطلب، عامدانه و یا از روی ناآگاهی پارلمان‌تاریسم را تنها نسخه تجویزی به ممالک شرقی در این باره دانسته، همین نسخه را به دیگر ممالک دیگر شرقی تعمیم داده، راه در امان ماندن از دست‌اندازی اروپایی‌ها به ممالک شرقی و خصوصاً ایران را تقلید از سیستم قانون‌مدار و پارلمانی ژاپنی‌ها دانسته و می‌نویسد: «اگر ماها اهل ایران و سایر شرقیان به این حالت حالیه دین مسیح قبول کنیم و یا در دامن مسیح جای گیریم از شر

هجوم اروپای آسوده نخواهیم بود زیرا چنان‌که گفتیم طبیعی است که آب زمین پست را فروگیرد و بند آن نیست که بایر است یا دایر. اگر مانند ژاپن ادارات داخلی و خارجیمان منظم باشد هر دینی داشته باشیم کسی کاری به کارمان نخواهد داشت» (پرورش، ۲۵: ۶).

نتیجه

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که هدف روزنامه پرورش از ورود به بحث پارلمان‌تاریسم در اروپا، توصیف مبانی حکومت غربی و نشان دادن نقش مردم به‌عنوان منشأ حکومت نبوده است. روزنامه آگاهانه یا ناآگاهانه به بحث درباره مبانی حکومت در غرب وارد نشد و صرفاً به ارائه آگاهی از ظواهر و کارکردهای پارلمان در غرب بسنده نمود تا آن را با قاعده مشورت در اسلام پیوند دهد. پرورش با استناد به آیات و روایات و نمونه‌های تاریخی، مشورت در اسلام را تشریح کرده و از ضرورت‌های آن سخن به میان می‌آورد که اینک باید در قالب و ظاهر جدیدی تحت عنوان پارلمان صورت می‌گرفت.

روزنامه با درج مطالبی از زبان سفیر ایران در عثمانی نشان می‌دهد که به دنبال قوانین ثابت برگرفته از شریعت است که با مشارکت نمایندگان ملت و با حضور و نظارت علما نوشته می‌شود. این امر بدین معناست که روزنامه به‌روشنی با اخذ کامل قانون و پارلمان به شکل غربی آن به مخالفت برخاسته است. روزنامه همچنین پارلمان احتمالی آینده ایران و قوانین برآمده از آن را در تحکیم موقعیت شاه ایران و رهایی از دخالت‌های دول استعماری مؤثر ارزیابی می‌کند و اعتقاد دارد که کاستن از مسئولیت‌های شاه توسط قوه جدیدالتأسیس قانون‌گذار، در تضاد با نهاد سلطنت و تداوم این نهاد ریشه‌دار در ایران نیست. به همین جهت پرورش حکومت پارلمانی را برای شاه ایران نهادی نافع دانسته و بر این اعتقاد است که با وجود این نهاد، دیگر نابسامانی‌های کشور به پای شاه و سلطنت نوشته نخواهد شد. پارلمانی که با توجه به سوابق تاریخی موجود در ممالک دیگر، با قانونمند کردن مملکت توان مقابله با زیاده‌خواهی‌های دول استعمارگر خارجی را به ایرانیان خواهد بخشید. همین حدّ از ابراز علاقه به پارلمان تطبیق‌یافته با اصول اسلامی و سنت‌های جامعه نیز مخالفت‌هایی از سوی مخاطبان روزنامه به دنبال داشته و مطالبی انتقادی در این باب برای روزنامه ارسال شده است. مخاطبانی که با مضر دانستن پارلمان و حکومت پارلمانی برای

نهاد سلطنت، به انتقاد از رویهٔ پرورش در این باره پرداخته‌اند. پرورش نیز علی‌رغم درج این انتقادات، از مواضع خود در این باره کوتاه نیامده و بار دیگر با دلایل و استنادات خود، بر عقیده خویش در این خصوص پافشاری کرده است.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- قرآن کریم
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، *اندیشه‌های میرزافتح‌علی آخوندزاده*، تهران: خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۱)، *دانشنامه سیاسی*، تهران: مروارید.
- براون، ادوارد (۱۳۳۷)، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه: محمد عباسی، تهران: کانون معرفت.
- برزین، مسعود (۱۳۷۱)، *شناسنامه مطبوعات ایران (۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ ش)*، تهران: بهجت.
- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، *در جستجوی قانون*، تهران: علمی.
- پروین، ناصرالدین (۱۳۷۹)، *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان (بحران آزادی)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱)، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۲)، *حیات یحیی*، تهران: عطار و فردوسی.
- رایینیو، ه. ل (۱۳۸۰)، *روزنامه‌های ایران از آغاز تا سال ۱۳۲۹ ه. ق / ۱۲۸۹ ه. ش*، ترجمه: جعفر خمami‌زاده، تهران: اطلاعات.
- سمیعی، احمد (۱۳۹۸)، *سیر تحول ادبیات ژورنالیستی در زبان فارسی، دفتر اول (نخستین قلم‌های ژورنالیستی، عهد ناصری و مظفری)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳)، *تاریخ جراید و مطبوعات ایران*، تهران: کمال.
- فرمانفرمائی‌ان، حافظ (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، زیر نظر: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.

- کهن، گوئل (۱۳۶۰)، *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (از ۱۲۵۳ هـ. ق تا صدور فرمان مشروطیت)*، تهران: آگاه.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۶۶)، *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، تهران: بعثت.
- ناظم‌الدوله، میرزاملکم‌خان (۱۳۸۱)، *رساله‌های میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله*، گردآوری و مقدمه: حجت‌الله اصیل، تهران: نی.

مقالات

- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۹۰)، توجه به اعلامیه حقوق بشر در ایران و عثمانی قرن نوزدهم، *تاریخ نامه ایران بعد از اسلام*، ۲ (۳)، ۵۸-۴۱.
- کولایی، الهه، و رادمرد، محمد (۱۳۹۰)، اندیشه ترقی و توسعه در روزنامه پرورش، *سیاست*، ۴۱ (۴)، ۲۴۴-۲۲۵.
- خسروی زارگز، مسلم (۱۳۸۶)، بررسی روند فراز و فرود روزنامه ثریا، *یاد*، ۸۴ (۸)، ۳۹-۲۱.
- سلطانی جلفان، رقیه و بیگدلی، علی (۱۳۹۶)، بررسی اندیشه اقتصادی علی محمدخان کاشانی با استناد به دو روزنامه ثریا و پرورش، *تاریخ ایران*، ۲۲، ۱۱۱-۱۳۵.

پایان نامه

- شهرام نیا، سیدامیر مسعود (۱۳۷۶)، *چگونگی پیدایی و نضج اندیشه پارلمانتاریسم در ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع).

روزنامه

- میرزاعلی محمدخان کاشانی، *مجلس مشاوره حجاج - محضر اول*، پرورش، شماره ۲۰، ۱۲ رجب ۱۳۱۸.
- _____، *جواب اسئله از نمره ۲۱*، پرورش، شماره ۲۵، ۱۸ شعبان ۱۳۱۸.
- _____، *درد نگرانی و راز نهفتی*، پرورش، شماره ۱۴، ۱۵ جمادی الاول ۱۳۱۸.
- _____، *لندن، ۶ ژوئیه*، پرورش، شماره ۷، ۲۶ ربیع الاول ۱۳۱۸.
- _____، *مخاطرات اروپا - اسلامبول - بیوک آطه*، پرورش، شماره ۲۴، ۱۱ شعبان ۱۳۱۸.

- _____ ، *مخاطرات اروپا - اسلامبول - بیوک آطه*، پرورش، شماره ۲۵، ۱۸ شعبان ۱۳۱۸.
- _____ ، *سیاسی*، پرورش، شماره ۲۷، ۲ رمضان ۱۳۱۸.
- _____ ، *فروغ جراید*، پرورش، شماره ۱۸، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۱۸.
- _____ ، *وین - ۲ سپتامبر سنه ۱۹۰۰*، پرورش، شماره ۱۵، ۲۹ جمادی الاول ۱۳۱۸.
- _____ ، *شکر و سیاس*، پرورش، شماره ۱۹، ۵ رجب ۱۳۱۸.
- _____ ، *بقیه مقاله مصاحبه*، ثریا، شماره ۲۲، ۱۳ ذی حجه ۱۳۱۷.
- _____ *بقیه تاریخ انگلند*، ثریا، سال ۱، شماره ۲۴، ۲۷ ذی القعدة ۱۳۱۶.
- _____ *مکتوب ثانی - بقیه تیول*، پرورش، شماره ۳، ۲۵ صفر ۱۳۱۸.
- _____ *مکتوب از زنجان*، چهره نما، سال ۲، شماره ۶، ۲۰ شوال ۱۳۲۳.
- _____ *در اصلاح وضع مکاتب ایران*، پرورش، شماره ۱۷، ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۱۸.
- _____ *شیراز*، پرورش، شماره ۱۹، ۵ رجب ۱۳۱۸.
- _____ *وضع حکومت حالبه انگلستان*، ثریا، سال ۱، شماره ۲۱، ۶ ذی القعدة ۱۳۱۶.
- _____ *درخواست فاضل مصری ما*، پرورش، شماره ۲۱، ۱۹ رجب ۱۳۱۸.
- _____ *بقیه حالت حکومت حالبه انگلند*، ثریا، سال ۱، شماره ۲۲، ۱۳ ذی القعدة ۱۳۱۶.
- _____ *پرنس هوهنلو و علت استعفا او*، پرورش، شماره ۲۲، ۲۶ رجب ۱۳۱۸.
- _____ *مکتوب رشت*، پرورش، شماره ۲۳، ۴ شعبان ۱۳۱۸.
- _____ *بقیه وضع حکومت حالبه انگلند*، ثریا، سال ۱، شماره ۲۳، ۲۰ ذی القعدة ۱۳۱۶.
- _____ *کلمه الحق*، پرورش، شماره ۲۷، ۲ رمضان ۱۳۱۸.
- _____ *حق‌شناسی*، ندای وطن، سال ۳، شماره ۲۹، ۸ شعبان ۱۳۲۷.
- _____ *مکتوب یکی از علمای محترم تفلیس*، پرورش، شماره ۲۸، ۹ رمضان ۱۳۱۸.



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 101-127

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.61134.2509

Received: 2024/04/07

Received in revised form: 2024/08/03

Accepted: 2024/08/19

Published: 2024/12/23

The Effect of Robert Imbrie Murder on American and British Oil Policies in Iran

Abbas Panahi¹

Abstract

The murder of Imbrie, the US consul in Iran in 1924, occurred shortly before the change of monarchy in Iran. The final years of the Qajar era were marked by significant entanglements in Iran's domestic and foreign policies. Issues such as oil, the consolidation of British political and economic power in Iran, the marginalization of American oil companies by Britain, the rise of republicanism in Iran, the expansion of government repression against the press and freedom of expression, and many other related and underlying issues were directly and indirectly linked to this incident. Imbrie's death was exploited by some religious fanatics as an excuse for the British to send a message to their new competitors in the Middle Eastern oil economy, signaling that Iran's oil resources were firmly within their control. The central question is this: What impact did the Saqaqhane incident and Imbrie's murder have on Iran's internal developments and its oil contracts with Britain? Archival documents, memoirs, and historical reports indicate that Imbrie's efforts to bring American oil companies closer to the Iranian government, in order to secure oil concessions, provided the British with an excuse to eliminate him. From a domestic perspective, the Saqaqhane incident and Imbrie's death were seized upon by Reza Khan as an opportunity to suppress political activists. By establishing a military government in response to Imbrie's murder, Reza Khan began to implement policies that would lay the foundation for his monarchy. This study uses a descriptive-explanatory method and aims to provide a comprehensive answer to the research question by drawing on library and archival sources.

Keywords: Imbrie, the United States, Britain, Reza Shah, Oil.

1. Associate Professor, Department of History, University of Guilan, Iran

apanahi@guilan.ac.ir





تأثیر قتل رابرت ایمبری بر سیاست‌های نفتی آمریکا و بریتانیا در ایران

عباس پناهی^۱

چکیده

قتل ایمبری در سال ۱۳۰۳ ش. اندکی پیش از تغییر سلطنت در ایران عصر قاجار درهم‌تنیدگی زیادی با سیاست‌های داخلی و خارجی ایران داشت. موضوع نفت، تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی بریتانیا در ایران، به حاشیه راندن شرکت‌های نفتی آمریکایی توسط بریتانیا، بحث جمهوری‌خواهی در ایران، محدودیت فعالیت‌های مطبوعاتی و آزادی بیان توسط دولت و برخی دیگر از مسائل پیدا و پنهان مسائل سیاسی ایران با این حادثه به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم پیوند یافت. قربانی شدن ایمبری توسط اوباش و متعصبان مذهبی، بهانه‌ای شد که بریتانیایی‌ها به رقبای تازه به‌میدان آمده خود در عرصه اقتصاد نفتی خاورمیانه بفهمانند که دیپلماسی نفتی ایران در کف قدرت آن‌هاست. در پژوهش حاضر، پرسش اصلی این است که ماجرای سقاخانه و قتل ایمبری چه تأثیری بر تحولات داخلی و قراردادهای نفتی ایران با بریتانیا داشته است؟ یافته‌های پژوهش با تکیه بر اسناد آرشیوی، خاطرات و گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد تکاپوهای ایمبری جهت نزدیکی کمپانی‌های نفتی آمریکایی با دولت ایران جهت همکاری و اخذ امتیازات نفتی، بهانه‌ای در اختیار انگلیسی‌ها قرار داد تا آن‌ها درصدد حذف ایمبری برآیند. از سوی دیگر، از نظر داخلی نیز واقعه سقاخانه و مرگ ایمبری مورد بهره‌برداری رضاخان قرار گرفت و بهانه‌ای برای سرکوب کنشگران سیاسی از سوی وی شد. رضاخان با ایجاد حکومت نظامی ناشی از قتل ایمبری به اعمال سیاست‌های خود جهت بسترسازی پایه‌های سلطنت خویش پرداخت. در پژوهش حاضر از روش توصیفی تبیینی استفاده شده و تلاش می‌شود با استفاده از اسناد و داده‌های کتابخانه‌ای و آرشیوی، تا حد امکان پاسخی مناسب برای پرسش پژوهش یافته شود.

کلیدواژه‌ها: ایمبری، آمریکا، بریتانیا، رضاخان، نفت.



مقدمه

ورود ایالات متحده آمریکا به حوزه نفت و سیاست ایران از دوره نخست‌وزیری رضاخان نسبت به گذشته افزایش یافت و نمایندگان شرکت‌های آمریکایی به دنبال دریافت امتیازهای نفتی گوناگون در این منطقه فعال بودند. دولت انگلستان نیز از دیرباز بر اقتصاد، نفت و سیاست ایران سلطه بی‌رقیبی داشت. دریافت امتیازهایی همچون امتیاز داری، استخراج و بهره‌برداری از نفت جنوب ایران، دخالت در امور داخلی کشور، حمایت از شورش‌ها در راستای منافع این کشور معنا می‌یافت. بریتانیایی‌ها علاوه بر سلطه بر مناطق نفتی جنوب، تلاش‌هایی برای کسب امتیازهای نفتی در شمال ایران داشتند.

قتل ایمری تأثیر بسیاری بر روابط و تجارت‌های نفتی و سیاست خارجی ایران با بریتانیا و آمریکا داشت. این ماجرا از چند جهت حائز اهمیت است. نخست آنکه، پیوند موضوع قتل با مسائل مذهبی مردم ایران، بهره‌گیری از آن توسط عوامل پیدا و پنهان سیاسی در جهت تأمین منافع سیاسی و اقتصادی را به‌خوبی نشان می‌دهد. بعدها در عصر پهلوی نقش شاخص‌های مذهبی و تأثیرگذاری آن‌ها بر روند تحولات سیاسی بیش‌ازپیش آشکار شده و به اوج خود می‌رسد. دوم آنکه این حادثه می‌تواند قدرت مؤلفه‌های مذهبی بر تغییرات سیاسی در ایران را یادآور شود و همچنین آشکارکننده جامعه ملتهب و آشفته ایران سال‌های پایانی قاجار باشد که در حال عبور از دوره و فضایی بی‌ثبات و متأثر از کودتای ۱۲۹۹ ش. و تغییرات بنیانی سیاسی است. و سومین وجه آن نیز، درگیری دو دولت خارجی بریتانیا و آمریکا و رفتار و واکنش آن‌ها برای تحکیم موقعیت سیاسی و اقتصادی در ایران در سایه حذف روسیه تزاری از ایران بوده که قربانی این ماجرا رابرت ایمری نگون‌بخت بود.

از نظر پیشینه پژوهشی، در زمینه اجرای قتل ایمری مطالعات و پژوهش‌هایی پیش از این نیز انجام شده و هریک از مقالات به یکی از جنبه‌های این ماجرا بیش از سایر عوامل این واقعه پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین پژوهش‌ها درباره اجرای قتل ماژور ایمری و تأثیرات آن، مقاله «خون، قدرت و عوام‌فریبی: قتل رابرت ایمری و تأثیر آن بر روابط آمریکا با ایران عصر پهلوی، ۱۹۲۴» اثر مایکل زیرینسکی است که متن ترجمه‌شده آن در سال ۱۳۷۹ در مجله گفتگو منتشر گشته و در این پژوهش نیز از متن اصلی آن استفاده شده

است. این مقاله به‌خوبی به شخصیت و جزئیات قتل ایمری پرداخته و روابط ایران و آمریکا در سال‌های قبل و بعد از قتل را بررسی می‌کند. سلمان قاسمیان و سید حسن قریشی در مقاله «رقابت‌های نفتی دولت‌های غربی در ایران و ماجراهای قتل رابرت ایمری» با فرضیه نقش بریتانیا در قتل ایمری و به حاشیه راندن آمریکایی‌ها به بررسی این واقعه می‌پردازند. همایون کاتوزیان نیز در فصل‌نامه ایران‌نامک، شماره دوم، ۱۳۹۳، در مقاله «معجزات سقاخانه: مبارزه بر سر قدرت، آزار بهائیان و قتل دیپلمات آمریکایی در تهران» به نقش انگلستان، رضاخان و همچنین باورهای مذهبی مردم تهران و تحریک آنان توسط عوامل پیدا و پنهان به آزار دگراندیشان به‌ویژه بهائیان و در نتیجه قربانی شدن ایمری در این واقعه می‌پردازد. در بین مقالات اشاره‌شده، کاتوزیان با جزئیات بیشتری به موضوع پرداخته است. با این حال اساس پژوهش کاتوزیان با تکیه بر موضوع بابی و بهایی‌ستیزی، نقش باورهای مذهبی خرافی در مخالفت با بهائیان، و تأثیر ماجرای سقاخانه بر تحکیم قدرت سیاسی رضاخان است. از سوی دیگر کاتوزیان مطالعه خود را بیشتر با تکیه بر خاطرات سیاسی و گزارش‌های تاریخی کنشگران سیاسی ایرانی تنظیم کرده است. هرچند در برخی موارد نیز به گزارش‌های خارجی نیز اشاره نموده است، درحالی‌که نگارنده در پژوهش پیش رو با مینا قرار دادن مسئله نفت، نقش انگلستان و تأثیر این جریان بر روابط ایران و بریتانیا و ایالات متحده و تأثیر آن بر بحران‌های داخلی و با تکیه بر اسناد آرشیوی پژوهش را به انجام می‌رساند. همچنین اغلب مقالات یادشده عموماً بر روی یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر قتل ایمری تأکید دارند، درحالی‌که در پژوهش حاضر نگارنده تلاش دارد تا با تکیه بر منابع اسنادی به‌ویژه آرشیو ملی ایران، آرشیو مجلس شورای اسلامی، آرشیو، مرکز اسناد دیپلماسی، عوامل مختلفی که زمینه قتل ایمری را فراهم نموده و در نهایت موجب برهم خوردن قرارداد سینکлер و به حاشیه راندن ایالات متحده در عصر رضاشاه شده است، موردبررسی قرار دهد. باور عمومی اغلب خاطره‌نگاران و نویسندگان تاریخی بر این است که ماجرای قتل ایمری حادثه‌ای از پیش طراحی شده بوده است، درحالی‌که گزارش‌های آرشیوی و برخی از داده‌های تاریخی نشان می‌دهد، هرچند مخالفان ایمری درصدد حذف وی بودند، اما هم‌زمانی ورود ایمری به این ماجرا و رویدادهای پس از آن منجر به تحریک عوام از سوی برخی از جریان‌هایی بوده است که به دنبال تأمین منافع بریتانیایی‌ها و نیروهای

داخلی ایرانی بوده‌اند و هم‌زمانی این جریان‌ها، زمینه‌های قتل ایمری را فراهم کرده است.

زمینه‌های سیاست‌های نفتی آمریکا و بریتانیا در زمان رضاخان میرپنج

تاریخ تحولات نفتی ایران در سده بیستم با نام بریتانیا گره خورده است، با این حال از آغاز مراودات نفتی در ایران، ایالات متحده آمریکا خود را به عنوان رقیب انگلستان در این زمینه معرفی نمود. نفوذ بریتانیا در ایران به عصر قاجار و دهه‌ها پیش از به قدرت رسیدن رضاخان بازمی‌گردد، اما عمده نفوذ دولت آمریکا در ایران و افزایش آن، با قدرتیابی رضاخان هم‌زمان بود. آغاز اصلاحات ساختاری در حوزه اقتصادی-اداری در ایران، امکان نفوذ آمریکا در این کشور را فراهم کرد و این مسئله بهانه‌ای شد تا ایرانیان با توجه به اینکه در این زمان از نظر منورالفکران ایرانی، آمریکا کشوری پیشرو بوده و مشتاق به کسب منافع که بریتانیایی‌ها در ایران دنبال می‌کردند نبود، به همکاری با ایالات متحده در زمینه اصلاح نظام اقتصادی از مسیر مستشاری تمایل داشته باشند.

چرخ اقتصاد ایران تا پیش از ورود ایران به عرصه اقتصاد نفتی و نیز تا مدت‌ها در عصر رضاشاه، بیش از هر چیز برپایه کشاورزی قرار داشت (ترابی فارسانی، ۱۳۹۲: ۲۱-۳۸). در ابتدای قدرتیابی رضاخان به عنوان فرمانده کل قوا و وزیر جنگ، مدرن‌سازی ارتش و سرکوب عشایر یاغی نیازمند حمایت مالی بسیاری بود (غنی، ۱۳۸۵: ۳۵۳-۳۵۶). از بدو استقرار مشروطیت، سیاست استخدام مستشار مالی برای انتظام امور مالی کشور در دستور کار دولت و مجلس قرار داشت. مالیه کشور پیش از این تاریخ نیز ورشکسته و خزانه همواره خالی بود. در نتیجه این احساس نیاز مالی و اصلاح سیستم مالیاتی موجب شد تا انگیزه به کارگیری مستشارهای آمریکایی توسط مجلس و دولت بیشتر شود. همچنین سابقه و اقدامات کارساز و مؤثر شوستر موجب استخدام دکتر میلسپو و گروه کوچکی از کارشناسان اقتصادی و مالی ایالات متحده آمریکا توسط دولت ایران در سال ۱۳۰۱ ش. گشت (آصفی و وطن‌دوست، ۱۳۸۳: ۸۲). به نظر می‌رسد تقویت مالی دولت و افزایش قدرت آن یکی از دلایل مهم به کارگیری هیئت آمریکایی در این زمان است.

در ماجرای به کارگیری هیئت آمریکایی تأکید بر این مسئله بود که میلسپو به دولت

ایران تعهد داده بود که زمینه برای سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در ایران را فراهم کند. درواقع ایران بیشتر از آمریکا به این سرمایه‌گذاری تمایل داشت (بختیاری، ۱۴۰۱: ۴). کشف نفت در ایران و نیز توجه انگلستان و روسیه به این موضوع، اصلی‌ترین انگیزه در افزایش فعالیت دولت آمریکا در ایران بوده است. آمریکایی‌ها تجربه ارزشمندی از صنعت نفت در اختیار داشتند (موحد، ۱۳۹۹: ۲۸) علاوه بر این، ردپای آمریکایی‌ها در قرارداد نفتی داری نیز دیده می‌شود، هنگامی که داری^۱ پس از دریافت امتیاز نفت دچار بحران اقتصادی و عدم توانایی مالی در افزایش سرمایه شد، یکی از طرف‌هایی که در جریان یافتن سرمایه‌گذار به وی مشاوره می‌داد، آمریکایی‌ها بودند (آوری، همیلی، ملویل، ۱۳۹۰: ۱۹۴). نفت شمال نیز از دیگر موضوعاتی بود که دولت آمریکا، همانند دولت بریتانیا، به آن علاقه‌مند شده و سعی در به دست آوردن امتیازی در این منطقه بود (استادوخ: SH1300-39-10-4)؛ البته این نخستین تلاش آمریکا پس از قتل ایمری به شکست انجامید.

هم‌زمان با برآمدن رضاخان، از سوی ایالات متحده، سیاست روشنی در روابط بین دو کشور دیده نمی‌شود. دولت آمریکا در این دوران، به انزوا روی آورده و از شرکت در فضای پرتنش جهان به‌ویژه خاورمیانه دوری می‌کرد. در نتیجه گسترش روابط دو کشور در این زمان، بیش از هر چیز مرهون تلاش‌های شرکت‌های نفتی آمریکایی است (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۳). آن‌ها همچنین برای ورود به منطقه نفت‌خیز شمال ایران طرح‌هایی داشتند. علاوه بر کمپانی‌های خارجی، برخی از تجار ایرانی نیز بی‌میل به ورود به عرصه اقتصاد نفتی نبودند (کمام: ۵-۴۱۲۲۳).

از آنجاکه حضور بریتانیا در ایران دوره معاصر همواره پرچالش بوده است، با ورود به مرحله اقتصاد نفتی این چالش‌ها بیش از گذشته شد. تنش‌های سیاسی-اقتصادی میان دولت‌های ایران، بریتانیا و آمریکا بر سر نفت، با برآمدن رضاشاه به اوج خود رسید (مجد، ۱۳۸۸: ۲۹). سیاست نفتی بریتانیا در ایران بسیار پیچیده بود. در نتیجه این سیاست بود که در مقطعی بریتانیا، روابط ایران و شوروی را نیز به چالش کشاند؛ درست در زمانی که امتیاز خوشناریا در خرداد ۱۲۹۷ش. از سوی وزارت فواید عامه باطل اعلام شد (استادوخ:

1. William Knox D'Arcy (1849-1917)

SH1300-39-01-5 و SH1300-39-01-23) و پس از مدت کوتاهی خوشتاریا مجبور به واگذاری آن به کمپانی نفت جنوب (شرکت نفت ایران و بریتانیا) گشت (استادوخ: SH1300-39-01-4). تنش در روابط ایران و شوروی تا جایی ادامه یافت که «نماینده مختار دولت روس در ایران» نیز در مراسله‌ای به این نکته اشاره کرده و خواهان بررسی «دوستانه» این امتیاز در ایران شد (استادوخ: SH1300-39-01-17). قرارداد ۱۹۱۹م. ایران و بریتانیا را می‌توان یکی از نخستین رودررویی‌های بریتانیا و آمریکا در زمینه مسائل نفتی دانست. به هنگام امضای این قرارداد، لانسینگ^۱، وزیر امور خارجه ایالات متحده، نارضایتی خود از انعقاد آن ابراز کرده و به ایران اعلام داشت که می‌تواند در مقابل فشارهای بریتانیا بر روی کمک‌های دولت آمریکا حساب کند (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

امتیازنامه نفتی داری (۱۲۸۰ش.) در کنار مسئله نفت شمال، یکی از بحران‌های سیاسی-اقتصادی اوایل عصر پهلوی است (میراحمدی، ۱۳۷۱: ۸۱). امتیاز نفت داری در اصل یک طرح تجارتي پرخطر بود که داری شانس خود را در این طرح آزمود (فاتح، ۱۳۵۸: ۲۴۵-۲۵۴). نخستین اختلاف‌ها میان دولت و کمپانی در بین سال‌های ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۹ش. بر سر مسائل مالی و سهم ایران از نفت رخ داد. در سال ۱۲۹۴ش. و با خرابی خط لوله‌ای که نفت را از مسجدسلیمان به پالایشگاه آبادان منتقل می‌نمود و باعث هدر رفتن ۱۴۴,۰۰۰ تن نفت شد، روابط دو طرف رو به تیرگی گذاشت (موحد، ۱۳۹۹: ۸۰).

ماژور ایمبری و دلایل قتل وی

رابرت ویتنی ایمبری^۲ (۱۸۸۳-۱۹۲۴م.)، نخستین مأمور به قتل رسیده وزارت خارجه آمریکا و کنسول‌یار این دولت در ایران و از مأموران ویژه ایالات متحده در جهان بود (Zirinsky, 1986: 276)، که در کشورهای مختلفی همچون روسیه، فنلاند و ترکیه تجربه اندوخته، سپس به ایران فرستاده شد. آمریکا با حضور ایمبری در ایران به دنبال ایجاد سیاستی در برابر شوروی بود و اهداف اولیه و اصلی آن‌ها از حضور در ایران، بر این محور قرار داشت (همان: ۲۸۵). ایمبری به‌طور موقت به سِمَت معاونت کنسول آمریکا در تهران

1. Robert Lansing (وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا از ۱۹۱۵-۱۹۲۰)

2. Robert Whitney Imbrie (1883 - 1924)

منصوب شده و علاوه بر فعالیت سیاسی به فعالیت‌های فرهنگی نیز می‌پرداخت (مستوفی، ۱۳۷۷: ۶۲۰). ارائه گزارش‌های منظم از اوضاع سیاسی، نظامی و اجتماعی ایران یکی از مسئولیت‌های مهم ایامبری در مدت کوتاه فعالیت وی در تهران بود. از مهم‌ترین گزارش‌های وی می‌توان به گزارش‌های قحطی ایران، قتل میرزاده عشقی و نیز گزارشی از شورش ضدبهاییت در ایران اشاره کرد.

حادثه «سقاخانه» در روز جمعه، ۲۷ تیرماه ۱۳۰۳ ش.، رویدادی بود که تأثیر عمیقی بر روابط سیاسی و نفتی ایران با دولت‌های آمریکا و بریتانیا بر جای نهاد. «تظاهرات سیاسی و دینی در تهران» عنوانی است که ایامبری پیش از مرگ در گزارشی به کورنفلد^۱، وزیرمختار آمریکا، از آن استفاده نمود (مجد (۱)، ۱۳۹۹: ۱۰۰) علاوه بر دلایل مختلف در حادثه‌ای که به مرگش منجر شد، کنجکاو آمریکایی‌اش که او را وادار نمود تا از مراسم مربوط به سقاخانه بازدید کند، در مرگ او بی‌تأثیر نبود. مهدی فرخ درباره وی می‌نویسد: مائور ایامبری گویا یکی از نویسندگان «مجله جغرافیایی ملی»^۲ آمریکا نیز بود. وی پس از ورود به تهران مأموریت داشت از آثار تاریخی و مراسم مذهبی ایرانیان عکس‌هایی تهیه کرده و برای مجله جغرافیایی ملی آمریکا بفرستد (فرخ، ۱۳۴۸: ۱۸۷؛ ساکما: (۳) ۲۶۸۷۰-۲۶۴۴؛ کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۹). شایعه معجزه سقاخانه آشیش هادی و خبر مراجعه روزانه مردم تهران به این محل، ایامبری را کنجکاو نمود (امین، ۱۴۰۸ ق: ۲۰۳). «مالوین سیمور»^۳ نام شخصی آمریکایی است که در روز حادثه همراه ایامبری بوده، در این حادثه زخم‌هایی برداشت، اما کشته نشد^۴. بعد از شنیدن ماجرای سقاخانه، ایامبری و سیمور به خیابان آشیش هادی رفته و ایامبری مشغول به عکاسی شد، اما پس از بالا گرفتن مخالفت مردم، ایامبری و همراهش سقاخانه را ترک گفته و در بین راه، تحریک مردم و آوباش توسط فرد یا افرادی ناشناس (Zirinsky, 1986: 276)، موجب تعقیب وی و سپس مجروح و کشته شدن او شد. گزارش‌های موجود نشان می‌دهد، آوباش و لمپن‌ها مجری طرح قتل ایامبری بودند (زاده‌محمدی، ۱۳۹۲: ۷۶). با این حال شواهد نشان می‌دهد در بین راه سقاخانه تا بیمارستان،

1. Joseph Saul Kornfeld (1924-1921)

2. National Geographic Magazine

3. Malvin Seymour

۶. سیمور فردی بود که از سوی کمپانی نفت جنوب برای سپری کردن مدت محکومیت خود به سفارت آمریکا انتقال یافت و از دوستان ایامبری بود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۶۲۲).

لُمن‌ها تشویق به کشتن ایمری شدند، در این باره که چه افراد یا گروه‌هایی پشت ماجرا بودند، سندی در دست نیست. باین‌حال از خلال گزارش‌ها می‌توان به نقش عوامل پشت پرده ماجرا پی برد. مهدی فرخ در خاطرات خود به شرح این واقعه پرداخته و همچنین در باب نقش اوباشان می‌نویسد:

«آن روز قونسول آمریکا به اتفاق «مالوین سیمور» به حوالی خیابان آشیخ هادی رسیدند و دیدند که جمعیت زیادی در آن حوالی اجتماع کرده و آن‌ها نمی‌توانند درشکه را تا نزدیک سقاخانه هدایت کنند. ناچار دوربین و سه‌پایه را برداشته و به‌طرف سقاخانه حرکت کردند و لحظه‌ای بعد، ماژور ایمری سه‌پایه را نزدیک سقاخانه گذاشت و خواست شروع به کار بکند که عده‌ای به او اعتراض کرده و گفتند که شما حق ندارید از زن‌های مسلمان عکس‌برداری کنید.

قونسول آمریکا ناچار سه‌پایه را به‌طرف خیابان مخصوصی برد و باز خواست کارش را شروع کند که این بار مردم عباهاشان را جلوی دوربین گرفتند و مانع کارش شدند. ماژور عصبانی شد و بازهم رفت به‌طرف دیگر. در این هنگام چند نفری که تازه به معرکه رسیده بودند ناگهان فریاد کشیدند که:

– آهای مردم این‌ها همان بهایی‌هایی هستند که زهر در حوض سقاخانه ریخته بودند و حالا بازهم می‌خواهند مردم مسلمان تهران را مسموم بکنند!

– یکی دیگر فریاد کشید که:

– آهای مردم این آمریکایی‌ها دوستان بهاییان هستند و آن‌ها در کشور خودشان از بهایی‌ها خیلی خوب پذیرایی می‌کنند. مواظب این‌ها باشید.

– و سومی ضربت آخر را زد و فریاد کشید:

– مسلمین... پس چرا معطل هستید، یا الله بزنید و بکشید...!

هنوز فتوای این ناشناس مرموز تمام نشده بود که عده‌ای با سنگ و چماق به سر آن‌ها ریختند...»^۱ (فرخ، ۱۳۴۸: ۱۸۸)

۱. در یکی از اسناد آرشیو ملی نیز به این موضوع اشاره شده است (ساکما: ۲۶۴-۲۶۸۷۰). مخبرالسلطنه هدایت نیز در خاطرات خود خاطراتی همانند فرخ درباره این واقعه یاد می‌کند (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۶۳). ملک‌الشعرا بهار ضمن ارائه این گزارش و اینکه قتل ایمری توطئه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده بود، انفعال و عدم دخالت پلیس در عدم قتل ایمری را پرسش‌برانگیز می‌خواند. وی معتقد است بی‌طرف ماندن نظمیه نقش مهمی در کشته شدن ایمری داشته است (بهار، ۱۳۶۳: ۲/۱۲۰).

مستوفی معتقد است، مردمی که گرد سقاخانه جمع شده بودند با وجود اینکه تمایلی به عکاسی ایمبری نداشتند، اما حاضر به کشتن وی نبودند و تنها اظهار ناخشنودی کردند، ایمبری و سیمور با مشاهده عصبانیت مردم از صحنه دور می‌شوند^۱، اما دست‌های پیدا و پنهان موجب تحریک مردم و قتل ایمبری می‌شود (سردار اسعد بختیاری، ۱۳۷۸: ۱۲۴). مستوفی از داستان این نتیجه چنین می‌گیرد که فرد یا افرادی به دنبال بهره‌برداری، ماجرایی سقاخانه را بهانه نموده و برای منافع خود، ایمبری را به قتل می‌رسانند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۶۲۲).

مهدی فرخ نیز در خاطرات خود بریتانیا را عامل قتل ایمبری می‌داند و معتقد است بریتانیایی‌ها قصد داشتند در این ماجرا دولت ایران را تحت فشار قرار دهند و به منافع خود دست پیدا کنند. با وجود اینکه رضاخان در اعلان‌های خود پس از این واقعه تأکید می‌کند که نباید قتل را به خارجی‌ان نسبت داد (فرخ، همان: ۱۸۹) اما شواهد نشان می‌دهند که معجزه سقاخانه، زهر ریختن بهایی‌ها در آن، و حضور سیمور در سفارت آمریکا در همین زمان و زنده ماندن وی از مهلکه روز جمعه، بر پایه برنامه‌ای از پیش تعیین شده بوده و دیدگاه فرخ به واقعیت نزدیک است. فرخ در این زمان سیاست‌مداری کهنه‌کار بوده و علاوه بر آگاهی از سیاست‌های بریتانیا در ایران، از دانش دیپلماسی جهانی نیز بهره داشت. گزارشی از چارلز سی. هارت^۲، سفیر آمریکا در ایران (۱۳۰۹ش)، این ادعا را تأیید می‌کند:

«او، [مکس دیکسون، نماینده شرکت نفتی آمریکایی هاریمن] نیز می‌گوید که هم تیمورتاش [وزیر دربار] و هم میرزا عبدالحسین خان دیبا به او گفته‌اند که ایمبری، احتمالاً به تحریک مدیر فعلی شرکت نفت بریتانیا و ایران، آقای تی. لاوینگتون جکس به قتل رسیده است. آن‌ها به آقای دیکسون پیشنهاد داده‌اند که تحت حمایت پلیس باشد، ولی او نپذیرفته است» (مجد، ۱۳۸۸: ۳۳).

۱. به دنبال رویداد قتل امبری، شهربانی به پیگرد و دستگیری متهمان پرداخت و سه نفر به نام‌های حسین و علی و مرتضی که نفر سومی سرباز بود اعدام شدند. همچنین آیت‌الله خالصی‌زاده که دولت در مسئله جمهوری و تمثال هم از او مکدر بود روز سوم مرداد ۱۳۰۳ و سرانجام روز دهم مرداد به همراه برخی از حامیانش به خراسان تبعید شد. آیت‌الله خالصی‌زاده را چهار ماه به صورت انفرادی در قلعه «خواف» زندانی کردند و دیگران را به قلعه «کلات» برده در آنجا زندانی کردند (روزنامه ناهید، ۴ مرداد ۱۳۰۳).

2. Charles C. Hart Envoy Accredited آخرین وزیر مختار در ایران ۱۹۲۹-۱۹۳۳

به هر حال ارتباط‌هایی از نقش کارگزاران بریتانیایی در حادثه قتل ایمری دیده می‌شود. این حقیقت که مرگ ایمری فقط در نتیجه تعصب مذهبی بوده، کودکانه به نظر می‌رسد.^۱ گزارش‌های متعدد ایمری از اوضاع داخلی ایران به دولت آمریکا عاملی بود که موجب افزایش آگاهی و شناخت آنان از جامعه ایران می‌شد. همچنین تحلیل‌های وی بسیاری از اقدامات و تهدیدهای بریتانیا در ایران را روشن می‌ساخت، چنان‌که در ماجرای شورش ضدیهابیت در ایران، ایمری در گزارش خود به احتمال وجود رابطه میان بریتانیا و این رویداد اشاره داشت. از این رو به نظر می‌رسد به جهت اینکه فعالیت‌های ایمری همسو با سیاست‌های بریتانیا نبوده است، آنان درصدد حذف ایمری برآمده‌اند. دولت‌آبادی در پایان روایت این ماجرا به صورت طعنه‌آمیزی می‌نویسد: «کسانی که خواهان عدم همکاری ایرانیان با آمریکایی‌ها بودند، به آرزوی خود می‌رسند» (دولت‌آبادی، ۴/۱۳۷۱: ۲۶۶). تأکید دولت‌آبادی بر این نکته، قابل‌تأمل است. نکته جالب‌توجه اینکه برخی از سیاستمداران و فعالان سیاسی کشور در نامه‌ای به مجلس، ضمن نسبت دادن این حادثه به کشورهای بیگانه^۲، خواهان ترمیم حیثیت سیاسی و بین‌المللی ایران از دولت و مجلس شدند^۳ (کِما: ۰۴-۰۴۷۸۸-۰۰۰۰۴).

فضای سیاسی ایران پس از قتل ایمری

پیش از قتل ایمری حوادثی در ایران اتفاق افتاد که زمینه‌ساز تنش‌های سیاسی بعدی در ایران گشت. اقدامات ضدیهابی و سپس قتل میرزاده عشقی دو مورد از مهم‌ترین رخدادهایی است که ایمری در گزارش‌های خود به آن اشاره کرده است. عشقی، مدیر نشریه قرن بیستم، در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳، ترور شد. روزنامه قرن بیستم از نشریات ضدبریتانیایی بوده و ایمری گزارش‌های متعددی از این واقعه و پیامدهای آن به دولت

۱. عدم دسترسی خارجی‌ان به مراکز دینی بی‌پایه است. زیرا هم پیش از ایمری و هم بعد از او آمریکایی‌ها و برخی از خارجی‌ان کم‌وبیش از مراکز مذهبی بازدید داشته‌اند. از جمله این شخصیت‌ها آرتور ایهام پوپ، به مدت چهل سال به اماکن مذهبی ایران رفت‌وآمد داشت و آزادانه از همه‌جا عکس‌برداری می‌کرد (مجد، ۱۳۸۸: ۳۳).

۲. احتمالاً منظور از آن کشور بیگانه، بریتانیا باشد.

۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی نیز در تحلیل این واقعه معتقد است اوباشی که ایمری را به قتل رسانده‌اند، تحریک‌شده بریتانیا بوده‌اند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۱۵).

آمریکا نوشته است. ایامبری در گزارشی تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم تشییع جنازه عشقی و راهپیمایی‌های پس از آن را در حدود ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده است (مجد ۲)، ۱۳۹۹: ۵۴۵). در این زمان و به بهانه ترور عشقی بخشی از روزنامه‌ها مجبور به سکوت و درنهایت سانسور شدند. رخ دادن این حادثه درست مدتی پیش از قتل ایامبری سبب ایجاد تنش‌هایی میان دولت‌های ایران، آمریکا و بریتانیا شده که در ادامه به تهدید مطبوعات از سوی رضاخان و سفارت بریتانیا انجامید (مجد، ۱۳۹۰: ۲۹۴). یک روز پس از حادثه (۲۸ تیر)، جنازه ایامبری با شرکت رضاخان، وزرا، معاونین، رؤسای ادارات، رئیس نظمیه، گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی و نمایندگان دولت‌های خارجی تشییع شد (بهبودی، ۱۳۹۰: ۱۹۷). رضاخان با برقراری حکومت نظامی تلاش کرد برنامه‌های خود را عملی کند، اما با وجود مخالفت سخت اقلیت مجلس شورای ملی، وی برنامه‌های خود که محدودیت گروه‌های مخالف خود بود، پیش راند (فوران، ۱۴۰۲: ۳۰۶).

دو روز پس از حادثه قتل، مجلس محل نزاع دو گروه اقلیت و اکثریت شده و در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. مدرس اعتقاد داشت که مجلس باید تصمیم نهایی را درخصوص حکومت نظامی بگیرد و به همین سبب تنش‌ها در میان نمایندگان افزایش یافت. سید یعقوب، نماینده شیراز، در مقابل مخالفت مدرس با حکومت نظامی خطاب به او گفت: «به امر شما که نمی‌شود. مملکت که مال شما نیست». مدرس در برابر این صحبت‌ها خود را وکیل مردم خوانده و با وجود ابراز ناراحتی از رخداد پیش‌آمده، همچنان بر عدم اجرای حکومت نظامی تأکید داشت (همان: ۱۹۸؛ مکی، ۱۳۵۹: ۱۲). به‌هرصورت اقلیت مجلس به رهبری مدرس با ایراد سخنرانی‌هایی مخالفت خود با حکومت نظامی را اعلام نمودند، اما توان ممانعت از انجام آن را نداشته و در روز ۲۹ تیرماه ۱۳۰۳ حکومت نظامی با اعلان رسمی وزارت جنگ در روزنامه‌ها اجرا شد. رضاخان به بهانه قتل ایامبری بیش از شش صد نفر را دستگیر نموده و اقدام به سرکوب گسترده و تشدید خفقان در کشور نمود (کرونین، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

پس از اعلام حکومت نظامی، فضای تهران بیش از گذشته متشنج شده و این بار سفیران و بازرگانان خارجی نیز به قتل ایامبری و عدم وجود امنیت در ایران برای اتباع خارجی و

اقلیت‌های مذهبی اعتراض کردند (سردار اسعد بختیاری، همان: ۱۲۴) محی‌الدین پاشا، سفیر کبیر ترکیه در ایران، شکوائیه دولت‌های خارجی را تسلیم دولت ایران نمود^۱ (بهبودی، ۱۳۹۰: ۱۹۹).

از بُعد بین‌المللی، با وجود هشدار کشورهای خارجی به دولت ایران مبنی بر ناتوانایی در امنیت اتباع خارجی، رضاخان بهره‌برداری زیادی نمود، زیرا وی این‌گونه وانمود کرد که در حال مبارزه با ارتجاع داخلی و مبارزه با تفکر ضدمدرنیسم در ایران است. کاتوزیان معتقد است حتی رادیو مسکو، واقعه قتل ایمری را توطئه مخالفان ارتجاعی و فتوادل مخالف وی انجام داده‌اند. رضاخان نیز با برقراری حکومت‌نظامی، مطبوعات و آزادی بیان را محدود کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۳۴).

با اعلام حکومت‌نظامی در تهران، توسط دولت و به امضای تیمسار «یزدان‌پناه»، میان دو گروه هواداران حکومت و اقلیت مجلس تنش‌هایی به وقوع پیوست. دولت، نمایندگان اقلیت و رهبر آن‌ها را همواره به‌عنوان مانع اصلی بر سر ختم ماجرای قتل ایمری برمی‌شمرد (همان: ۲۰۱). اقلیت مجلس نیز در پی این اقدام و در ۷ مرداد ۱۳۰۳، استیضاح رضاخان را در دستور کار خود قرار دادند. مدرس در متن استیضاح، سوءسیاست نسبت به داخله و خارجه، قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی، و تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت را دلیل این امر معرفی نمود (همان: ۲۱۷).

رضاخان از این اقدام برای فرار از بحران‌های موجود پس از طرح جمهوریت، سپس قتل میرزاده عشقی استفاده کرد (سلماسی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱). یکی از پیامدهای این ماجرا، افزایش فشار بر نمایندگان مجلس، جامعه مطبوعاتی و فرهنگی، روحانیت و فضای سنتی-مذهبی کشور بود. با قتل ایمری، به درخواست غیررسمی دولت بریتانیا، دوره آغاز خفقان مطبوعاتی در ایران شدت گرفت. مطبوعات با کوچک‌ترین انتقادی توقیف شده و مدیرمسئول آن نیز تحویل حکومت داده می‌شد (Zirinsky, 1986: 276). علت این موضوع آن بود که در

۱. همچنین سفیر ایران در ژنو طی گزارشی به دولت و مجلس از بازتاب منفی قتل ایمری در اروپا پرداخته و بر این نکته تأکید داشته که دولت‌ها و مطبوعات اروپایی با حساسیت ویژه‌ای این موضوع را دنبال کردند (کیام: ۰۴-۰۴۸۰۸-۰۰۰۳).

برخی جراید، بریتانیا را عامل اصلی مرگ ایمبری و تنش ایجادشده در ایران می‌دانستند و به همین دلیل درخواستی از سفارت بریتانیا به دولت ارسال شده و در دوم مردادماه ۱۳۰۳ اخطار رضاشاه به نشریات منتشر گشت. سردبیران روزنامه‌های شهاب، ناصرالملله، سیاست، قانون و آسیای وسطی در نامه‌ای به کرنفلد شرایط ایران در این زمان را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

«دولت فعلی که اقداماتش موجب ناامنی و وحشت شده، از حادثه قتل کنسول‌یار آمریکا استفاده کرده‌است. دولت هم‌زمان با دستگیری مسببین این جنایت و توقیف تمام روزنامه‌های آزادی‌خواه و ملی، اکنون به انتقام‌جویی از مخالفان سیاسی خود یعنی مردم، احزاب مشروطه و اقلیت مجلس، برخاسته است. دولت پا را فراتر نهاده، زن و کودک و پیر و جوان را دستگیر می‌کند و عده‌ای از آزادی‌خواهان را نیز تبعید کرده است. هر روز شمار زیادی از مردم در مرکز پلیس به فلک بسته می‌شوند. شماری از مدیران روزنامه‌های کوچک و عده‌ای از مردم بی‌گناه تهران، که هیچ ارتباطی با قضایای اخیر ندارند، دستگیر و روانه زندان شده و شکنجه‌های سختی را متحمل می‌شوند... تمام این سختی‌ها و خشونت‌ها که مردم ایران می‌بایست متحمل آن شوند و فشار غیرقابل‌تحملی که بر مخالفان دولت وارد می‌شود، همگی به بهانه یافتن مسببین قتل کنسول‌یار آمریکا، صورت می‌گیرد... اما ما بر این باوریم که مردم نجیب آمریکا به‌هیچ‌وجه راضی نیستند که دولت فعلی از این رویداد سوءاستفاده کرده و به بهانه کشف حقیقت و دستگیری قاتلین، دست به نابودی مخالفین خود بزند... ما بر آنیم تا اعلام کنیم تا آخرین لحظه حیات خود در مقابل سرکوب ایستادگی خواهیم کرد و مطمئن هستیم که مردم بزرگوار آمریکا نیز به ما کمک خواهند کرد.» (مجد، ۱۳۹۰: ۲۹۸-۲۹۷)

در ادامه این روند، اعتراض دولت‌های خارجی نیز منتج به دستوری از سوی وزارت جنگ مبنی بر اجرای قانون حفاظت از اتباع و اقلیت‌های مذهبی شده و تا حدودی در بهبود کیفیت زندگی آن‌ها در ایران تأثیر گذاشت. همچنین در مسیر آرام‌سازی اوضاع متشنج تهران، رضاخان توانست بخش زیادی از مخالفان خود و طرفداران حکومت مشروطه را سرکوب کرده و اوضاع را به نفع خود تغییر دهد. سرکوب روحانیت و کاهش قدرت و توان اجتماعی آن‌ها از پیامدهای این ماجرا بوده و در تغییر اوضاع به نفع حکومت رضاخان تأثیرگذار بود.

تأثیر قتل ایمری بر روابط نفتی ایران و دولت‌های آمریکا و بریتانیا

یکی از اصلی‌ترین پیامدهای مرگ ایمری را می‌توان در تأثیر منفی آن بر روابط ایران و آمریکا مشاهده کرد؛ تأثیری که بریتانیا از آغاز روابط نفتی ایران و آمریکا به دنبال آن بود. در پی قتل ایمری، دولت آمریکا، با هدف عدم تکرار چنین ماجرای برای اتباع و منافع ایالات متحده در ایران، دولت این کشور را با عواقب آن روبرو سازد. از این‌رو برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران، درخواست‌هایی همچون پرداخت خون‌بهای ایمری به همسر او به مبلغ ۶۰,۰۰۰ دلار^۱، هزینه انتقال جنازه وی به آمریکا به مبلغ ۱۱۰,۰۰۰ دلار شامل تأمین هزینه‌های یک فروند کشتی جنگی و گارد محافظ آن، و نیز تأمین امنیت تمامی اتباع آمریکا در ایران، و پرداخت غرامت ۳۰۰۰ دلاری به سیمور را به‌عنوان شرط ادامه روابط دو کشور به دولت اعلام کرد (بهبودی، ۱۳۹۰: ۲۱۷؛ Zirinsky, 1986: 278). همچنین ایالات متحده بر انتقال محترمانه جسد ایمری به این کشور اصرار ورزید (New York Times, 1924, September 30, Im123 59, RG, 1, 136, 165).

اتحاد جماهیر شوروی، یکی از دولت‌هایی بود که در میانه درگیری و رقابت نفتی بریتانیا و آمریکا سعی داشت از آن به نفع خود بهره‌برداری کند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، شوروی در سال ۱۲۹۷ ش. امتیاز نفتی مهم در شمال ایران را از دست داده و در رقابت با بریتانیا ناکام ماند. بریتانیا نیز با ورود به منطقه و برنامه‌ریزی درباره نفت شمال، خود را در مقابل شرکت‌های نفتی آمریکایی همچون استاندارد اویل دید (استادوخ: SH1300-39-01-4). امتیاز نفتی خوشتاریا به دلیل عدم ارائه در مجلس، که مصادف شد با دوره فترت مجلس، و قانونی نبودن روند آن در ۱۲۹۷ از سوی وزارت فواید عامه باطل اعلام شد. پس از خوشتاریا، اجازه استخراج و حفاری در منطقه شمال ایران به شرکت نفت ایران و بریتانیا واگذار شد (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۳۸ و ۳۳۹؛ غنی، ۱۳۸۵: ۲۵۶). در سال ۱۳۰۱ ش. شرکت‌های آمریکایی وارد عرصه رقابت نفتی در شمال کشور شدند و کمپانی استاندارد اویل تا مرحله دریافت امتیاز استخراج نفت در مناطق شمالی پیش رفت (کمام: ۴۴-۳۲۴۰-۰۳۲۴۰-۱۴۰۰۰۰).

۱. این مبلغ پس از شکایت مجدد همسر مازور ایمری تغییر کرده و مقدار ۲۵,۰۰۰ دلار دیگر به آن افزوده شد (Zirinsky, 1986: 278).

کمپانی آمریکایی سینکлер نیز از سال ۱۳۰۰ش. به دنبال دریافت امتیاز نفت شمال بوده و در این راه احمد قوام تلاش بسیاری نمود. دو شرکت آمریکایی سینکлер و استاندارد اوپل، در این زمان رقبای اصلی دریافت امتیاز نفت شمال بودند (غنی، ۱۳۸۵: ۲۹۸ و ۲۹۹). با این حال مجلس و دولت تلاش زیادی داشتند تا پای آمریکایی‌ها را در ایران باز کنند (کیمام: ۳۰۰۰۰۰۰۳-۰۳۲۴-۴۴).

ورود رسمی کمپانی سینکлер به ایران و مذاکرات جدی طرفین برای واگذاری امتیاز استخراج و استفاده از نفت شمال، در سال ۱۳۰۲ش. و با تلاش‌های حسین علاء انجام گرفت (کیمام: ۱۲-۰۳۲۴-۰۰۰۰۰۳-۴۴؛ ساکما: ۲۳۰-۱۸۳۸۶). شوستر مسئول بررسی دو پیشنهاد نفتی سینکлер و استاندارد اوپل (۱۳۰۱ش.) بوده و در گزارش خود پس از بررسی پیشنهادات اولیه، به بی‌اساس بودن طرح سینکлер اشاره نمود. از نظر شوستر طرح پیشنهادی استاندارد اوپل کمپانی، برنامه بهتری برای استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال ارائه می‌کرد. طرح استاندارد هم از نظر مالی نسبت به سینکлер سود واقع‌بینانه‌تری برای ایران داشته و هم از نظر مدت‌زمان انجام طرح به زمان کوتاه‌تری نیازمند بود (ساکما: ۰۳۲۱۶۵-۲۳۰). شوستر همچنین اشاره می‌کند که از نظر او ندادن امتیاز نفت به سینکлер بسیار بهتر از دادن این امتیاز و تحمل ضررهای آن در آینده است، ولی پیشنهاد استاندارد اوپل می‌تواند تجارتی پُرمنفعت باشد (ساکما: ۲۳۰-۱۸۳۸۶).

غلامعلی راد، رئیس اداره کل استخدام شرکت ملی نفت ایران، در یادداشتی به حسین علاء، نخست‌وزیر وقت، به رویدادهای سال ۱۳۰۲-۰۳ش. اشاره نمود. راد که در آن سال‌ها به‌عنوان نماینده فروش محصولات شرکت نفت ایران و بریتانیا فعالیت می‌نمود، شاهد عینی وقایع رخ داده بوده و گزارش‌های معتبری ارائه داده است. او در این گزارش تأیید می‌کند که قتل ماژور ایمبری به علت عکس‌برداری از یک سقاخانه که کوچک‌ترین ارزش دینی برای ایرانیان ندارد، اتفاق افتاد و همین امر نیز سبب ایجاد تنش در روابط اقتصادی ایران و آمریکا گشت. در این زمان، همچنین، جراید آمریکایی به این شرایط دامن زده، ایرانیان را ملتی خشن معرفی نموده و با ادامه رابطه تجاری با این کشور موافق نبودند. وی در این گزارش اشاره می‌کند که نمایندگان آمریکا به دلیل فضای ملتهب و فشار اجتماعی و سیاسی کشور

خود، از ایران خارج شدند و در نتیجه نفت ایران و منافع آن عاید مسبب اصلی قتل ایمری، انگلستان، شد (ساکما: ۲۳۰-۱۸۳۸۶). سیاست‌های نفتی آمریکا در ایران بیش از هر چیز شامل منافع اقتصادی این کشور بوده و میزان توجه آن به ایران متفاوت از اهمیتی بود که انگلستان برای این کشور قائل بود. به همین دلیل پس از قتل ایمری، امنیت جانی اتباع خود را در اولویت قرار داده و مرحله نخست مذاکرات به جهت ورود شرکت‌های نفتی آمریکایی به ایران بی‌نتیجه به اتمام رسید.

قدرت‌های داخلی و خارجی در این زمان سعی کردند از قتل ایمری نهایت استفاده را بکنند. در داخل رضاخان توانست موقعیت خود را برای انقراض کامل قاجاریان مستحکم‌تر کند و در خارج نیز کمپانی‌های نفتی بریتانیایی «رویال داچ شل» و «بریتیش پترولیوم»، با راندن کمپانی نفتی مستقل آمریکایی سینکлер از ایران، بهره‌برداری کامل کند (یاراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۶). روسیه شوروی نیز به دنبال از دست دادن امتیاز نفت شمال و به جهت مقابله با رقیبان در منطقه، طی گزارش‌های متعددی، به ماجرای مرگ ایمری پرداخته و آن را نقشه‌ای از پیش تعیین شده و در جهت ممانعت از تصویب امتیاز نفت و لایحه قرضه آمریکا در مجلس معرفی نمود. خبرگزاری بی‌سیم مسکو این ادعا را منتشر کرده و نیز گزارش داد، در روز قبل از حادثه مقدار زیادی پول در میان سردسته‌های متعصبین تقسیم شد (بهبودی، ۱۳۹۰: ۱۹۸). همان‌گونه که یاد شد، پس از قتل ایمری دولت آمریکا قرارداد نفتی خود را که در مراحل نهایی توافق بود، ملغی اعلام کرد و «ایران بازهم به‌صورت تولیدکننده انحصاری نفت برای انگلستان باقی ماند» (همان: ۲۰۱). دستگیری یکی از کارمندان شرکت نفت جنوب، که در زمان هجوم به ایمری در محل حاضر بود، نیز بیش‌ازپیش به ادعاهای موجود در باب دست داشتن بریتانیا در این رویداد دامن زد (ساکما: ۲۶۸۷۰-۲۶۴). روایت‌هایی از این رویداد که در روزنامه‌ها و گزارش‌های رسمی داخلی و خارجی یاد شده است، نشان از آن دارد که قتل ایمری، نه‌تنها ریشه در دیدگاهی مذهبی نداشت، بلکه نتیجه مبارزه‌ای بین‌المللی میان دو قدرت بریتانیا و آمریکا برای حفظ منافع و به دست آوردن سود و امتیاز بیشتر در کشور نفت‌خیز ایران بود. البته مکی معتقد است در میانه بحرانی داخلی و خارجی ایران هم‌زمان با حادثه سقاخانه، عوامل متعددی در مرگ ایمری

مؤثر بوده‌اند. مکی از نصرت‌الدوله و مدرس با اتهام برانگیختن احساسات مذهبی مردم اشاره می‌کند. باین‌حال وی معتقد است بریتانیایی‌ها و رضاخان بیش از سایر عوامل مؤثر در ایران ماجرا سود بردند (مکی، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۰۸).

پس از مرگ رابرت ایمری، والاس اسمیت موری، کاردار سفارت آمریکا در ایران، به صحنه سیاسی ایران وارد شد و به مدت بیست سال نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری‌های آمریکا در ایران داشت. پس از کشته شدن ایمری و خروج کورنفلد از ایران، موری به‌عنوان کاردار سفارت آمریکا انتخاب شد. وزارت امور خارجه آمریکا آن‌چنان از رسیدگی موری به ماجرای ایمری و کار او در سمت کاردار راضی بود که بعدها او را در بخش امور خاور نزدیک به کار گرفته و در سال ۱۹۳۰ نیز به‌عنوان رئیس این بخش انتخاب شد و از آن زمان به مدت شانزده سال مهره تعیین‌کننده و هدایتگر سیاست آمریکا در ایران بود (مجد، ۱۳۸۸: ۳۵).

دولت بریتانیا نیز پس از واقعه سقاخانه، در حوزه نفت شمال ایران، ابتکار عمل را در دست گرفت، باین‌حال تمرکز اصلی خود را بر نفت جنوب کشور قرار داد. سرکوب شیخ خزعل توسط رضاخان، جایگزینی قوای نظامی و برقراری آرامش در منطقه سبب آن شد تا تی. ال. جکز، یکی از مدیران شرکت نفت بریتانیا و ایران در نامه‌ای به سر پرسی لورن، وزیرمختار بریتانیا در تهران، بنویسد: «تا آنجا که به شرکت نفت مربوط می‌شود، ما هیچ‌گونه سوءتفاهم یا مشکلی با رژیم جدید ایران نداریم» (بهبودی، ۱۳۹۳: ۶)، چراکه با حضور شیخ خزعل در منطقه امنیت اتباع بریتانیا و لوله‌های نفتی نیز در خطر بود. اما با وجود خروج نمایندگان آمریکایی از ایران و عدم تمایل آن‌ها به فعالیت در کشور، حسین علاء، سفیر ایران در آمریکا، همچنان به دنبال یافتن شرکت سرمایه‌گذاری آمریکایی برای اکتشاف و استخراج نفت در منطقه شمال ایران بود. البته وزارت امور خارجه آمریکا، پیش از مذاکرات جدید و در سال ۱۳۰۱، اعلام کرده بود که از انجام هر معامله‌ای که باعث بروز اختلافات با بریتانیا باشد، احتراز دارد (ساکما: ۲۳۰-۰۵۶۴۱۲)؛ اما حسین علاء از اعلام آمادگی کمپانی «آمریکن ایندپندنت اویل اینتر سنتر»^۱ به جهت انجام مطالعات زمین‌شناسی و عملیات

1 American Independent Oil Inter Center (Aminoil)

اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران را خبر می‌داد (بهبودی، ۱۳۹۳: ۱۱).

روابط نفتی ایران و آمریکا به دو دوره پیش از قتل ایمری و پس از آن تقسیم می‌شود. حضور آمریکا در ایران تا پیش از جنگ جهانی دوم فقط در قالب مأموریت‌های مذهبی و احداث مدارس و بیمارستان توسط میسیون‌های این کشور بود. توجه آمریکا به ایران و نفت آن پس از جنگ بیش‌ازپیش شده و رقابت آن‌ها با دولت انگلستان افزایش یافت. تا پیش از آن زمان و در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۱ش، با وجود اینکه آمریکا به سیاست دفاع از کشورهای کوچکی که زیر استعمار کشورهای بزرگ اروپایی به‌ویژه انگلستان بودند روی آورده بود (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۲). هرچند این کشور از سال ۱۸۲۳م. با پیروی از سیاست خارجه مونرو دخالتی در امور سیاسی - اقتصادی کشورهای دیگر جهان، به‌جز کشورهای قاره آمریکا، نداشت (یسلسون، ۱۳۶۸: ۱۹-۲۱)، اما از اوایل قرن بیستم میلادی به بعد، به‌ویژه با ورود به جنگ جهانی اول، وارد رقابت‌های بین‌المللی شد (خدری‌زاده، ۱۳۷۷: ۸). اما در ایران بیشتر به دنبال سیاست «عدم تقابل و رویارویی خصمانه با بریتانیا» بود (ساکما: ۵۶۴۱۲-۲۳۰). چراکه ایران در این زمان برای آمریکا اهمیت استراتژیکی نداشت (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۲). اما ایران به‌عنوان نیروی سوم در مقابل شوروی و بریتانیا به حمایت و حضور آمریکا نیاز مبرم داشت و پس از برآمدن رضاخان فعالیت نمایندگان آمریکا در ایران از حالت یک‌وجهی و مالی خارج شده و توجه بیشتری به امور سیاسی نمودند، که تمامی این اهداف به‌وسیله نفت ایران صورت می‌پذیرفت. پس از این واقعه، دولت آمریکا به‌دفعات یاد کرد که رفتار مناسب آمریکا با این حمله وحشیانه، فقط از این دولت انتظار می‌رود و رخداد این حادثه برای کنسول‌یار آمریکا، نشانه شانس زیاد ایران است. چراکه اگر به کنسول بریتانیا در این حوادث لطمه‌ای می‌رسید، قطعاً به نوع دیگری با آن برخورد می‌شد. این ادعا دارای سابقه‌ای تاریخی است. در اکتبر ۱۹۲۴م. یکی از اتباع بریتانیا در مسیر شیراز- بوشهر به قتل رسید و در آن زمان چیزی جز دریافت امتیازهای بزرگ نفتی دولت بریتانیا را آرام نکرد (Zirinsky, 1986: 278). در صورتی که دولت آمریکا، بیش از هر چیز خواهان پرداخت غرامت و منافع اقتصادی بود و به دلیل سیاست عدم مقابله با بریتانیا برای مدتی روند استفاده از نفت ایران را با سرعت کندتری پیگیری کرد. با وجود اینکه قتل ایمری سبب

اتمام طرح نخست سینکدر و عدم انجام آن در شمال ایران شد، اما منابع آمریکایی علت اصلی عدم توافق را رسوایی «تیپات دم»^۱ و درگیری کمپانی سینکدر در آن معرفی کرده‌اند (Zirinsky, 1986: 283).

روابط نفتی ایران و انگلستان، برخلاف آمریکا، فرازونشیب و پیچیدگی‌های بیشتری دارد. هم‌زمان با ورود شرکت‌های نفتی آمریکایی به ایران، دولت انگلستان امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت جنوب ایران را در اختیار داشته و شرکت نفت جنوب نیز مدت‌ها به کار خود ادامه می‌داد. فعالیت شرکت، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در زمان لغو امتیاز خوشتاریا و فروش صوری آن به دولت بریتانیا، در شمال کشور و در کنار بهره‌برداری از نفت جنوب ادامه یافت. بعد از ابطال امتیاز خوشتاریا، دولت بریتانیا برای راه‌اندازی شعبه‌ای از شرکت نفت جنوب تحت نام «کمپانی نفت شمال ایران»^۲ دست‌به‌کار شد (Akbaş, 2020: 129). دولت بریتانیا از ابتدای قدرت‌گیری رضاخان تلاش خود را برای نفوذ در رژیم جدید انجام داد. هرمان کامرون نورمن^۳، دیپلمات بریتانیایی، از نخستین کسانی است که دولت انگلستان را به پذیرش حکومت جدید و شخص رضاخان تشویق نمود (Zirinsky, 1986: 280) اما برنامه‌های دقیق نفتی این کشور، پس از آغاز حکومت موقت و سپس سلطنت رضاشاه شکل رسمی به خود گرفت. همان‌گونه که یاد شد، اقدام این دولت برای در دست گرفتن امتیاز باطل‌شده خوشتاریا، تسلط بر هر دو منطقه نفتی شمال و جنوب و ممانعت از نفوذ کشور ثالث دیگری در این مناطق از اصلی‌ترین برنامه‌های دولت بریتانیا در ایران بود (شاهدی، ۱۳۷۷: ۵۴). با وجود این، نفت جنوب به دلیل اهمیت استراتژیکی ارزشمندی که در حفظ منافع بریتانیا در کُلی‌های جنوب خلیج‌فارس داشت همواره در اولویت قرار می‌گرفت. به همین دلیل است که حضور فعال و رقابت شرکت‌های مختلف اروپایی و آمریکایی در منطقه شمال ایران دیده می‌شود، اما رقابتی درخور توجه در جنوب کشور شکل نمی‌گیرد. تا پایان حکومت رضاشاه، آمریکا در ایران به‌عنوان یک دولت حمایت‌گر و سرمایه‌گذار فعالیت داشت و بیشتر توجه خود را بر فعالیت اقتصادی و دریافت امتیاز اکتشاف،

1. Teapot Dome Scandal

2. North Persian Petroleum

3. Herman Cameron Norman

استخراج و بهره‌برداری نفت شمال کشور متمرکز می‌کرد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۴۰۲).

نتیجه

قتل ایمری با وجود اینکه تأثیر چندان چشمگیری بر تحولاتی که منجر به تغییر سلطنت در ایران از قاجاریه به پهلوی شد، نداشت، اما به مدت چند دهه منجر به دور نگه داشتن ایالات متحده از حوزه اقتصاد نفتی ایران شد. شواهد نشان می‌دهد مجموعه عوامل متعددی در ایجاد این حادثه نقش داشته و از بخت نامساعد ایمری، همه عوامل دست‌به‌دست هم داد بود، تا وی به قتل رسد. بی‌تردید، نقش عوامل مذهبی در شکل‌گیری ماجرا بسیار اساسی بود؛ به‌ویژه تبلیغات بابی و بهایی‌ستیزی به‌عنوان بهانه‌ای برای از میان به در کردن مخالفان سیاسی حکومت و جریان‌های سیاسی ایران که از دوره ناصری در این کشور رایج شده بود. ایمری هم به‌عنوان یک خارجی موجب تهدید حریم مذهبی سقاخانه می‌شد. زیرا آنان پیش‌تر ادعا نموده بودند که دختر بهایی قصد مسموم نمودن سقاخانه را داشته و از نظر آنان ایمری به‌عنوان یک مسیحی ممکن بود چنین هدفی را دنبال کند. در نتیجه شور مذهبی ناشی از این جریان، بهانه‌های مناسبی در اختیار مخالفان ایمری قرار داد تا از این فرصت پیش‌آمده برای حذف وی از ماجراهای مربوط به قراردادهای نفتی که به سود ایالات متحده و به زیان بریتانیا در جریان بود، استفاده کنند.

از مهم‌ترین نتایج این واقعه می‌توان به حاشیه‌راندن کمپانی‌های نفتی آمریکایی و تثبیت موقعیت اقتصادی و سیاسی بریتانیا و از سوی دیگر افزایش قدرت سیاسی رضاخان را نام برد. به نظر می‌رسد هریک از عوامل پشت پرده این ماجرا به دنبال منافع خود بودند و قربانی این ماجرا خواسته یا ناخواسته ایمری نگویند بوده است. با وجود اینکه براساس شواهد و قرائن تاریخی، این ماجرا با برنامه‌ریزی و طراحی بریتانیایی‌ها انجام گرفت، اما دولت‌های ایران و ایالات متحده از این ماجرا به نفع خود نیز سود جستند. اگرچه این واقعه می‌توانست یکی از چالش‌های سنگین پیش روی رضاخان باشد، اما وی از این فضای متشنج استفاده کرد و اقدامات متعددی در راستای از میان برداشتن مخالفان سرسخت خود انجام داد. او توانست به بهانه فراهم آوردن آرامش اجتماعی و دستگیری تحریک‌کنندگان این حادثه، تعداد زیادی از مخالفان خود را دستگیر و یا تبعید کرده و با اعمال سانسور، جراید

و جریان‌های مخالف را سرکوب کند. همچنین توانست با اعلام حکومت‌نظامی و مقابله با اقلیت نمایندگان مجلس که با انقراض قاجار و برپایی سلسله‌ای به نام پهلوی موافق نبودند، اساس مشروطه را برچیند و مجلس شورای ملی را به یک مکان تشریفاتی بدل کند. فضای ملتهب اجتماعی و سیاسی، وجود مناطق نفت‌خیز در شمال و جنوب و موقعیت استراتژیک و مهم کشور ایران در منطقه نیز سبب افزایش رقابت بر سر دریافت امتیازهای نفتی شده و امکان سوددهی نفت برای کشور را دوچندان نمود. دیگر اثر مهم این واقعه نیز رهایی ایران از دام کمپانی مشکل‌دار سینکлер بود؛ شرکتی که درگیر موضوعات حقوقی و رسوایی‌های متعدد شده و توانایی اجرای مفاد قرارداد نفتی خود با ایران را نداشت.

دولت آمریکا نیز، با وجود اینکه کنسول‌یار خود را از دست داده و به دلیل ترس از امنیت جانی نمایندگان و اتباع خویش مجبور به عقب‌نشینی در ایران و بازگشت به ایالات‌متحده بود، توانست به سود مالی قابل‌توجهی دست یابد. هرچند به پیشنهاد آمریکا قرار بر این بود تا غرامت دریافتی از ایران صرف تحصیل دانشجویان در زمینه مطالعات ایران‌شناسی شود، اما این امر هرگز عملی نشده و مبلغ غرامت رابرت ایمبری به دولت آمریکا رسید. دستاورد دیگر این ماجرا برای دولت آمریکا، اعتمادسازی این کشور در ایران و برخورد منطقی با این واقعه بوده است. بعدها این رویه در سال‌های آینده به سیاست‌های سیاسی و اقتصادی این کشور در ایران کمک زیادی کرد.

انگلستان که یکی از عوامل این آشوب بود، بهره زیادی از این حادثه نصیب خود نمود. نخستین منفعت برای این دولت، کاهش فشار اقتصادی-سیاسی آمریکا در ایران و از میدان خارج کردن این رقیب از قلمرو اقتصاد نفتی ایران بود. با خروج موقت آمریکا، اختیار عمل در نفت شمال ایران نیز برای مدتی به دست انگلستان افتاده و این دولت به‌وسیله شرکت نفت جنوب، سعی در اداره نفت مناطق شمالی ایران را نیز داشت. همچنین به دلیل قدرت و نفوذ سیاسی بالا در ایران، انگلستان توانست همراهی نسبی آمریکا را در سال‌های آتی به دست آورد.

یکی از نکاتی که در اغلب پژوهش‌ها و حتی تحقیق کاتوزیان درباره ایمبری به‌طور مستقیم به آن اشاره نشده است، اشاره به قدرت روبه‌افزایش علما در ساختار سیاسی و

اجتماعی ایران بین مردم به‌ویژه توده‌ها بود. با وجود اینکه بعدها رضاشاه کوشید تا از نفوذ سیاسی و اجتماعی آنان بکاهد، اما برانگیختن عوام، اجامر و دسته‌های اوباش برای حمله به ایمری و درنهایت کشتن وی توسط منبری‌های تندرو صورت گرفت. آنان با نفوذ در بین این گروه از مردم توانستند پایگاه‌های سیاسی و اجتماعی خود را تقویت بخشیده و همواره به‌عنوان نیرویی تعیین‌کننده در حیات سیاسی ایران به قدرت و ثبات خود ادامه دهند. این ماجرا و حوادث شبیه آن نقشی مؤثر در همگرایی بین گروه‌هایی داشت که به‌نوعی تحت تأثیر علما قرار داشتند.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- آصفی رامهرمزی، حمدالله و وطن‌دوست، غلامرضا (۱۳۸۳). *سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار*، شیراز: نوید شیراز.
- آوری، پیترو؛ همیلی، گاویل و ملویل، چارلز (۱۳۹۰). *تاریخ ایران (از مجموعه تاریخ کمبریج دفتر دوم از جلد هفتم) از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- امین، حسن (۱۴۰۸ ق.). *مستدرکات اعیان الشیعه*، لبنان: دارالتعارف للمطبوعات بیروت.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۶۳). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، تهران: امیرکبیر.
- بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۹۰). *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۹۳). *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۲). *از مجلس وکلای تجار تا اتاق ایران (پیدایش و تحول اتاق ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی ۱۲۶۳-۱۳۵۷ خ)*، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*، تهران: عطار و فردوس.
- زاده‌محمدی، مجتبی (۱۳۹۲). *لومین‌ها در سیاست عصر پهلوی*، تهران: مرکز.
- سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی‌خان (۱۳۷۸). *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۳). *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۸). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). *پنج‌جاه سال نفت ایران*، تهران: پیام.
- فرخ، مهدی (۱۳۴۸). *خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه): شامل تاریخ پنج‌جاه ساله معاصر، تهران: جاویدان*.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات رسا.
- غنی، سیروس (۱۳۸۵). *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.
- مخبرالسلطنه، هدایت (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۸). *تاراج بزرگ*، ترجمه: مصطفی امیری و گ. مرادی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۰). *از قاجار به پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه: مصطفی امیری و سیدرضا مرزانی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۹). *رضاشاه و بریتانیا براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه: مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۹). *انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول*، ترجمه: مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷). *شرح زندگی من*، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۵۹). *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- موحد، محمدعلی (۱۳۹۹). *خواب آشفته نفت، تاریخ نفت: از قرارداد داریسی تا سقوط رضاشاه*، تهران: کارنامه.
- موحد، محمد علی (۱۳۴۹). *نفت ما و مسائل حقوقی آن*، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.
- میراحمدی، مریم (۱۳۷۱). *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (برخورد شرق و غرب در ایران ۱۹۰۰-۱۹۵۰)*، تهران: آستان قدس رضوی.

- نجاتی، غلامرضا (۱۳۶۴). جنبش ملی شدن صنعت نفت، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز.
- یسلسون، آبراهام (۱۳۶۸). روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه: محمد باقر آرام، تهران: امیرکبیر.

مقاله‌ها

- آبادیان، حسین (۱۳۸۵). آمریکا، نفت و سیاست در ایران (۱۳۰۴-۱۳۰۵ش)، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، (۲۲۳-۲۲۴)، ۱۵۷-۱۴۲.
- بختیاری، محمد (۱۴۰۱). بررسی و عملکرد میلپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۳ (۳۳)، ۲۵-۱.
- DOI: 10.22034/JIIPH.2022.52659.2350
- خدیری‌زاده، علی‌اکبر (۱۳۷۷). حسین علاء و روابط ایران و آمریکا (۱۳۰۰-۱۳۰۳ش)، *تاریخ معاصر ایران*، ۲ (۷)، ۳۴-۷.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۳). معجزات سقاخانه: مبارزه بر سر قدرت، آزار بهائیان و قتل دیپلمات امریکایی در تهران. ترجمه: فاطمه شمس. *ایران‌نامه*، ۴۹ (۱)، ۲۶-۱۲.
- قاسمیان، سلمان و قریشی، سیدحسن (۱۳۹۲). رقابت‌های نفتی دولت‌های غربی در ایران و ماجرای قتل رابرت ایمری، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۵ (۵۷)، ۱۱۴-۸۵.
- DOI: 20.1001.1.17352010.1392.15.57.4.4
- سلماسی‌زاده، محمد (۱۳۹۰). نگاهی به ماجرای قتل مازور ایمری (کفاره‌ای بزرگ‌تر از گناه)، *جام‌جم*، ۱۳ (۷۰)، ۴-۶.
- شاهدی، مظفر (۱۳۷۷). نفت شمال ایران در عرصه رقابت‌های بین‌المللی، *تاریخ معاصر ایران*، ۲ (۷)، ۸۴-۵۳.
- یاراحمدی، مهدی (۱۳۸۹). قتل ایمری کنسولیار آمریکا در سقاخانه تهران و پیامدهای آن بر صحنه سیاست داخلی و خارجی ایران. *حافظ*، (۷۲)، ۲۱-۱۶.

- (ب) منابع انگلیسی



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 129-153

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.60282.2500

Received: 2024/01/28 Received in revised form: 2024/10/01 Accepted: 2024/10/21 Published: 2024/12/23

The Role of Ibrahim Sheikh Shah Shirvani in the Relations between Ismail I Safavid and Selim I Ottoman (Based on Majmua-e Munshia`at Al-Salatin)

Ali Salari Shadi¹ | Mohsen Momeni² | Sina Hosseinpour Asl³

Abstract

Coinciding with the activities of the Qizilbash tribes in the early years of the Safavid government's establishment, Prince Salim ruled a province near Safavid territories. From that time onward, he was determined to confront the Qizilbash, and after ascending to the throne, he launched a campaign to overthrow the Safavid rule entirely. Although the Ottoman victory at the Battle of Chaldiran had a significant impact on the fledgling Safavid state, several problems and obstacles prevented Sultan Salim I from fully toppling the Safavids. Years later, Sultan Salim sought another attack to complete his mission of overthrowing the Safavids. To this end, he corresponded with local rulers under the Safavids in hopes of gaining their assistance in the upcoming war. Among these letters, which are reflected in Majmua-e Munshia`at Al-Salatin, the correspondence between Sultan Salim and the ruler of Shirvan is particularly significant. The main question of this study is: What was the purpose of Sultan Salim's pursuit of friendship with the Shirvan Shahs? This article aims to analyze the diplomatic role of Ibrahim Sheikh Shah Shervani in shaping the relations between the Safavids and the Ottomans through a descriptive-analytical approach, and to uncover the reasons for his actions.

Keywords: Safavid, Ottoman, Chaldiran, Shirvan, Shirvanshah.

1. Associate Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
(Corresponding Author) alisalarishadi@yahoo.com
2. Associate Professor, Department of History, Urmia University, Iran momeni2003@yahoo.com
3. Ph.D Candidate in Iranian History, Islamic Studies, University of Tehran, Iran
hoseinpourasl@yahoo.com



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۱۲۹-۱۵۳

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.60282.2500

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۳۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

نقش ابراهیم شیخ شاه شروانی در مناسبات شاه‌اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی (با تکیه بر مجموعه منشآت السلاطین)

علی سالاری شادی^۱ | محسن مومنی^۲ | سینا حسین پور اصل^۳

چکیده

هم‌زمان با فعالیت‌های قزلباش‌ها در نخستین سال‌های تشکیل دولت صفوی، شاهزاده سلیم حاکم یکی از ولایت عثمانی در مجاورت قلمرو صفویه بود. وی از همان ایام، عزمی جدی در مقابله با قزلباشان که در مناطق مختلف عثمانی ایجاد آشوب و دخالت می‌کردند، داشت. در راستای آن پس از دستیابی به سلطنت نیز، درصدد مقابله جدی با صفویان و قزلباشان برآمد و کار را به نبرد چالدران کشاند. اگرچه پیروزی عثمانیان در جنگ چالدران، ضربه سنگینی به دولت نوپای صفوی وارد ساخت، اما بروز برخی مشکلات و موانع، سلطان سلیم را از ادامه مقابله‌جویی بیشتر بازداشت. هرچند سلطان سلیم، سال‌ها بعد نیز درصدد مقابله بیشتر با صفویان بود، اما در این میان فرصت‌هایی پیش آمد که حاکمان منطقه‌ای و محلی هم‌جوار مانند شروانشاه ابراهیم شیخ شاه به‌خاطر حفظ منافع خود یا ایجاد تعادل منطقه‌ای نقش واسطه صلح و آشتی را میان طرفین ایفا نمایند. درواقع حاکمانی مانند شروانشاه فرصتی برای ردوبدل پیام‌های آشتی‌جویانه طرفین شدند. در این راستا مکاتبات سلطان سلیم با حاکم شروان که در مجموعه منشآت السلاطین منعکس شده است، اهمیت خاصی دارد. حال مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که در این مقطع، شروانشاه ابراهیم شیخ شاه با کدامین موقعیت و امتیازات، به چنین نقشی در مناسبات عثمانی و صفویان دست یافت و حاصل آن چه شد؟ و اینکه چرا سلطان سلیم به او اعتماد داشت و اجازه چنین مداخله‌ای را برای او قائل شد؟ این نوشتار با روش و رویکرد توصیفی-تحلیلی در پی واکاوی نقش سیاسی و دیپلماتیک ابراهیم شیخ شاه شروانی در تعیین مناسبات صفویان و عثمانیان و روند و دستاوردهای آن است.

کلیدواژه‌ها: صفوی، عثمانی، چالدران، شروان، دیپلماسی، ابراهیم شیخ شاه شروانی.

alisalarisahdi@yahoo.com

momeni2003@yahoo.com

hoseinpourasl@yahoo.com

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه، ایران

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تهران، ایران



مقدمه

پس از جنگ چالدران دامنه قدرت و مناسبات عثمانی در شرق (اعم از دوستانه و خصمانه)، در مقایسه با دوران قبل از آن، به طرز محسوسی توسعه پیدا کرد. از جمله مناسبات با دولت‌های محلی در این دوره را عمدتاً باید به شکل جنبی و در راستای نیل به اهداف سیاسی در مقابل دولت‌های بزرگ‌تری چون صفویه و ممالیک ارزیابی کرد. حکومت شروانشاهان، یکی از حکومت‌هایی بود که سلطان سلیم باب مناسبات با آنان در را گشود، درحالی‌که خود آنان، روابط مبهم و توأم با احتیاط و سوءظنی با حکومت صفویه داشتند. در بررسی مناسبات سیاسی این مقطع این سؤال در پیش خواهد بود که با توجه به چرایی و چگونگی نقش میانجی‌گرانه شیخ شاه در مناسبات طرفین عثمانی و صفویه، چرا سلطان سلیم به وی اعتماد نمود و به گشایش بیشتر مناسبات با وی روی خوش نشان داد؟ موضوع مهم در این میان آن است که مناسبات شروانشاهان با صفویه پس از نبرد سهمگین شاه اسماعیل و قزلباشان علیه شروانشاهان، در پرده‌ای از دشمنی و بدگمانی قرار گرفت. حال با توجه به چنین وضعیتی، هرگونه نقش واسطگی شروانشاه در میانه عثمانی و صفویه بی‌شک نوعی فرصت‌سازی برای طرف صفوی بود که در قبال عثمانی از موقعیت شکننده و ضعیف‌تری به‌خصوص پس از چالدران برخوردار بود. حال مسئله آن است که شروانشاه چرا و چگونه و با چه انگیزه‌ای در بحبوحه بحران میان دو دولت صفوی و عثمانی در سال‌های ۹۲۰ ق تا ۹۳۰ ق دست به چنین اقدام سیاسی و مناسبتی زد؟ همچنین اینکه او چه جایگاه و موقعیتی در میانه این دو حکومت داشت؟ به‌منظور پاسخ به مسئله و سؤال‌های مزبور، نگارندگان کوشیده‌اند تا با استفاده از روش و رویکرد توصیفی-تحلیلی و مقایسه شواهد تاریخی برآمده از منابع ترکی (عثمانی) و فارسی و با توجه به نامه‌های مرتبط در منشآت/سلاطین، به ترسیم چشم‌اندازی از مناسبات سه‌گانه حکام صفوی، عثمانی و شروانی در محدوده سال‌های ۹۲۰ ق تا ۹۳۰ ق پرداخته شود که در پیامد آن، چرایی و چگونگی مناسبات سیاسی فی‌مابین ابراهیم شیخ شاه شروانی با سلطان سلیم و حتی صفویه روشن و هویدا خواهد شد.

۱. پیشینه پژوهش

از نظر پیشینه تحقیق، موضوع مذکور یعنی نقش شروانشاه در مناسبات میان عثمانی و صفوی توجه کسی جز رحیم رئیس‌نیا را جلب ننموده است. از این رو در میان پژوهشگران ایرانی، تنها رحیم رئیس‌نیا در کتاب *تاریخ عمومی شروان در عهد شروانشاهیان*، ضمن توصیف روابط شیخ شاه و شاه اسماعیل، به طور گذرا به موضوع مناسبات سه‌گانه دولت صفوی، عثمانی و شروانی پرداخته است؛ اما گستردگی حوزه پژوهش وی، مانع از تأمل کافی بر این موضوع شده و عدم بهره‌گیری از تاریخ‌های عمومی ترکی در کنار تکیه اغلبی بر منابع صفوی، روایت وی را تا مرز جانب‌داری پیش برده است. از طرفی، به سبب عدم انطباق موضوع مورد توجه رئیس‌نیا با بحث اصلی وی، انگیزه‌ها و عملکرد طرف عثمانی را مورد بررسی قرار نداده است. گذشته از آن، اهمیت و تازگی نوشته فوق در استفاده از منابع اصلی و مکاتبات طرفین عثمانی و صفوی بدون جانب‌داری و یکسویگری است تا شرح و تبیین بهتری از موضوع حاصل آید.

۲. بحث و تحلیل

۱.۲. زمینه‌های آغاز مناسبات عثمانی-شروانی

شکست صفویان در جنگ چالدران به عنوان یکی از نقاط قابل توجه تاریخ صفویه، نقشی مهم در مناسبات دولت‌های صفوی و عثمانی داشته است. شهرت سلطان سلیم در تاریخ‌نگاری فارسی، پیوندی ناگسستنی با این واقعه دارد. منابع دست‌اول نشان می‌دهد که ناخرسندی و دشمنی سلیم با صفویه دارای سابقه‌ای طولانی بوده است و او حتی پیش از رسیدن به سلطنت در صدد برخورد با قزلباش‌ها برآمد. از زمان قدرت گرفتن عثمانی‌ها سیاست‌های اعمالی آن‌ها در قبال ترکمانان کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین آناتولی به‌ویژه از زمان فتح استانبول (۸۵۷ق) و برانداختن امیرنشین‌های ترکمان آناتولی (نیمه دوم قرن نهم هجری) اوضاع نامطلوبی را برای آن‌ها پدید آورده بود. ترکمانان سرخورده از برخوردهای قهری دولت عثمانی و از جمله سیاست سورگون (سیاست تبعید و اسکان اجباری در روم ایلی و مناطق تازه فتح‌شده) و ایجاد محدودیت‌هایی برای جریان‌های صوفیانه عامیانه به تبعیت از علما و فقهای حاضر در دستگاه عثمانی‌ها، موجب می‌شد تا این جماعت‌های دلگیر از

دولتمردان عثمانی، در اواخر قرن نهم هجری و اوایل قرن دهم هجری به دنبال رهبر یا رهبرانی جهت بروز نارضایتی خود باشند. البته در این میان، باید دخالت‌های متعدد قزلباشان در شرق آناتولی و دست‌اندازی‌های آن‌ها را نیز لحاظ کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۶۸/۲-۱۰۶۹). از مدتی قبل از آن، به دنبال ورود قزلباش‌ها به جلگه قیصریه در سال ۹۱۳ق، شاهزاده سلیم که در آن روزگار، حاکم ایالت طرابوزان بود، نامه اعتراض‌آمیزی به باب عالی نگاشته و خواستار برخورد با قزلباش‌ها شد که مورد موافقت سلطان بایزید دوم قرار نگرفت (اسپناقچی پاشا زاده، ۱۳۷۹: ۶۳). سلیم در جریان یورش محمد خان استاجلو به امیرنشین ذوالقدر نیز قصد مداخله و مقابله داشت؛ با وجود نهی مقامات عالی، در حدود ارزنجان به صفویان یورش برد و موفقیتی نسبی هم به دست آورد (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۳۹؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۸: ۳۲۴). همچنین در دوران رقابت شاهزادگان عثمانی برای کسب تاج و تخت، سلیم در یکی از مکاتبات خویش، هدف از دستیابی به سلطنت را بیرون راندن هواداران شاه اسماعیل از جلگه قیصریه عنوان کرده است (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۳۷۳/۲).

سلطان سلیم به فاصله کوتاهی پس از تصاحب سلطنت در سال ۹۱۸ق، عزم جنگ با صفویان نمود و بدین مقصود روانه شرق شد. از مکاتبات سلطان سلیم با شاه اسماعیل و گزارش تواریخ عثمانی چنین برمی‌آید که احتمالاً قصد و نیت سلطان از این یورش، نه عملیاتی کوتاه، بلکه براندازی قزلباشان صفوی بوده است (نک. فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۳۷۱/۱ و ۳۸۵). منابع عثمانی اذعان دارند که سلطان سلیم پس از جنگ چالدران، قصد داشت تا زمستان را در تبریز گذرانده و در فصل بهار به ادامه عملیات نظامی خود بپردازد اما سرمای هوا به علاوه وضعیت رقت‌انگیزی که بر اثر سیاست زمین سوخته صفویان به وجود آمده بود و همچنین تقارن این اوضاع با ماه رمضان، باعث شد تا سلطان پس از ۹ روز اقامت در تبریز، این شهر را به قصد قشلاق قره‌باغ ترک کند. لیکن با مخالفت وزرا و ینی‌چری‌ها، ابتدا عنان به سوی نخجوان، ایروان و سپس استانبول گرداند (سعدالدین، ۱۲۷۹: ۲۸۱/۲ و ۲۸۴؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۸: ۳۷۲؛ لطفی پاشا، ۱۳۴۱: ۲۳۸-۲۳۷). هرچند منابع صفوی مانند حسن/تواریخ مطالبی مختصر دال بر ترک سریع تبریز ناشی از ترس سلطان سلیم نوشته‌اند (روملو، همان، ۱۰۸۸/۲).

سلطان سلیم پس از پایان این عملیات، همچنان در اندیشه یورش مجدد به منظور تکمیل عملیات پیشین بود. مخصوصاً اینکه در خلال اشتغال به جنگ با ممالیک مصر، قزلباش‌ها مجدداً نفوذ خود را در حوالی ماردین و دیاربکر گسترانیده بودند (نک. واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۵۴؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۱۶/۱). سلطان سلیم به هنگام مراجعت از مصر در سال ۹۲۳ق، طرح حمله مجدد به حکومت صفوی را با صاحب منصبان عثمانی مطرح نمود، اما خستگی مفرط ناشی از سال‌ها جنگ و جدال، مخالفت لشکریان را برانگیخت تا آنکه سلطان سلیم، با تأخیر یک‌ساله حمله موافقت کرد (سعدالدین، ۱۲۷۹: ۳۸۰/۲ و ۳۸۱). هرچند وقوع سلسله شورش‌هایی در آناتولی، برای دولت عثمانی مزاحمت‌هایی ایجاد کرد، اما سلیم را از فکر یورش مجدد منصرف نساخت (صولاق‌زاده، ۱۲۹۸: ۴۱۸-۴۱۴؛ سعدالدین، ۱۲۹۷: ۳۸۹/۲؛ لطفی پاشا، ۱۳۴۱: ۲۸۳-۲۸۴). به نظر می‌رسد که وی در همین مدت نیز در حال فراهم آوردن مقدمات یورش بوده است زیرا بلافاصله پس از فتح مصر، اقدام به فتح باب مکاتبات و مناسبات با تأکید بر حمله مجدد با امرای لرستان و گیلان کرد (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۳۸۷/۱ و ۳۹۳ و ۴۳۶). نقطه آغاز این مناسبات را باید در ارسال فتح‌نامه‌هایی به عنوان امرای محلی ایران از جمله فتح‌نامه مفصل ارسالی برای شروانشاه دانست (همان، ۱۲۷۵: ۳۳۷/۱ و ۴۴۴) که آن دست‌مایه تحقیق پیش رو است؛ اما پیش از بررسی محتوا و کارکرد نامه مزبور، نشان دادن جایگاه سیاسی شروان و مناسبات شروانشاه با صفویان ضرورت دارد.

۲.۲. مناسبات شروانشاهیان با صفویه (پیش از نبرد چالدران)

شروان ولایتی ثروتمند به مرکزیت شماخی در حدود قفقاز جنوبی است که از شمال به داغستان، از شرق به دریای خزر، از جنوب به رود کُر و از غرب به اران و قراباغ محدود است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۴۱؛ سامی، ۱۳۱۱: ۲۸۵۳/۴). مسالک و ممالک‌نویسان و مورخان قرون نخستین اسلامی، تصریح کرده‌اند که بانی آبادانی شروان، خسرو انوشیروان بوده است که برای مقابله با اقوام مهاجم شمالی، پادگان‌هایی چند در منطقه احداث نمود و لفظ شروانشاه برای حاکم آن ناحیه از همان دوران متداول گردید (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۸۶/۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۱۹۹/۱؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۳۸۷/۱). حکومت شروان پس از ورود اسلام، در میان

چند خاندان دست به دست شده است که در آستانه قرن دهم هجری، خاندان موسوم به شروانشاهان دربندی بر این منطقه حکمرانی می کرده‌اند که نسب خود را به انوشیروان می‌رسانده‌اند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۴۷-۲۵۰؛ Aşurbəyli, 2006: 103-210).

منطقه شروان در میان دو رود گر و سمور، یک منطقه پرآب و حاصل خیز بود. کوهپایه‌های نزدیک به ساحل دریا، حاکی از آب‌وهوای خوب، طبیعت حاصل خیز و سرسبز آن دیار دارد. اگرچه وضعیت کشاورزی، در باکو و حوالی آن به دلیل خاک ماسه‌ای و کمبود آب شیرین، از دیگر مناطق فقیرتر بود، اما وجود چشمه‌های نفت، معادن نمک، آن کمبود را جبران و حتی آن را نسبت به سایر بخش‌های شروان ثروتمندتر ساخته بود (حدود/عالم، ۱۴۲۳: ۱۶۹؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۵۹؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۴۱۶/۱؛ متی، ۱۳۹۷: ۲۴۳؛ اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۹۳). این وضعیت حتی در دوره بعد نیز تداوم داشت به گونه‌ای که اولتاریوس در شرح مشاهدات خود از طبرسران، نوشته است که آنجا دارای هوایی گرم و خاک پوک و حاصل خیز است به طوری که احشام چه در زمستان و چه در تابستان در چراگاه می‌چرند و مردمان آن دیار، علوفه برای زمستان ذخیره نمی‌کنند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۴۲۹). بنابراین، ولایت شروان از نظر کشاورزی و دامداری، منطقه‌ای غنی و ثروتمند محسوب می‌شد. گذشته از آن، شروان به سبب قرار گرفتن بر سر جاده تجاری شمال-جنوب، لنگرگاه تجاری روسیه به سرزمین‌های اسلامی، به راه بازرگانی نقل و انتقال کالاهایی از قبیل عسل، موم، برده و پوست حیوانات خزدار تبدیل شده بود (بارتولد، ۱۳۷۵: ۴۰).

غالب مردمان شروان بر مذهب اهل سنت بوده‌اند و پیش از تسلط صفویان نیز، نام چهار خلیفه بر سکه‌های شروانی ضرب می‌شده است (Aşurbəyli, 2006: 237). اولیا چلبی در سفرنامه خود تصریح دارد که اهالی قلعه باکو و شماخی و دربند، اکثراً سنی هستند (اولیا چلبی، ۱۳۱۴: ۲۹۷/۲-۳۰۶ و ۳۰۲). اولتاریوس نیز با تأیید این موضوع، به حضور تعداد قابل توجهی از مسیحیان و ارامنه در شماخی اشاره کرده است (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۵۵-۶۷). باین‌حال، جلال‌الدین منجم آورده است که اهالی بادکوبه (باکو) به تشیع اشتها دارند (منجم، ۱۳۶۶: ۳۱۶). باکیخانوف نیز به سکونت شیعیان در شهر قبه در شمال شروان اشاره می‌کند، لیکن در زمان نگارش کتاب (حدود ۱۲۲۰ق)، اهالی آنجا به جز یک محله، سنی

بوده‌اند (باکیخانوف، ۱۹۷۰م: ۱۶). دقیقاً مشخص نیست که شروانیان پیرو کدام فرقه از تسنن بوده‌اند اما نگاهی به نامه‌های ارسالی باب عالی به امرای قفقاز در حدود سال ۹۸۸ق نشان می‌دهد که حداقل امیران طبرسران در نواحی شمالی شروان شافعی بوده‌اند (نک. Gelibolulu, 2014: 29). مستوفی از قبل مردمان گشتاسفی در جنوب شروان را شافعی‌مذهب دانسته است (نک. مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۴۲) لذا گمان می‌رود که سنی‌های مرکز شروان نیز بر مذهب شافعی بوده باشند.

از روایات صفوة/الصفاء چنین بر می‌آید که صفویان از دیرباز، نگاهی با طمع بدین ولایت داشته‌اند. این گزارش‌ها که عموماً متکی به نقل‌قول‌هایی از مریدان شروانی شیخ زاهد هستند، بیشتر حول محور تأکید بر نفت و نمک باکو و همچنین دلالت بر وجود نوعی دشمنی میان شروانیان و جناح شیخ زاهد دارد (نک. اردبیلی، ۱۳۷۳: ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۹۳-۱۹۸؛ خزائلی، ۱۳۸۶: ۲۹۶-۲۹۹). البته به این منابع صفوی نباید چندان اعتماد کرد و قراین دیگر چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند. تبلور این نگاه باطمع در دست‌اندازی به شروان توسط حیدر و جنید که به ترتیب پدر و پدربزرگ شاه اسماعیل بودند، دیده می‌شود (نک. خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶۳). با این حال، نباید نقش اقتضائات سیاسی آن روزگار بر وقوع چنین دست‌اندازی‌ها را نادیده انگاشت. هیچ‌کدام از یورش‌های حیدر و جنید علیه شروان به موفقیتی نینجامید و آن دو، جان خود را بر سر این راه گذاشتند و قتل اسلاف شاه اسماعیل اول در این ولایت، نگاه انتقام‌آمیز نسبت به شروانشاهان را بر انگیزه غارتگرانه آنان افزود بود (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۷۹-۲۹۵؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۹؛ روملو، همان: ۶۰۱/۲، ۶۰۴).

با خروج شاه اسماعیل برای تصاحب قدرت در سال ۹۰۵ق، شروان به‌عنوان نخستین مقصد جنگی قزلباشان تعیین شد چراکه آنان نیازمند منابع و تدارکات به‌منظور تجهیز لشکر خود در برابر آق‌قویونلوها بودند. یورش به شروان با موفقیت اولیه همراه شد و فرخ یسار شروانشاه در جنگ «جانی» به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴۵۷/۴ و ۴۵۹؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۶؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۵۶/۲ و ۹۵۸). اگرچه این پیروزی، مقدمه‌ای برای انجام یک رشته عملیات با هدف مطیع ساختن قلاع شروان گردید اما لشکر قزلباش با جدی‌تر شدن خطر حمله الوند میرزای آق‌قویونلو، شروان را رها کرده و به آذربایجان بازگشتند

(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۱۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴/۴۶۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۹۷۲؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۱۴). منابع صفوی درخصوص نظام اداری و سیاسی شروان پس از این حمله، سکوت اختیار کرده‌اند. به نظر می‌رسد که آنان علی‌رغم پیروزی نخستین خود و قتل فرخ یسار شروانشاه، نظام اداری خاصی برای اداره شروان به وجود نیاورده و حاکمی برای آن مشخص نکردند. بدین سبب، حاکمیت شروانشاهان، علی‌رغم آن حمله خشونت‌بار، همچنان تداوم یافت.

پس از خروج قزلباش از شروان، دو تن از فرزندان فرخ یسار به نام‌های بهرام بیگ و قاضی بیگ به مدت کوتاهی بر سریر قدرت نشستند و پس از آنان، برادر دیگرشان به نام «ظهیرالدین ابراهیم شیخ شاه» نامزد تخت شروانشاهی گردید (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۳؛ ۶۷؛ ۲۳۸؛ ۲۰۰۷؛ ۲۳۸؛ ۲۰۰۶؛ Aşurbəyli). لکن برادرزاده وی به نام محمود، ضمن مخالفت به سال ۹۰۸ ق سکه به نام خود زد که بر روی و پشت آن، لفظ «عادل» و نام «چهار خلیفه راشدین» ضرب شده بود (Aşurbəyli, 2006: 238). پس از سه سال تش بر سر قدرت، محمود به‌منظور تصاحب قدرت از صفویان استمداد خواست و شاه اسماعیل، دسته‌ای از قزلباشان را با او همراه ساخت تا حکومت را بازپس گیرد. این یورش، منجر به تصرف شماخی و شابران گردیده و در سکه‌های ضرب سال ۹۱۱ ق در شماخی، نام شاه اسماعیل صفوی بر روی سکه‌ها حک گردید. اما محمود نهایتاً بر اثر سوءقصد یکی از اطرافیانش به قتل رسیده و به تبع آن، قزلباشان نیز شروان را رها کردند و شیخ شاه مجدد تاج و تخت خود را بازیافت (Aşurbəyli, 2006: 238؛ مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۳).

منابع صفوی از یورش اول به شروان در سال ۹۰۶ ق تا زمستان سال ۹۱۵ ق به کلی‌گویی در مورد شروان پرداخته و اطلاعات چندانی ارائه نمی‌دهند، زیرا علی‌رغم توفیق نخستین، تسلطی بر آن نداشتند. در ذیل وقایع سال ۹۱۵ ق که شیبک خان ازبک با یورش سخت به خراسان، مناطق وسیعی از حدود بسطام تا استرآباد را به تصرف خود درآورد، سخن از «طغیان شیخ شاه به استظهار قلاع مستحکم و عدم ارسال خراج سالیانه» شده است (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴/۵۰۱؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۱۰۳۶). از میان منابع

صفوی، امینی هروی و خورشاه به اطاعت شیخ شاه از صفویان در دوران پس از مرگ محمود اشاره کرده‌اند (نک. امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۸؛ خورشاه، ۱۳۷۹: ۲۰۵)، درحالی‌که گزارش هر دو در باب چگونگی قدرت‌گیری شیخ شاه حاوی اطلاعات نادرست و گسسته‌ای است (همان). آشوریگی نیز با توجه به بررسی سکه‌های ضرب دوره شیخ شاه، مفهوم فرمان‌برداری او از صفویان را در حد احتمال می‌داند (نک. Aşurbəyli, 2006: 239). بدین جهت می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیخ شاه در این مدت، تابع صفویه نبوده است.

با حمله شکننده شیبیک خان ازبک و سفر جنگی شاه اسماعیل علیه امیرنشین ذوالقدر، نیروهای قزلباش بیش‌ازپیش نیازمند منابع و تدارکات به‌منظور تداوم عملیات‌های نظامی شدند. افزایش تنش‌ها در مرز عثمانی هم بر ضرورت تجهیز بیشتر لشکریان افزود. لذا شاه اسماعیل در زمستان سرد ۹۱۵ ق عنان لشکر به‌سوی شروان چرخانید. اگرچه در خلال گزارش‌های مربوط به این موج حمله، از فرمان‌برداری حکام محلی باکو و شماخی یاد شده اما در مورد ابراهیم شیخ شاه شروانی، تنها به فرار و پناه بردن وی به قلعه گلستان اشاره شده است و مدرکی دال بر فرمان‌برداری مجدد وی در دست نیست (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۲۱-۳۱۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴/۵۰۲-۵۰۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۱۰۴۰-۱۰۳۹). تنها موفقیت این موج از جملات فتح قلعه دربند بود که قزلباش‌ها ضمن احتراز از درگیری بیشتر در پای قلاع بیقر و گلستان، به غارت قلعه دربند پرداخته و بدون اندک توفیق سیاسی و نظامی، آن سامان را ترک کردند (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴/۵۰۲-۵۰۱؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۱۷-۳۲۱؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/۱۰۳۹-۱۰۴۰). یورش دوم شاه اسماعیل به شروان، ماهیت غارتگرانه‌تری نسبت به یورش نخست داشت زیرا با خطری فوری مواجه نبوده و فرصت کافی برای غارت داشت، اما به دستاوردهای اقتصادی و اطاعت ظاهری حکام محلی بسنده و شروان را ترک کرد. لذا می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه صفویان این ایالت تبدیل به یک طعمه غارت‌گرانه سهل‌الوصول شده بود. منابع صفوی پس از لشکرکشی دوم در زمستان ۹۱۵ ق در باره امارت شروان سکوت کرده‌اند جز آنکه خواندمیر می‌نویسد: «قلاده حکومت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و ایالت سایر مواضع شروان به لله بیک (حسین بیک لله شاملو) تفویض نموده...» (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۴/۵۰۲). اما گزارش‌های بعدی برخلاف آن، حاکی از تداوم همان حکومت شیخ شاه شروانی دارد (نک. ترکمان، ۱۳۱۴: ۲۹/۱).

۳.۲. نگاهی به مناسبات شاه اسماعیل و سلطان سلیم پس از جنگ چالدران

به دنبال تنش در نواحی مرزی آناتولی شرقی و تحولات داخلی عثمانی، شاهزاده سلیم یاووز، طی یک کودتای نظامی، پدرش سلطان بایزید ثانی را کنار و بر تخت سلطنت نشست (سعدالدین، ۱۲۷۹: ۱۹۹/۲ و ۲۰۱؛ صولاقزاده، ۱۲۹۸: ۳۴۳-۳۴۵). او به محض تثبیت قدرت و کنار زدن رقبا، عزم جنگ با صفویان نموده و عازم شرق شد (لطفی پاشا، ۱۳۴۱: ۲۰۴-۲۰۸). قزلباشان صفوی ابتدا از رویارویی با لشکر عثمانی خودداری و حتی به نامه‌های سلطان سلیم پاسخ ندادند. نهایتاً دو لشکر در دشت چالدران به مصاف هم رفتند و نتیجه این نبرد، شکست سختی بر طرف قزلباش‌ها و برخی شخصیت‌های کلیدی قزلباشی کشته شدند (سعدالدین، ۱۲۷۹: ۲۶۶/۲-۲۷۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۶: ۵۴۵/۴-۵۴۸؛ لطفی پاشا، ۱۳۴۱: ۲۲۵-۲۳۰؛ سالاری شادی، ۱۳۸۶: ۶۹-۹۷). هرچند با بازگشت زودهنگام ینی‌چری‌ها به دلیل زمستان سرد آذربایجان، تبریز مجدداً به کنترل صفویان در آمد (روملو، همان، ۱۰۸۸/۲؛ سعدالدین، ۱۲۷۹: ۲۸۱/۲-۲۸۴؛ منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۱۷؛ صولاقزاده، ۱۲۹۸: ۳۷۲)؛ اما به هر جهت، پیروزی قاطعانه سلطان سلیم، او را در موضع تهاجمی و شاه اسماعیل را در موضع گریز و انفعال قرار داد و قزلباشان را یارای مقابله مجدد با سلطان سلیم نبود، لذا آنان از لشکرکشی دوباره سلطان هراسناک بودند (بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۱۳۶). از این رو به محض مراجعت لشکریان عثمانی، شاه اسماعیل و قزلباشان نامه‌ای با مضمون تقاضای صلح و بازپس گیری زوجه اسیر شده شاه اسماعیل به همراه هدایایی چند به نزد سلطان سلیم ارسال کردند (صولاقزاده، ۱۲۹۸: ۳۷۳). این نامه را هیئتی متشکل از اشخاصی مانند سید نورالدین عبدالوهاب تبریزی، مولانا شکرالله مغانی و قاضی اسحاق، (از نوادگان محمد زکریای رازی)، یکی از خلفای حیدری به نام حمزه خلیفه به همراه جمعی از قزلباشان، برای سلطان سلیم ارسال شد. اما او نه تنها به محتوای نامه توجهی نکرد بلکه هیئت را بازداشت کرده و در قلاع «یکی حصار» و «دیمتوقه» واقع در بغاز استانبول زندانی ساخت (صولاقزاده، ۱۲۹۸: ۳۷۳؛ منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۱۸). شاه اسماعیل که از عزم جدی سلطان برای یورش مجدد اطمینان داشت به استمداد از ممالیک مصر دلگرم بود، اما آن مایه امیدواری دیری نپایید چراکه در سال ۹۲۳ق، بساط مملوکان به دست ینی‌چری‌ها برچیده شد. از این جهت، در ادامه آرام

ساختن سلطان سلیم نامه‌ای دیگر با قاصدی روانه اردوی سلطان سلیم در حوالی حلب کرد (سعدالدین، ۱۳۷۹: ۳/۳۸۰). متن این نامه دوم، به‌طور کامل در مجموعه منشآت/السلالین فریدون بیگ نقل شده که بخشی از آن در ذیل نقل می‌شود (فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۱/۴۱۳-۴۱۴):

«حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه... سلطان سلیم شاه ایدالله میامن ملکه و سلطان... و بهیچ وجه از آن جانب امکان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود... هرچند از اکناف، اخبار توجه ایشان (سلطان سلیم) بدین بلاد آثار خلاف مقتضیات محبت و داد میرسید قطعاً رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نمی‌شد و شاهد عدل این کلام صدق آنکه در آن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد، احضار عساكر اطراف نکرده... مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشد... امیر نورالسیاده و نورالدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس و یگانگی و تغییر مخالفت و... روانه گردانیده است... مشار الیه را بزودی روانه ساخته... مدتی از آن گذشته و اثری بران مرتب نگشته... در این اثنا بی وقوف و شعور جانبین، برخی امراء حدود طرفین تجاوز نموده... و لهذا امارت مآبی رفعت نصابی کمال‌الدین حسین بگ و عمده الاعاظم بیرام آغا... فرستاده... یقین که مصالح عموم انام و انتظام [کذا] امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا... و تجویر آمد شد قوافل و رواحل خواهند فرمود و الحق غرض از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیر ملاحظه فراغ حال عموم برایا و جمعیت بال قاطبه رعایا نبوده و نیست چه وثوق بعنایت نامتنهای و اعتماد بکرم بیدریغ الهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد و الدعا مخلص و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و آل محمد بمقام تبریز» (فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۴۱۳/۱-۴۱۴/۱).

مقایسه لحن این نامه با مکاتبات پیش از جنگ، به‌طور محسوسی نشان از عقب‌نشینی سیاسی و موضع ضعف صفویان در قبال عثمانیان دارد (فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۱/۴۱۳-۴۱۴؛ همان، ۱۳۷۵: ۱/۳۷۹-۳۸۵). محتوای نامه بر حول چهار محور است:

- منصرف ساختن سلطان سلیم از یورش مجدد؛
 - اظهار بی‌اطلاعی از سرنوشت سفیر پیشین نورالدین عبدالوهاب و تلاش برای آزادی او؛
 - رفع اتهام از دولت صفوی بابت فعالیت مجدد قزلباش‌ها در دیاربکر؛
 - تلاش برای ایجاد آرامش در نواحی مرزی و برقراری مجدد تجارت با آناتولی پس از جنگ چالدران.
- سلطان سلیم بی‌توجه به نامه، پاسخی نیز نفرستاد. بدین ترتیب شاه اسماعیل از مکاتبه مستقیم با او ناامید شد (خیرالله افندی، ۱۲۸۲: ۶۷/۱۰؛ منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۴۵؛ صولاق‌زاده، ۱۳۹۸: ۴۱۲-۴۱۳؛ سعدالدین، ۱۳۷۹: ۳۸۰/۳).

۴.۲. مکاتبات سلطان سلیم با ابراهیم شیخ شاه شروانی و نقش وی در مناسبات عثمانی و صفوی

سلطان سلیم پس از جنگ چالدران در سال ۹۲۰ ق اقدام به ارسال فتح‌نامه‌های متعددی به امرای ولایات و شخصیت‌های متعددی کرد که لحن هریک از این نامه‌ها متناسب با وضعیت مناسبات آن‌ها با عثمانی بود (فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۳۸۷/۱-۳۹۳ و ۴۳۶). نام شروانشاه در میان گیرندگان فتح‌نامه چالدران نیست، اما سلطان سلیم پس از تصرف مصر در سال ۹۲۳ ق، علاوه بر حکام گیلان و مازندران، فتح‌نامه مفصلی به عنوان ابراهیم شیخ شاه شروانی ارسال نمود (رک. فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۴۴۷/۱-۴۳۵). این نامه از جهت بیان صریح افکار و اهداف سلطان سلیم اهمیت خاصی دارد که بخش‌های از آن درج می‌شود:

«والاجناب امارت‌مآب...الملک الرحیم شیروان شاه شیخ ابراهیم دامت معالیه...بفتوای ائمه و علماء زمان اولاً عزیمت غزاء ملاحده قزلباش که از جهاد کفار اقدام و اهمست و رفع فساد عام ایشان را نفع بخلاصه بلاد اسلامی اعم و اتم تقدیم فرمودیم...اصل داعیه آن بود که خباث اجناس آن طائفه پیر انجاس را از صحیفه گیتی پاک ساخته...اما از کثرت سپاه و انبوه لشکر ظفر بیکران بلاد را تحمل مکث و قشلامیشی (قشلاق) در آن سال نبود بالضرورة بطریق العود احمد

عودت بسرحد لازم نمود و...و اول بهار جهت تجدید جهاد آن طائفه پر الحاد توجه فرموده...اثناء آن عزیمت خبر عصیان و ارتداد علاء الدوله ذوالقدر که...بنیاد زنده و الحاد و موافقت قزلباش عام الفساد نهاده و بقطع طریق و تعرض بلاد و...مراجعت بصوب ذوالقدر نموده شد...و چون فرصت سفر طویل در آن نهضت فتح انجام نمانده بود جهت تحصیل استطاعت و استراحت عساکر منصوره جند گاهی بدارالخلافت مراجعت نمودیم و در آن زمستان...اول موسم بهار از مستقر نحن خلافت و اقتدار بافواج عساکر اسلام مدار نهضت فرمودیم و بعزیمت...رفع و دفع زنادقه قزلباش از عرصه ممالک زندگانی عزم با جزم حزم شد و چون بنواحی بلاد ذوالقدر مخیم سرادقات اقبال گشت چنان محقق شد که سلطان مصر قانصو غوری باغوا و اضلال ملحدان اسمعیلی قدیم و جدید با لشکر گران با بهت و توان بداعیه امداد الحاد متوجه حدود آن شده...بنابراین عنان سمند گیتی نور و را از حدود ملاطیه بصوب حلب معطوف داشتیم...عزایم سلطانی که باعلاء اعلام دین مسلمانی در هر ممالک ایرانی تصمیم یافته و همم علیه که بدفع و رفع زانده و ملاحظه زمان و قلع بنیاد ظلم و فساد شاه گمراه ایشان بحکم پذیرفته...آن جناب که اقدام جماهیر ملوک و حکام‌اند و دیندارترین [کذا] آن ممالک اسلام...همواره از روی امید داری وظایف اجتهاد و در تقدیم لوازم غذا و جهاد آن طائفه ظاهر الالحاد می‌بذل دارند و...» (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۴۳۷/۱-۴۴۴).

این فتح‌نامه به زبان فارسی و به انشای مولانا ادریس بدلیسی، لحنی صمیمانه و حاوی مدح فراوان ابراهیم شیخ شاه است. در ابتدای نامه به‌طور ضمنی به مکاتبات پیشین اشاره دارد که امروزه متن آن‌ها در دست نیست. سطور ابتدایی نامه تصمیم تأکیدی سلطان مینی حمله به حکومت صفوی است به‌نحوی که سه سال پیایی، به عزم یورش مجدد از پایتخت خارج شد، اما هر بار به دلیل وقوع رویدادهای دیگری، مجبور به مراجعت شد. همچنین علاوه بر کیفیت شرح جنگ با ممالیک از قصد سلطان سلیم برای لشکرکشی مجدد علیه قزلباشان به‌منظور دفع کفر و الحاد پرده برداشته و از شروانشاه به‌عنوان اقدام ملوک و حکام عجم و دین‌دارترین شخص در ممالک اسلام، درخواست نموده است تا در تأمین لوازم لشکر عثمانی برای حمله مساعدت نماید (نک. همان).

منابع صفوی در ذیل وقایع همان سال، گزارشی از فرمان‌برداری شیخ شاه و ارسال



متابعت نامه به درگاه شاهی در قشلاق نخجوان به دست داده اند که در پاسخ این نامه، دو نفر به نام های میرزا شاه حسین و کیل السلطنه و امیر جمال الدین محمد صدر برای سپردن امارت به ابراهیم شیخ شاه و پاسخ به شبهات او در باب مذهب امامیه راهی شروان شدند (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۵۵۷/۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۳۷/۱؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۷۸) که قابل اعتنا نیست زیرا ابراهیم شیخ شاه شروانی پس از یورش دوم (۹۱۵ق) شاه اسماعیل به شروان مجدداً از قلعه خارج شده و حکومت خود را بازیافت. لذا لزومی برای اعزام شخصیت های سیاسی از سوی شاه اسماعیل برای سپردن امارت به شیخ شاه دیده نمی شود (Aşurbəyli, 2006:239). با توجه به اینکه هم فتح نامه سلطان سلیم و هم متابعت نامه شیخ شاه هر دو در سال ۹۲۳ق ردوبدل شده اند، به نظر می رسد که در این میان شیخ شاه از فرصت حاصله بهره جسته و درصدد ایفای نقش واسطگی و کانال ارتباطی میان طرفین عثمانی و صفوی به چندین منظور بوده است. از جمله به شاه اسماعیل تفهیم نماید که او با سلطان سلیم مناسبات حسنه و مکاتباتی دارد، لذا این مناسبات را به اطلاع شاه اسماعیل رسانده است. در این شرایط شیخ شاه فرصت را مغتنم شمرد تا با طرح موضوع میانجی گری، ضمن حفظ حاکمیت بر شروان، یک رشته امتیازات دیگر از صفویان و حتی عثمانی اخذ نماید. برخلاف ادعای منابع صفوی، آن فرستادگان صفوی به شماخی (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۵۵۷/۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۳۷/۱؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۷۸)، نه برای رفع ابهامات شیخ شاه در باب مذهب امامیه، بلکه در چنین شرایطی به امید ایجاد فتح باب مذاکرات و دفع خطر حمله مجدد عثمانی با وساطت شیخ شاه فرستاده شده بودند. زیرا در پاسخ نامه ارسالی شیخ شاه به سلطان سلیم، از اطلاع یافتن شاه اسماعیل از آن مکاتبات نیز یاد شده است (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۴۴۴/۱-۴۴۵).

«اعاظم السلاطین ملجأ الغزاه و المجاهدین...سلطان سلیم خان...ولایت شروان و شکی و قمق و قیتاق کوهی و دشتی بالجمله از جهانگیری آن پادشاه اعظم و شاهنشاه معظم حفظه الله و ادامه تسخیر العالم خوشحال شده آنچه رسم اخلاص و قاعده اختصاص بود بجای آورده شکر الهی ادا کرد...غرض از [کذا] این گستاخی آنکه چون پادشاه عجم و پادشاه اکرم شاه اسمعیل صفوی از ورود نامه نامی سلطانی واقف گشته، اعلام نموده بود که این بنده سعادتخواه فیما بین واسطه

مصالحه شود و عبد دولتخواه از قبول این تکلیف ابا کرده لاجرم حسب اشاره ایشان شنیدم که در تدارک ارسال ایلچی و ایضاح اخلاص و بندگی و... بعفو و احسان عذرخواهی ایشان در معرض قبول نیفتد محقق است که این بندگان را واسطه ساخته اگر انحراف کنند باعث غوغای کلی میشود و اگر مقید شود خوف آن دارد که در معرض قبول نیفتاده خجلت کلی کشد...خواجه محمد باکویی که بعزم زیارت بیت الله الحرام متوجه بوده و از این جانب را به وی اعتماد تمام راسخ کلمه چند زبانی سفارش رفته است که به عز عرض گماشتگان درگاه گیتی پناه رساند تا...بنده را از جمله مخلصان و سپهسالاران خویشتن معدود فرموده فرمان بردار و جان سپار شناسند زیاده چه گوید...» (همان).

چنان که از متن نامه به صراحت برمی آید، همان درخواست‌های شاه اسماعیل از سلطان سلیم به طور غیرمستقیم در این نامه شیخ شاه به سلطان تکرار شده است. با این حال شیخ شاه تلاش ورزید تا به صورت جدی و بیشتر وارد فضای مناسباتی خصومت‌آمیز صفوی و عثمانی نشود (همان).

پاسخ سلطان سلیم به نامه شیخ شاه، کوتاه و با شتاب‌زدگی و فاقد پختگی نامه سلطانی بود. این نامه برخلاف نامه قبلی به زبان ترکی عثمانی نوشته است (نک. همان، ۱۲۷۵: ۴۴۵/۱-۴۴۶). چنین به نظر می‌رسد که نامه شروانشاه در مسیر حرکت سلطان سلیم به سوی آناتولی به دست او رسیده باشد و سلطان، محتوای جواب را با عجله به یکی از منشیان بازگو کرده تا سریعاً برای شیخ شاه ارسال شود. خلاصه محتوای این نامه در سه محور ذیل است:

- اشاره به اینکه قزلباش‌ها، ایلچی‌های صلح متعددی فرستاده و با تضرع اعلام داشته‌اند که درخواست صلح مطابق میل شما (عثمانی) داریم.
- تأکید بر وجوب یورش مجدد و خلاص نمودن جهان از شر و شور آن طایفه بدکردار (قزلباشان).
- درخواست از شروانشاه برای مکاتبه با امرای محلی به منظور جلب همکاری آنان در حمله.

با توجه به محور سوم این نامه، احتمال دارد که در میان دیگر امرای محلی، شیخ شاه به خاطر نزدیکی جغرافیایی قلمرو به طرفین نزاع از نوعی موقعیت و مقبولیت بیشتری برخوردار بوده است. خصوصاً که مکاتبات با امرای دیگر، بدین اندازه مفصل نبوده و پاسخ‌های چندانی نیز در پی نداشته است (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۳۸۷/۱-۳۹۳ و ۴۳۶). از طرفی، با توجه به آنکه ادامه مکاتبات با سایر امرا در منشآت فریدون بیگ موجود نیست، گمان می‌رود که سلطان سلیم مکاتبه را با سایر امرا متوقف و نامه‌نگاری را به شروانشاه محدود کرده باشد. پاسخ شیخ شاه به نامه کوتاه سلطان سلیم چنین است:

«نور دیده جهان... ملجأ مسلمانان... اشجع السلاطین خصم شکن... سلطان سلیم شاه... شخص مخصوص از بسیاری خوف و هراس به امید صلح در حوالی ولایت خویشان به تردد تمام متردد است و هرگاه که قاصد او را به نومییدی باز گردانند احوال مخلصان نمی‌دانیم که به کجا خواهد انجامید و مقصود از این بیان احوال عموم ناس است... ملوک جیلانین به حاکم مازندران و قهستان و حکام سجستان و امراء اکراد و ملوک گرجستان اکثریاً مطیع و فرمانبردارند و خوف هر یک از بسیاری لشکر انبوه و سپاه پر شکوه، عدم توقف و سرعت مراجعت عنان کشورستانیست و گرنه در مسند شاهی چون شوی پابرجا همگی مطیع و منقاد توانند... عجاله الوقت سه قبه سپر مرصع به جهت جنیبت همایون... امید که در معرض قبول افتاده جواب باصواب علی التعجیل ارسال فرمایند... جهانت بکام و فلک یار باد» (همان: ۴۴۶-۴۴۷).

شیخ شاه به فراست دریافت، محدود کردن میانجی‌گری به صرف مکاتبات کتبی، از شانس موفقیت کمتری برخوردار است. همچنین او به‌خوبی می‌دانست که قادر است از مذهب تسنن خود به‌عنوان یک امتیاز در این مذاکرات استفاده نماید. موضوعی که مورد توجه سلطان سلیم بود و او طی همان نامه مفصل شیخ شاه را «... اقدم جماهیر ملوک و... دیندارترین (در) ممالک اسلام...» شمرد (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۴۳۷/۱-۴۴۴). از این‌رو شیخ شاه با استفاده از چنین موقعیتی اشخاص و علمای سنی‌مذهب را از سوی خود واسطه صلح و آشتی است. شیخ شاه در پاسخ به نامه اول سلطان سلیم، در معیت نامه، از شخصی به نام «خواجه محمد باکویی» که عازم سفر حج و همچنین حامل سفارشات شفاهی است، یاد

کرده است (همان: ۴۴۵/۱). هرچند اطلاعاتی در مورد محتوای سفارشات شفاهی آن‌ها در دست نیست، لیکن بی‌شک، میانجی‌گری یک «حاجی» از «کفار و زنادقه قزلباش»، خالی از تأثیر بر سلطان سلیم نبود زیرا سلطان در نامهٔ بعدی خود علی‌رغم تعجیل و دلخوری، از همان حامل پیام شفاهی یعنی «حاجی محمد» با احترام یاد می‌کند (همان: ۴۴۶/۱). در آخرین نامه سلطان به شروانشاه نیز، از شخصی به نام «زبدۀ الاماجد سیدی محمود» یاد شده که حامل نامه شیخ شاه به همراه سه قُبّه سپر مرصع تقدیمی به سلطان بوده است (همان: ۴۴۷/۱). از اینکه چه سخنانی فی‌مابین سیدی محمود و سلطان سلیم ردوبدل شده است، اطلاعی در دست نیست. اما از آخرین نامه سلطان استنباط می‌گردد که سخنان وی تأثیر شگرفی بر سلطان نهاده به نحوی که سلیم حاضر به پذیرش وساطت او شد و ضمن انصراف از لشکر کشی، نسبت به تغییر عقاید آن مفسد بی‌دین و ملحد بی‌آیین (شاه اسماعیل) اظهار امیدواری نمود (همان). با توجه به عبارات و شعارهای مذهبی موجود در این نامه، سیدی محمود از علمای اهل تسنن بوده است (همان):

«به وساطت زبدۀ الاماجد سیدی محمود رزقت سلامت... آنچه موجب رعایت شرع شریف نبوی و مقتضای دین محمدی است از فحوای صداقت فزایش واضح و مزین گشت... مترقب آنست که علی سبیل التوالی سوانح اطوار و لوايح افکار آن مفسد بی دین و ملحد بد آیین را مرفوع سده عظمت پناه گردانند... و بین الجانین یوما فیوما وثیقه مودت محکم و ساعه فساعه مبانی محبت مستحکم گردد» (همان).

سلطان سلیم با ارسال این نامه و اظهار امیدواری نسبت به تغییر عقاید شاه اسماعیل، به نوعی انصراف خود از یورش مجدد را اعلام و حکومت صفوی از یک خطر قریب الوقوع رهایی یافت.

۵.۲. نقش شروانشاه در کاهش تنش‌های صفویان با عثمانی

هرچند تلاش‌های دیپلماتیک شروانشاه بسیار زیرکانه و نتیجه آن بسیار چشمگیر بود اما نباید از دور نظر داشت که مسائل و مشکلات داخلی عثمانی، دلیل دیگر انصراف از حمله مجدد سلطان بوده است؛ موضوعی که سلطان سلیم در نامه نخست خود به آن تصریح



نمود. سلطان سلیم در همان سال ۹۲۰ق، درصدد ادامه عملیات علیه صفویه بود اما سردی هوا و کمبود تدارکات، او را مجبور به مراجعت نمود. عملیات در بهار سال بعد نیز به دلیل شورش علاءالدوله ذوالقدر ناتمام ماند و در سال ۹۲۳ق، نیز آغاز جنگ با ممالیک مصر، مانع از حمله وی شد (فریدون بیگ، ۱۲۷۵: ۴۳۷/۱-۴۴۴؛ سعدالدین، ۱۲۷۹: ۲۸۱/۲-۲۸۴؛ منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۱۷؛ صولاق‌زاده، ۱۲۹۸: ۳۷۲). او در بازگشت از فتح مصر در سال ۹۲۳ق، به‌خاطر خستگی مفرط لشکریان عثمانی طی سال‌ها نبرد، چندان به تمایل به حمله علیه صفویان نداشت. ازاین‌رو، سلطان سلیم تحت فشار کارگزاران و لشکریان با تأخیر یک‌ساله حمله موافقت کرد (سعدالدین، ۱۲۷۹: ۳۸۰/۲ و ۳۸۱). سرکوب دو شورش محلی در لبنان و آناتولی شرقی و اشتغال به سرکوب شاهزاده مراد دروغین نیز مشکلات دیگری برای باب عالی به وجود آورد، هرچند آن موارد سلطان سلیم را از فکر یورش مجدد منصرف ن ساخت (صولاق‌زاده، ۱۲۹۸: ۴۱۳-۴۱۸؛ سعدالدین، ۱۲۷۹: ۳۸۱/۲-۳۸۸؛ منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۴۵-۴۴۹). وزرا برای مشغول ساختن سلطان و منصرف نمودن وی از اندیشه حمله به سرزمین عجم، راهزنان دریایی جزیره رودس را بهانه ساختند و بر لزوم تأدیب آنان تأکید نمودند. اگرچه سلطان سلیم تن به این قضیه داده و عازم رودس می‌گردد اما نارضایتی وی در مواضع متعددی از روایات و اخبار آشکار است و گاهی از آرزوی بربادرفته فتح سرزمین عجم به دلیل عدم همکاری وزرا یاد می‌شود (منجم‌باشی، ۱۳۹۳: ۴۱۷-۴۵۰؛ سعدالدین، ۱۲۷۹: ۳۸۹/۲).

اگرچه منتفی شدن فعلی یورش سلطان سلیم، گذشته از نقش شروانشاه، تابعی از مسائل داخلی عثمانی بود. در این میان علی‌رغم هرگونه کیفیت، شیخ شاه، به‌عنوان ناجی شاه اسماعیل شناخته شد و نزد وی تقرب یافت. ازاین‌رو، دلیل ملاطفت ناگهانی صفویان با امرای محلی، ریشه در چنین مواردی دارد. نامه‌نگاری‌های شروانشاه و شاه اسماعیل با سلطان سلیم در منابع صفوی به‌خاطر عدم همخوانی با ادعاهای آن‌ها مسکوت مانده است. این منابع، بدون اشاره به دلیل خاصی از برگزاری ضیافتی در قشلاق تبریز به سال ۹۲۴ق خبر می‌دهند که امرای محلی ازجمله شروانشاه توسط صفویان به‌طرز بی‌سابقه‌ای مورد تکریم و احترام قرار گرفتند (روملو، ۱۳۸۶: ۱۱۱۲/۲؛ بوداق منشی، ۱۳۷۸: ۱۳۶؛ قزوینی،

۱۳۸۶: ۲۸۷). مناسبات خاندان صفوی و شروانی به همین جا خاتمه نیافت بلکه به‌خاطر آن نقش‌آفرینی‌های شیخ شاه، دو وصلت خاندانی میان آن‌ها منعقد گردید. نخست به سال ۹۲۷ق که شاه‌اسماعیل، دختر خود به نام پریخان خانم را به عقد نکاح خلیل بن شیخ شاه درآورد (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۵۷۰/۴ و ۵۷۱؛ روملو، ۱۳۸۶: ۱۱۱۹/۲؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۴۹؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۸۰؛ نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۱۷)، و دیگر در سال ۹۲۹ق، مهد علیا دختر شروانشاه به عقد شاه‌اسماعیل درآمد (خواندمیر، ۱۳۸۶: ۵۹۹/۴-۶۰۳). درواقع منابع صفوی با سکوت و بدون توجه به علل و زمینه‌های گرمی این مناسبات، تنها به ازدواج‌های آن‌ها پرداخته‌اند.

به فاصله کوتاهی، سلطان سلیم درگذشت و فرزندش سلیمان جانشین او شده و در نخستین اقدام خود، جزیره رودس را تسخیر کرد. شیخ شاه و شاه‌اسماعیل هر یک نامه‌ای به مناسبت تسلیت درگذشت سلیم و تهنیت جانشینی سلیمان و فتح رودس به باب عالی ارسال نمودند. این نامه‌ها که به زبان فارسی و با انشای ساده‌ای و هم‌زمان به دربار سلیمان ارسال شده است، حاوی نکته خاصی نیستند (نک. فریدون بیگ، ۱۳۷۵: ۵۲۷/۱ و ۵۲۸). حدود سه سال پس از مگر سلطان سلیم، شاه‌اسماعیل و شیخ شاه نیز به فاصله چند روز در سال ۹۳۰ق درگذشتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۳۱/۲-۱۱۳۵؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۵۹۸؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۳).

نتیجه

آغاز سلطنت سلطان سلیم یکم به سبب سابقه خصومت وی با قزلباش‌ها، خطری بالقوه برای دولت صفوی به شمار می‌رفت که این خطر، با شکست شاه‌اسماعیل در جنگ چالدران خود را نشان داد. اما سلطان سلیم تنها به ضربه چالدران قانع نشد و در صدد ادامه نبرد با صفویان بود، لیکن وی با مشکلات متعددی مانند جنگ با ممالیک مصر، و نبرد با امیرنشین ذوالقدر مواجه گردید که طی سالیانی سپاهیان وی را سخت خسته و فرسوده کرد. لذا او با توجه به مقاومت سپاهیان در نتیجه خستگی مفرط، به‌سرعت فرصت ادامه نبرد علیه شاه‌اسماعیل و قزلباشان را نیافت. از طرفی شاه‌اسماعیل پس از چالدران رویه صلح‌جویانه‌ای در قبال سلطان سلیم در پیش گرفت و سخت‌جویی آشتی بود. در این میان، فرصت‌ها و

ظرفیت‌هایی موجود بودند که می‌توانست تا حدی مخاصمه طرفین را تعدیل نماید. این وظیفه مهم را حکومت‌های محلی همجوار از جمله شروانشاهیان با زیرکی برعهده گرفتند. در آن مقطع، ابراهیم شیخ شاه چندان مناسبات دوستانه‌ای با دربار صفویه به‌خاطر حملات و ویرانی‌ها آن‌ها در قلمروش نداشت. با این حال، وضعیت وی تا حدی شکننده بود. بنابراین، او با درکی صحیح از وضعیت سیاسی موجود در مناسبات پرمخاصمه حکومت‌های عثمانی و صفوی با توجه به مناسبات و مکاتباتش با سلطان سلیم، بدون هیچ تحریک و فتنه‌انگیزی، با رویکردی میانجی‌گرانه میان طرفین با توجه به ظرفیت محدود خود وارد شد. توجه خاص سلطان سلیم به شیخ شاه، این اعتماد را در او ایجاد کرد که نقشی فراتر از نامه‌نگاری صلح‌جویانه میان طرفین را برعهده بگیرد. او در آن مقطع پرتنش امتیازاتی داشت که برای سلطان سلیم می‌توانست اطمینان‌بخش و اعتمادساز باشد. از جمله این امتیازات سابقه‌درگیری پرتنش با صفویان بود که می‌توانست برای سلطان سلیم قانع‌کننده باشد که او عامل شاه اسماعیل نیست. گذشته از آن شیخ شاه، سنی‌مذهب بود که با توجه به آن، سلطان سلیم به وی احساس نزدیکی و اعتماد می‌کرد. حال شیخ شاه، با توجه به این موقعیت، عالمان سنی مذهبی را در معیت نامه، برای ابلاغ پیام شفاهی صلح‌جویانه رهسپار می‌ساخت. او این موارد را نیز به اطلاع شاه اسماعیل که سخت مشتاق چنین تلاش صلح‌آمیزی بود، می‌رساند. رویکرد آرام، مداوم و ملایم ابراهیم شیخ شاه بالاخره کم‌وبیش در سلطان سلیم تأثیر نیکو بخشید و در کاهش تنش‌ها و همچنین تا حدی در انصراف غیررسمی از حمله مجدد سلطان سلیم مؤثر واقع شد. ناگفته نماند که چنین رویکردهایی از جانب شیخ شاه تنها به‌خاطر صلح و آشتی میان آن دو حکومت نبود، بلکه منافع خود را در آن لحاظ و سودش را در آن می‌جست.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- اردبیلی، درویش توکلی بن اسمعیل بزاز (۱۳۷۳). *صفوه الصفا*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: مصحح.
- اسپناچی پاشازاده، محمد عارف بن محمد شریف (۱۳۷۹). *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش رسول جعفریان، قم: دلیل.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۶۳). *سفرنامه آدام اولئاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا ربن شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا قدسی (۱۹۷۰). *گلستان ارم*، به اهتمام عبدالکریم علی‌زاده و دیگران، باکو: علم.
- بدلیسی، امیر شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷). *شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)*، به اهتمام ولادیمیر ویلیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.
- بوداق منشی، قزوینی (۱۳۷۸). *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ترکمان، اسکندر بیگ منشی (۱۳۱۴). *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران: دارالطباعه آقا سید مرتضی.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸). *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۸۲). *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- خورشاه، بن قباد الحسینی (۱۳۷۹). *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رئیس نیا، رحیم (۱۳۸۰). *تاریخ عمومی منطقه شروان در عهد شروانشاهیان*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- روملو، حسن (۱۳۸۴). *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- *عالم آرای صفوی* (۱۳۵۰). به کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). *تاریخ جهان آرا*، تهران: حافظ.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا، تهران: امیرکبیر.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۸۶). *لب التواریخ*، تصحیح هاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- متی، رودی (۱۳۹۷). *ایران در بحران انحطاط صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه خسرو خواجه نوری، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۸۱). *نزهة القلوب*، محقق محمد دبیر سیاقی، قزوین: حدیث امروز.
- منجم باشی، احمد دهده (۱۳۹۳). *تاریخ منجم باشی یا صحایف الاخبار فی وقایع الآثار*، ترجمه نصرت‌الله ضیایی، تهران: مهراندیش.
- منجم، ملا جلال الدین (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران: وحید.

- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۵). *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه محسن خادم، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- نویدی شیرازی، خواجه زین العابدین علی عبدی بیگ (۱۳۶۹). *تکمله الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ قمری)*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.
- واله اصفهانی، محمدیوسف قزوینی (۱۳۷۲). *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، تصحیح هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰)، *معجم‌البلدان*، ترجمه علی منزوی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی.

مقالات

- جمالی فر، مهدی و عبادی، مهدی (۱۴۰۳). عوامل موثر بر همگرایی ترکمانان صوفی آناتولی با صفویان، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۵ (۴۰): ۸۴-۵۷.
Doi: 10.22034/JIIPH.2024.51484.2324
- خزائی، علیرضا (۱۳۸۲). صفویان و منطقه شروان بر مبنای روایات صفوه الصفا، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین به اهتمام مقصود علی صادقی*، دانشگاه تبریز، تبریز: انتشارات ستوده، ۲۹۶-۲۹۹.
- سالاری شادی، علی (۱۳۸۶). بازتاب جنگ چالدران در تاریخ‌نگاران صفوی، *مطالعات و تحقیقات تاریخی*، ۱۵ (۶۹): ۹۷-۶۹.

ب) منابع ترکی

کتاب‌ها

- اولیا چلبی، محمد ظلی بن درویش (۱۳۱۴). *اولیا چلبی سیاحت‌نامه‌سی*، طابعی احمد جودت، استانبول: اقدام مطبعه سی.
- خیرالله افندی (۱۲۸۲). *تاریخ دولت عثمانیه*، استانبول: مطبعه عامره.
- سامی، شمس‌الدین (۱۳۱۱). *قاموس الاعلام*، استانبول: مطبعه مهران.

- سعد الدین، افندی (۱۲۷۹). *تاج التواریخ، استانبول: دارالطباعه عامره*.
- شرف، عبدالرحمن (۱۳۱۵). *تاریخ دولت عثمانیه، استانبول: مطبعه قره بت جامعه باب عالی*.
- صولاق زاده، محمد افندی (۱۲۹۸). *تاریخ صولاق زاده، استانبول: مطبعه محمود بک*.
- فریدون بیگ افندی (۱۲۷۵). *مجموعه منشآت السلاطین، استانبول: مطبعه عامره*.
- لطفی پاشا، بن عبدالمعین (۱۳۴۱). *تواریخ آل عثمان، استانبول: مطبعه عامره*.

منابع ترکی استانبولی

- Aşurbəyli, Sara (2006), *Şirvanşahlar Dövləti*, Bakı: Nəşriyyat-Poliqrafiya Evinin Mətbəəsi.
- Əfəndiyev, Oqtay (2007), *Azərbaycan Səfəvilər Dövləti*, Bakı: Şərq-Qərb
- Gelibolulu, Mustafa Âli (2014), *NUSRET-NÂME*, Hazırlayan Mustafa Eravci, Ankara: Türk Tarih Kurumu.

ج) منابع عربی

کتابها

- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷). *المسالك و الممالك*، محقق احمد بن سهل ابوزید، بیروت: دار صادر.
- حدود العالم من المشرق إلى المغرب (۱۴۲۳). *محقق هادی یوسف*، قاهره: دارالثقافیه للنشر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، محقق یوسف اسعد داغر، قم: دارالهجره.



University of Tabriz

Iranian Islamic Period History

Online ISSN: 2717-2902

Volum: 15 Issue: 41
Winter 2025

Pages: 155-179

Article Type: Research Article

DOI: 10.22034/JIIPH.2024.59635.2488

Received: 2023/12/17 Received in revised form: 2024/07/15 Accepted: 2024/07/22 Published: 2024/12/23

Investigating the Impact of the Persian Gulf Pearl Trade on the Establishment of Permanent Maritime Peace between Arab Sheikhs and Britain During the Qajar Period

Ziba Ghafouri¹ | Hamid Hajianpour²

Abstract

Before the discovery of oil, the pearl trade was the most profitable commercial enterprise in the Persian Gulf. During the Qajar era, Britain held a significant share in this trade and sought to secure the region to facilitate its economic interests. To achieve this, Britain intervened in Arab tribal conflicts and piracy, compelling local rulers to adopt peaceful measures through a series of agreements. This study aims to answer a fundamental question using a historical and descriptive-analytical approach based on library and documentary sources: What impact did the pearl trade have on Britain's efforts to establish permanent peace in the Persian Gulf? The research findings indicate that unrest, tribal conflicts, and piracy disrupted the pearl trade, prompting Britain—an economic beneficiary of the industry—to take strategic measures to ensure stability. Initially, Britain enforced truces only during the pearl fishing and trading seasons, using a combination of diplomatic pressure and agreements with Arab sheikhs. Over time, these temporary measures evolved into a permanent peace agreement, effectively ending regional conflicts. The Arab sheikhs, who also profited significantly from the pearl trade, ultimately accepted this agreement. The primary conclusion of this study is that the pearl trade played a direct role in the establishment of a permanent peace agreement between Britain and the Arab sheikhs. This, in turn, solidified British dominance over the Persian Gulf and contributed to the emergence of the sheikhdoms along its southern coast.

Keywords: Britain, Pearl Trade, Persian Gulf, Arab Sheikhs, Maritime Peace, Qajar.

1. Ph.D in the History of Iran After Islam, Shiraz University, Iran

ghafory.ziba@gmail.com

2. Associate Professor, Shiraz University, Iran (Corresponding Author)

hhajianpour@yahoo.com



Publisher: University of Tabriz

tabrizu.history2011@gmail.com

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۰۲

دوره: ۱۵، شماره: ۴۱

زمستان ۱۴۰۳

صفحات: ۱۵۵-۱۷۹

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام



DOI: 10.22034/JIIPH.2024.59635.2488

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

بررسی تأثیر تجارت مروارید خلیج فارس در شکل‌گیری صلح دائم

دریایی میان شیوخ عرب و بریتانیا در دوره قاجاریه

زیبا غفوری^۱ | حمید حاجیان‌پور^۲

چکیده

تجارت مروارید پرسودترین کالای تجاری در خلیج فارس، تا پیش از اکتشاف نفت بود. بریتانیا در عصر قاجار سهم عمده‌ای در تجارت مروارید داشت. از این رو تلاش داشت امنیت این حوزه را به‌منظور تسهیل تجارت مروارید تأمین سازد. در این راستا به مقابله با درگیری‌های قبایل عرب و دزدی دریایی پرداخت و با عقد قراردادهایی، آن‌ها را به در پیش گرفتن رویه مسالمت‌جویانه وادار نمود. در پژوهش حاضر تلاش بر آن است که با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که تجارت مروارید چه تأثیری بر ایجاد صلح دائم توسط بریتانیا در خلیج فارس داشت؟ براساس یافته‌های تحقیق، بروز ناآرامی و جنگ میان قبایل عرب منطقه و دزدی‌های دریایی باعث ایجاد اختلال در تجارت مروارید در خلیج فارس شد. بریتانیا که از این تجارت سود هنگفتی به دست می‌آورد، به‌منظور برقراری امنیت با ترکیبی از اعمال فشار و جلب رضایت شیوخ عرب، در ابتدا تنها در فصول صید و تجارت مروارید، اقدام به ایجاد آتش‌بس نمود و سپس با انعقاد قرارداد صلح دائم به ناامنی‌ها و درگیری‌ها در خلیج فارس خاتمه داد. در این میان، شیوخ عرب که از تجارت مروارید سود فراوانی کسب می‌کردند، با قرارداد صلح دائم موافقت نمودند. بدین ترتیب مهم‌ترین یافته این تحقیق تأثیر مستقیم تجارت مروارید بر شکل‌گیری قرارداد صلح دائم میان شیوخ عرب و بریتانیا بود که در نهایت به تسلط بریتانیا بر خلیج فارس و شکل‌گیری شیخ‌نشین‌ها در حاشیه جنوبی خلیج فارس منجر شد.

کلیدواژه‌ها: بریتانیا، تجارت مروارید، خلیج فارس، شیوخ عرب، صلح دریایی، قاجاریه.

ghafory.ziba@gmail.com
hhajianpour@yahoo.com

۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز، ایران
۲. دانشیار دانشگاه شیراز، ایران (نویسنده مسئول)



**مقدمه**

تجار بریتانیایی در عصر استعمار در پی تجارت به شرق وارد شدند. آن‌ها موفق شدند سرزمین هند را تصرف و تحت استعمار خویش درآورند. به واسطه سود سرشار استعمار هند برای بریتانیا، آن دولت به حمایت از کمپانی هند شرقی برخاست و سپس در نیمه دوم قرن ۱۸م/۱۲ق زمام امور سیاسی کمپانی را به دست گرفت و بدین طریق دولت بریتانیا به شرق قدم نهاد. نخستین هدف بریتانیا از ورود به شرق تجارت بود. در شرق از یک‌سو مواد خام ارزشمندی برای کارخانجات انگلیس وجود داشت و از سوی دیگر بازار خوبی برای محصولات آن‌ها بود. خلیج فارس یکی از نخستین مناطق مورد توجه تجار بریتانیایی پس از ورود به شرق بود. سرزمین‌های اطراف این آبراه کالاهای ارزشمند و مواد اولیه مهمی برای عرضه به تجار داشت. در این راستا تجار بریتانیا همواره تلاش داشتند موقعیت خود را در خلیج فارس حفظ کرده و آن را بهبود بخشند؛ از این رو تلاش در جهت کاهش رقبا در منطقه، کنترل تجارت منطقه، نفوذ در میان ساکنان سرزمین‌های اطراف خلیج فارس و مواردی از این قبیل، در رأس اهداف آن‌ها قرار گرفت. در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، مهم‌ترین کالای خلیج فارس مروارید بود. وجود منابع ارزشمند مروارید در این آبراه نظر بریتانیا را به شدت به خود جلب نمود. تجارت مروارید سود سرشاری را نصیب تجار بریتانیایی کرد. از این رو تلاش شد تا منطقه را برای تجارت این کالای ارزشمند امن سازند. با توجه به نکات یادشده، مسئله اساسی پژوهش پیش رو تأثیر تجارت مروارید بر شکل‌گیری سلسله قراردادهایی میان بریتانیا و شیوخ عرب در خلیج فارس است که در نهایت به عقد قرارداد صلح دائم میان طرفین در نیمه نخست عصر قاجار منجر شد و نتیجه آن سیطره بریتانیا بر خلیج فارس بود. در این راستا به واسطه اهمیت نقش تجارت مروارید در خلیج فارس، هدف پژوهش حاضر بررسی نقش تجارت مروارید بر شکل‌گیری قراردادهای صلح و در نهایت ایجاد صلح دائم میان بریتانیا و شیوخ عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس است. بر این اساس پژوهش حاضر با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای و اسنادی موجود، به دنبال پاسخگویی به این پرسش است: تجارت مروارید چه تأثیری بر ایجاد صلح دائم توسط بریتانیا در خلیج فارس داشت؟ به منظور روشن شدن این موضوع،

ضرورت دارد به‌اجمال به بسترهای ورود بریتانیا به خلیج‌فارس و نقش بریتانیا در تجارت مروارید در خلیج‌فارس پرداخته شود.

درخصوص پیشینه موضوع پژوهش، مقالاتی با موضوع توصیف وضعیت صید و تجارت مروارید در خلیج‌فارس در قرون مختلف تا عصر معاصر نگارش شده است؛ اما هیچ‌یک تأثیر این تجارت را بر شکل‌گیری صلح دائم در خلیج‌فارس بررسی نکرده‌اند. قاسمیان (۱۴۰۰) در مقاله «جایگاه صید و تجارت مروارید در همگرایی ساحل‌نشینان خلیج‌فارس در عصر قاجار» به تعامل ساکنان منطقه در زمینه صید و تجارت مروارید و سازوکارهای سنتی صید و تجارت آن پرداخته است ولی اشاره‌ای به مسئله ایجاد صلح در خلیج‌فارس ندارد. قیم و همکارانش (۱۳۹۵) در مقاله «تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج‌فارس دوران قاجار» به روند تجارت مروارید در سواحل شمالی و نیز نقش مروارید در اقتصاد سواحل شمالی در عصر قاجار پرداخته است اما تأثیر آن را بر ایجاد قراردادهای صلح موردتوجه قرار نمی‌دهد. مستوفی (۱۳۸۷) در مقاله «صید و تجارت مروارید در خلیج‌فارس در قرن نوزدهم میلادی» سازوکارهای صید و تجارت مروارید و نیز حضور تجار اروپایی در تجارت مروارید خلیج‌فارس از قرن ۱۶ تا ۱۹م را بررسی کرده است اما به تأثیر این تجارت بر ایجاد صلح نپرداخته است. علیجانی و شرفی (۱۴۰۰) در مقاله «واکاوی صید و فروش مروارید در خلیج‌فارس با تکیه بر متون جغرافیایی قرون سوم تا هشتم هجری» به سابقه صید و تجارت مروارید در خلیج‌فارس در قرون مذکور پرداخته است و دوره تاریخی موردنظر پژوهش حاضر را دربرنمی‌گیرد. طاهری (۱۳۹۸) نیز در کتاب «از مروارید تا نفت» به تاریخ تجارت مروارید و صید آن در خلیج‌فارس و ورود کشورهای اروپایی به عرصه تجارت مروارید سخن گفته است، اما در باب نقش تجارت مروارید در ایجاد صلح دائم توسط بریتانیا مطلبی ارائه نمی‌دهد. عالیشوندی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه «نقش بندرلنگه در تجارت خلیج‌فارس در دوره‌ی قاجار» به سیر شکل‌گیری بندرلنگه، وضعیت سیاسی و اقتصادی آن بندر و همچنین تأثیر آن بر رونق اقتصادی خلیج‌فارس در دوره قاجار پرداخته است، ولی اشاره‌ای به تأثیر تجارت مروارید بر شکل‌گیری قراردادهای صلح توسط بریتانیا ندارد. محمدی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه «تجارت و صنعت صید مروارید در خلیج‌فارس» به بررسی صنعت و تجارت صید مروارید از دوران باستان تا قرن ۲۰م پرداخته و تأثیر تجارت مروارید بر اقتصاد جوامع محلی و علل

افول این صنعت را بررسی کرده است؛ اما به قراردادهای صلح میان بریتانیا و شیوخ عرب و تأثیر تجارت مروارید بر وقایع مذکور اشاره‌ای ندارد. همچنین سهرابی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه «نقش شیلات در توسعه اقتصادی سواحل شمالی خلیج فارس از دوران قاجار تا سال ۱۳۹۰ ه.ش» به تجارت مروارید در عصر قاجار، صیدگاه‌ها، انواع مروارید و درآمد دولت قاجار از این تجارت پرداخته است، اما به مسئله پژوهش حاضر اشاره‌ای ندارد. اسمی‌زاده (۱۳۹۳) در پایان‌نامه «بررسی تجارت در حوزه خلیج فارس با تأکید بر سه کالای استراتژیکی (خرما، مروارید و ادویه) از قرون اولیه اسلام تا پایان فروپاشی صفویه» نیز به صید و تجارت مروارید در خلیج فارس پرداخته است اما دوره زمانی آن تا پایان صفویه است و دوره موردنظر پژوهش حاضر را پوشش نمی‌دهد.

بدین ترتیب وجه ممیزه پژوهش حاضر با دیگر پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه، تمرکز بر اهمیت و نقش تجارت مروارید در شکل‌گیری معاهدات آتش‌بس و درنهایت قرارداد صلح دائم در خلیج فارس است که از یکسو به برقراری امنیت برای تجارت مروارید منجر شد و از سوی دیگر به کنترل خلیج فارس و سرزمین‌های حاشیه جنوبی قرن ۱۹ و ۲۰ م/۱۳ و ۱۴ ق توسط بریتانیا منجر گردید.

۱- بسترهای ورود بریتانیا به خلیج فارس

خلیج فارس و دریای عمان محور ارتباطی میان قاره‌های آسیا در بخش جنوبی، شبه‌قاره هند، شرق و جنوب شرقی اروپا و آفریقا است. این ویژگی ژئوپلیتیک خاص امکان اتصال به سرزمین‌های بری و بحری را فراهم کرده و با این ویژگی اقیانوس هند، اقیانوس آرام، اقیانوس اطلس، دریای سرخ، دریای مدیترانه و دریای سیاه مرتبط می‌شوند (چمنکار، ۱۳۸۹: ۳). در این راستا خلیج فارس همواره موردتوجه قدرت‌های مختلف از جهت تجاری و سیاسی بوده است. یکی از این قدرت‌ها بریتانیا بود که ابتدا در پی تجارت به این حوزه وارد شد.

تجار بریتانیایی در قرن ۱۶ م/۱۰ ق به خلیج فارس وارد شدند. آن‌ها ابتدا پایگاه تجاری خود را در جاسک و سپس گمبرون یا بندرعباس تأسیس نمودند و درنهایت در سال ۱۷۶۳ م/ ۱۱۷۷ ق تجارتخانه انگلیس به بوشهر منتقل شد (فلور، ۱۳۸۹: ۱۷؛ Amin, 1967: 42-44).

از این پس با وجود مشکلات بسیار، بریتانیا این نمایندگی را به مدت یک‌صد و پنجاه سال حفظ کرده و آن بندر را به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه خود در خلیج فارس برگزید (غفوری، حاجیان‌پور، ۱۳۹۹: ۸۰).

در نیمه دوم قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹م دولت بریتانیا به‌تدریج حضور و نفوذ خود را در خلیج فارس گسترش داد. علل مختلفی بریتانیا را به اخذ این تصمیم مصمم نمود، که در رأس آن‌ها دو مسئله تجارت و حفظ سرزمین هندوستان قرار داشت. به‌طور کلی سیاست بریتانیا در شرق و خلیج فارس همواره پیوندی تنگاتنگ با منافع تجاری این کشور در منطقه خلیج فارس داشت. از سوی دیگر خلیج فارس یکی از مرزهای امپراتوری هند بریتانیا بود (مجتهدزاده، ۱۳۷۳: ۴۲ و ۱۳) و سیاستمداران بریتانیا همواره از خلیج فارس به‌عنوان دروازه هندوستان یاد می‌کردند. از این رو خلیج فارس یکی از منشأهای تهدید برای موقعیت بریتانیا در هند بود. براساس موقعیت استراتژیک خلیج فارس در ارتباط با هند، کشورهای فرانسه و روسیه در قرن ۱۸م/۱۲ق و ۱۹م/۱۳ق به‌منظور ضربه زدن به بریتانیا و سیطره بر هندوستان، این آبراه را مدنظر داشتند (یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران، بی‌تا: ۴۱-۴۰؛ نوایی، ۱۳۲۸: ۲۵-۲۴؛ پیو کارلوترنزیو، ۱۳۶۳: ۲۸-۲۷).

بدین ترتیب بریتانیا در جهت کنترل تجارت منطقه و حفظ هندوستان به‌تدریج بر نفوذ خود در خلیج فارس افزود و سپس با بهانه قرار دادن ایجاد ناآرامی توسط طوایف عرب ساکن در سواحل جنوبی در سال‌های پایانی قرن ۱۸م/۱۲ق، اقدام به استقرار نیروی دریایی در خلیج فارس نمود (لوتسکی، ۱۳۴۹: ۱۲۲-۱۲۱). از دیگر وقایعی که تجارت منطقه را تحت تأثیر قرار داد، دزدی دریایی بود. نیروهای قواسم در سودای سیطره بر خلیج فارس و نیز مقابله با بریتانیا که رقیب تجاری آن‌ها بود به کشتی‌های تجاری بریتانیا حمله می‌کردند. بریتانیا در ابتدا تلاش کرد با عقد قراردادهایی با اعراب به این وضعیت خاتمه دهد (Atchinson, 1909: 265-266)؛ اما این تلاش‌ها بی‌نتیجه بود (Lorimer, 1986: 1/ 379; Miles, 1966: 639-647) و کمی بعد حملات مجدداً از سر گرفته شد (نشات، ۱۳۴۴: ۲۱۸-۲۱۳)؛ بدین ترتیب در سال ۱۸۱۹م/ ۱۲۲۴ق نیروی دریایی بریتانیا در هندوستان در حمله‌ای گسترده، قواسم را سرکوب کرد (سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۶۳۵).

(Belgrave, 1972: 142) و در ژانویه ۱۸۲۰م/ ربیع‌الاول ۱۲۳۵ق شیوخ عرب را وادار به امضای قراردادی نمودند که به قرارداد صلح عمومی^۱ معروف شد (saldanha, 1986: 126). قرارداد صلح عمومی بستر ورود گسترده بریتانیا به خلیج فارس، شکل‌گیری قراردادهای آتش‌بس و سپس قرارداد صلح دائم و همچنین شکل‌گیری کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بود.

۲- نقش بریتانیا در تجارت مروارید خلیج فارس

سابقه صید و تجارت مروارید در خلیج فارس به دوران باستان می‌رسد؛ کشف آثار و زیورآلاتی از مروارید در تپه‌های باستانی ایران و همچنین در اشیا زینتی یافت شده در پاسارگاد و شوش حکایت از شناخت و احتمالاً صید آن در این دوران دارد (tallon, 1992: 242؛ هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۱۴۹). ایزیدور خاراکسی مورخ و جغرافیدان عصر اشکانی از صید مروارید در جزایر خلیج فارس سخن گفته است (خاراکسی، ۱۳۹۲: ۳۰-۲۹) در عصر ساسانیان و پس از ورود اسلام به ایران تا قرن ۱۹م نیز همچنان صید مروارید و تجارت آن از پیشه‌های مهم ساکنان سرزمین‌های اطراف خلیج فارس بود. طی قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹م/ ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ق و پیش از آن، مشهورترین مروارید جهان در اطراف جزایر خارک، بحرین و کیش صید می‌شد (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۵۱۰-۵۱۱؛ پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۵).

براساس گزارش‌ها، حدود ۸۰ درصد مروارید طبیعی و باکیفیت جهان تا قبل از سال ۱۹۶۰م/۱۳۳۹ش در آب‌های خلیج فارس به دست می‌آمد. تنها در سال ۱۷۹۰م/۱۲۰۵ق حجم صادرات مروارید خلیج فارس به بریتانیا بیش از پنجاه هزار پوند بود. در نیمه اول قرن ۱۸م/۱۲ق درآمد سالانه صید مروارید خلیج فارس بالغ بر ۲۴۰ هزار روپیه بود و طی قرن ۱۹م/۱۳ق تنها طی یک فصل، درآمد صید و تجارت مروارید، حدود ۴ میلیون روپیه بود (طاهری، ۱۳۸۰: ۴۰۶). این آمارها موجب توجه دولت ایران و تلاش برای دریافت عوارض از صادرات آن شد (ساکما، ۱۱۰۴۷۰-۲۴۰، ۱۹۱۱م، ۳-۲۲). مقایسه درآمد حاصل از فروش مروارید با درآمد نفت قابل توجه است؛ کل درآمد نفتی ایران در بازه زمانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰م

در حدود یک میلیون و سیصد هزار پوند بود و در میانه سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ این درآمد به حدود ۱۰ میلیون پوند رسید (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۳).

بحرین در سواحل جنوبی، کیش و بندرلنگه^۱ در سواحل شمالی از مهم‌ترین مراکز خریدوفروش مروارید در خلیج فارس بودند. درواقع بندرلنگه مهم‌ترین بازار خریدوفروش مروارید در خلیج فارس بود و حتی بازرگانان هندی نیز جهت خرید مروارید به لنگه می‌آمدند (گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیا...، ۱۳۷۶: ۲۳۱). در بازار مکاره بندرلنگه که جهت خریدوفروش مروارید برپا می‌شد، سالانه نزدیک به نیم میلیون لیره دادوستد صورت می‌گرفت (کرزن، ۱۳۴۷: ۱۵۳). همین امر بندرلنگه را به آبادترین و زیباترین بنادر خلیج فارس در عصر قاجار تبدیل کرده بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲: ۸۴).

لازم به ذکر است که سایر کشورهای اروپایی نظیر آلمان نیز در این سال‌ها در خلیج فارس در عرصه تجارت مروارید و صدف^۲ فعالیت داشتند (سدیدالسلطنه، ۱۳۴۲: ۶۵۵؛ زاده بوشهری، بی‌تا: ۱۳۶). حضور کشورهای رقیب در خلیج فارس و سهم شدن در تجارت پرسود این منطقه، یکی از انگیزه‌های مهم بریتانیا برای تبدیل خلیج فارس به حوزه نفوذ خود و عقد قراردادهای صلح و تحت تسلط گرفتن این منطقه بود.

۳- تجارت مروارید خلیج فارس و نقش آن در ایجاد قراردادهای صلح

بریتانیا طی قرن ۱۹م/۱۳ق تلاش نمود تمامی مناطق مرواریدخیز خلیج فارس شامل مناطق بندرعباس، بندرلنگه و حوزه اطراف آن که طی سال‌های مذکور در اجاره امام عمان قرار داشت (سپهر، ۱۳۵۳: ۱/ ۲۰۳-۲۰۲)، را تحت سیطره و کنترل قرار دهد (حبیبی و وثوقی، ۱۳۸۷: ۷۹)؛ در این راستا تلاش نمود با حمایت از اجاره بندرعباس توسط عمان، تمامی مناطق مذکور را تحت نظارت و کنترل خویش درآورد (خورموجی، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۷، ۱۳۶/۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۲۱۹/۲)؛ امام عمان که تا آن زمان خود را تابع دولت ایران

۱. بندرلنگه و بندرعباس در عصر قاجار در اجاره امام مسقط قرار داشتند.

۲. در صنعت دکمه‌سازی و اشیاء زینتی از آن استفاده می‌شد.

می‌دانست (حسینی فسایی، ۱۳۶۸: ۷۰۳/۱)، نیز روابط نزدیک و دوستانه‌ای با بریتانیا برقرار نموده بود. از این رو بریتانیا همواره از اجاره این حوزه توسط عمان حمایت کرده و بعدها با وجود تشنجات مکرر میان ایران و عمان بر سر اجاره بندرعباس و بندرلنگه و مناطق اطراف آن، بریتانیا به میانجی‌گری پرداخته و تلاش نمود اجاره آن مناطق را برای عمان تمدید و تأیید نماید (هنت، ۱۳۳۷: ۵۸-۵۹). از سوی دیگر بریتانیا طی قراردادهای صلح عمومی تلاش نمود، بحرین یکی دیگر از مناطق مهم خرید و تجارت مروارید را تحت تسلط خود بگیرد. بریتانیا با چنین اعمالی تلاش کرد خلیج فارس را به دریایی انگلیسی تبدیل کرده و تمامی مراکز حساس سیاسی-اقتصادی آن را تحت کنترل قرار دهد.

به واسطه موقعیت ویژه بحرین در صید و تجارت مروارید، این سرزمین همواره مورد توجه سایر اقوام و قبایل خلیج فارس قرار داشت. در این راستا نه تنها دولت‌های ایران و عثمانی، بلکه امام مسقط نیز چشم طمع به بحرین داشته و چندین بار تلاش نمود با تصرف بحرین بر این منابع مروارید آن سرزمین دست یابد. به طور مثال در پی مقدمه‌چینی عمان برای حمله به بحرین در پایان دهه دوم قرن ۱۹م/۱۳ق، امیر بحرین براساس قرارداد صلح عمومی، از نمایندگی مقیم بریتانیا در خلیج فارس درخواست کمک کرد (Saldanha, 1986: 174/2)، اما وی درگیری‌های مذکور را امری خارج از مواد عهدنامه دانست و از مداخله امتناع نمود (لوریمر، ۱۳۸۸: ۱۷۸). دستورالعمل دولت بمبئی که در پی این وقایع خطاب به نماینده بریتانیا در خلیج فارس صادر شده است، حاکی از اهمیت تجارت مروارید برای آن دولت و تنظیم سیاست‌های خود در خلیج فارس در راستای آن است:

«هنوز مطلوب آن است که از هرگونه دخالت در تمامی جنگ‌ها و هر جنگی که از علل مرتبط با راهزنی نشأت نمی‌گیرد، اجتناب ورزیم؛ ... درعین حال که شما بیشترین احتیاط‌ها و مراقبت‌ها را همچنان به کار می‌برید، تا هیچ‌گونه تضمینی ندهید یا دولت [بریتانیا] را متعهد و درگیر نسازید، باید از هر فرصتی برای یادآوری به شیوخ مختلف در مورد تمایل ما به ادامه روابط صلح‌آمیز آن‌ها با یکدیگر استفاده کنید ... سواحل مروارید نباید در طول فصل صید مروارید صحنه جنگ هیچ‌کدام از شیوخ عرب باشد و طرفی که با شروع حمله از این قاعده تخطی ورزد، باید با او به مثابه یک راهزن دریایی برخورد شود» (Saldanha, 1986: 2/ 172-173).

۱.۳. قرارداد آتش‌بس

طی سال‌های دهه دوم و سوم قرن ۱۹م/۱۳ق در خلیج فارس ناامنی‌های متعددی پدیدار شد. در سال ۱۸۳۱م/۱۲۴۷ق میان حکمران صحار و شیخ عجمان درگیری‌هایی روی داد. دو طرف در دریا به کشتی‌های یکدیگر حمله می‌کردند؛ در این میان تعدادی از کشتی‌های بی‌طرف نیز مورد حمله طرفین قرار گرفتند (لوریمر، ۱۳۸۸: ۱۷۵)؛ در همان سال قواسم به سواحل ایران حمله برده و برخی کشتی‌های ایرانی را در دریا تصرف کردند (Lorimer, 1986: 1/ 681). در سال ۱۸۳۲م/۱۲۴۸ق دزدانی از اهل شارجه به کشتی‌های تجاری بریتانیا حمله کردند؛ در سال ۱۸۳۳م/۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ق قواسم به برخی کشتی‌ها و اموال مردم و تجار حمله کردند (Lorimer, 1986: 1/682). در سال ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۵م/۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ق نیز میان شیخ شارجه و شیخ ابوظبی به‌منظور سیادت بر منطقه درگیری روی داد (Saldanha, 1986: 2/ 190)؛ سپس در سال ۱۸۳۴م/۱۲۵۱ق شیخ شارجه به منطقه باطنه حمله برد. در این میان تعدادی کشتی دزدیده شد و به کشتی‌های عمان نیز حمله شد (Lorimer, 1986: 1/ 684)؛ قبایل ابوفلاس و بنی‌یاس نیز در سال ۱۸۳۴م/۱۲۴۹ق به دزدی دریایی مبادرت کرده و بنی‌یاس با اعمال خشونت به دزدی، غارت و قتل‌عام خدمه کشتی‌ها پرداخت. بنابراین نماینده بریتانیا در خلیج فارس به همراه ناوگان نظامی وارد عمل شد و پس از پنج ماه بالاخره موفق به سرکوب بنی‌یاس شد (لوریمر، ۱۳۸۸: ۱۷۵).

ناامنی‌های خلیج فارس طی سال‌های دهه دوم و سوم قرن ۱۹م/۱۳ق از یکسو به تجارت و اقتصاد منطقه آسیب جدی زد و از سوی دیگر به مقامات بریتانیا نشان داد که قرارداد ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق در عمل موفق به پایان دادن به جنگ‌ها و درگیری‌های متداول میان قبایل عرب منطقه نشده است. طی سال‌های ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۵م/۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ق تجارت و صید مروارید که یکی از مهم‌ترین راه‌های امرارمعاش اعراب بود، زیان فراوانی دید. بدین ترتیب شیوخ منطقه که به‌شدت به تجارت مروارید وابسته بودند و سود فراوانی از آن به دست می‌آوردند، همچون بریتانیا نیاز به قوانین محدودکننده بیشتری را در فصل صید مروارید احساس می‌نمودند. از سوی دیگر بریتانیا نیز براساس ماده چهارم قرارداد سال ۱۸۲۰م/۱۲۳۵ق تلاش کرد، وارد عمل شود و نسبت به پیشگیری از درگیری‌ها در دریا

اقدام کند؛ بنابراین کاپیتان سموئل هنل^۱ دستیار نماینده سیاسی پس از سرکوب بنی‌یاس، از فرصت استفاده نمود و برخی شیوخ را برای گردهمایی و مشورت به باسعیدو^۲ دعوت نمود، تا در باب یک آتش‌بس دریایی در طول فصل صید مروارید تصمیم‌گیری شود؛ این پیشنهاد موردپذیرش شیوخ قرار گرفت. درواقع تجارت مروارید برای شیوخ و بازرگانان عرب و غیرعرب حوزه خلیج فارس چنان اهمیت داشت که آن‌ها به یکی از حکام هند پیشنهاد داده بودند که ناوگان خود را برای محافظت از مخازن مروارید و کشتی‌های صید مروارید در برابر ۲۰ دلار ماریاترا برای هر کشتی به خلیج فارس ارسال نماید (Onley, 2004: 43).

اگرچه منابع بریتانیا تلاش دارند عقد آتش‌بس‌های دریایی را تنها به خواست شیوخ و حکام عرب نشان دهند، اما آتش‌بس خواسته‌ای دوطرفه بود. بی‌تردید تجارت پرسود مروارید یکی از ارکان اساسی تجارت بریتانیا در خلیج فارس بود، اما این تجارت به واسطه جنگ‌ها و درگیری‌های اعراب طی فصل صید مروارید، دچار وقفه و آسیب جدی شده بود؛ بنابراین لازم بود تمهیدی جدی برای مقابله با این مشکل اندیشیده شود. ازاین‌رو نماینده سیاسی با زیرکی طرح آتش‌بس را ارائه داد و از آنجاکه شیوخ عرب از تجارت مروارید سود خوبی به دست می‌آوردند، با این طرح موافقت کردند.

از این‌رو سندی توسط هنل تنظیم و برای شیوخ ارسال شد. در توافق مذکور تلاش شده بود، حقوق سایر گروه‌ها و طوایف در نظر گرفته شود و تنها برای ادامه صید مروارید محدودیت قائل شود؛ با موافقت شیوخ با مواد سند ارسالی، در ۲۱ اوت ۱۸۳۵م/ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۵۱ق شیوخ شارجه، دبی، عجمان و ابوظبی به یک جلسه رسمی در بوشهر دعوت شدند. قرارداد مذکور توسط (و یا به نمایندگی از) سلطان بن صقر شیخ قواسم، شخبوط پدر و نماینده تام‌الاختیار شیخ خلیفه حاکم بنی‌یاس، عبید بن سعد حاکم قبیله ابوفلاسه و راشد بن حمید شیخ عجمان امضا شد. براساس این قرارداد از ۲۱ مه تا ۲۱ نوامبر ۱۸۳۵م/ صفر تا شعبان ۱۲۵۱ق (اردیبهشت تا آبان) یک آتش‌بس غیرقابل‌نقض، عمدتاً

1. Captain Samuel Hennel

دستیار نماینده سیاسی در سالهای ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۵م/ ۱۲۴۱ تا ۱۲۵۱ق و مجدداً در سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۸م/ ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۴ق و رزیدنت در سالهای ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲م/ ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۹ق

۲. پایگاه بریتانیا در جزیره قشم

اطراف آب‌های بحرین و قطر صورت گرفت. علاوه بر این، طی این قرارداد میان هنل و طوایف عرب توافق شد، که بریتانیا در اختلافات عشیره‌ای در خشکی هرگز داخل نخواهد شد و در مقابل حکام عرب حق هرگونه اقدام تلافی‌جویانه در صورت بروز تجاوز و درگیری را نخواهند داشت و ملزم خواهند بود جریان حادثه را به نماینده سیاسی بریتانیا در بوشهر و یا مقامات نظامی دریایی بریتانیا در خلیج فارس گزارش دهند؛ از سوی دیگر هنل به شیوخ عرب اخطار نمود، هرگونه نقض مقررات ترک مخاصمه در فصل صید مروارید برابر با نقض مقررات مربوط به چپاول در دریا است و با فرد خاطی برابر با همان مقررات رفتار خواهد شد (Lorimer, 1986: 1/ 695). بدین‌ترتیب نخستین قرارداد آتش‌بس با پیشنهاد نمایندگی بریتانیا در خلیج فارس و استقبال شیوخ عرب منعقد گردید.

هنگامی که در آوریل ۱۸۳۶م/محررم ۱۲۵۲ق زمان تمدید سالانه قرارداد آتش‌بس فرارسید، نماینده بریتانیا متوجه شد که تمدید آن با رضایت خاطر شیوخ همراه است (Onley, 2004: 73). در سپتامبر ۱۸۳۶م/جمادی‌الآخر ۱۲۵۲ق، تنها شانزده ماه پس از انعقاد نخستین قرارداد دریایی، مفاد آن را بنا به پیشنهاد شیخ سلطان بن صقر القاسمی در شارجه از تحریم نیروی دریایی در فصل صید مروارید به تحریم تمامی جنگ‌افزارهای دریایی، فراتر از زمان صید مروارید گسترش دادند. اما دستیار نماینده سیاسی، سرگرد جیمز موریسون^۱ این پیشنهاد را رد کرد؛ موریسون دلیل این حرکت را کمبود نیروی کافی برای دائمی ساختن این آتش‌بس عنوان نمود. دولت بریتانیا نیز متقاعد شده بود که تا زمانی که تحریم جنگ‌افزارهای دریایی در طول فصل صید مروارید ادامه دارد، این حکام تمامی جنگ و نزاع‌های خود را برای بعد از این فصل نگه می‌دارند، و آن‌ها از اینکه مشکلاتشان را به تعویق می‌اندازند یا به حالت تعلیق درمی‌آورند، رضایت دارند؛ چراکه دیگر قدرت و تصمیم‌گیری با آن‌ها خواهد بود که پس از اتمام فصل این نزاع‌های را دنبال کنند و بروز بدهند یا نه؛ اما اگر این تحریم در تمام طول سال جریان می‌یافت، موقعیت قبلی تأمین نمی‌شد. ساموئل هنل در سال ۱۸۳۰م/۱۲۴۶ق این مسئله را چنین توضیح داده است:

«حکام نمی‌توانستند حس کینه‌جویی، نفرت یا اختلافات عمیقی که منجر به بی‌اعتباری

1. James Murison

آن‌ها شده بود و آبروی آن‌ها را خدشه دارد کرده بود، را فراموش کنند. بنابراین حملات علیه یکدیگر و دفاع امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شد و چنین به نظر می‌رسید که قادر است موجبات اولیه مذاکرات صلح را در خود حل کند» (Onley, 2004: 73).

پس از پایان نخستین دوره آتش‌بس دریایی، در ۱۳ آوریل ۱۸۳۶م/ ۲۶ ذی‌حجه ۱۲۵۱ق با نظارت سرهنگ موریسون، آتش‌بس به مدت هشت ماه دیگر تمدید شد. سپس با رضایت سایر حکام و شیوخ طوایف، در ۱۵ آوریل ۱۸۳۷م/ ۹ محرم ۱۲۵۳ق مجدداً صلح مذکور به مدت ۸ ماه دیگر تمدید گردید (Lorimer, 1986: 1/ 696).

۲.۳. قرارداد آتش‌بس ده‌ساله

پس از عقد قراردادهای آتش‌بس سالانه، در سال ۱۸۴۳م/ ۱۲۵۹ق میان نماینده سیاسی و شیوخ عرب بر سر یک دوره آتش‌بس ده‌ساله اتفاق نظر حاصل شد. اگرچه درگیری‌های مکرر طوایف قاسمی و بنی‌یاس تمامی نداشته و هر گروه برای خود طرفدارانی دست‌وپا کرده و مدام برعلیه یکدیگر اقدام به تاخت‌وتاز می‌نمودند، اما از آنجاکه صید مروارید در گرو برقراری صلح در دریاها بود، سلطان بن صقر این منفعت را به خشونت ترجیح داد و تاخت‌وتازهای بنی‌یاس را بی‌جواب گذاشت. بدین ترتیب زمینه‌های انتقام‌جویی روزبه‌روز کمتر شد، تا اینکه در سال ۱۸۴۳م/ ۱۲۵۹ق بر سر قرارداد آتش‌بس ده‌ساله توافق شد و هنل اقدام به عقد قرارداد با اعراب نمود (Lorimer, 1986: 1/ 696-697). در این راستا هنل از شیوخ متصالح خواست از جنگ دریایی و غارت اموال کسانی که قرارداد مذکور را امضا ننموده‌اند، نیز خودداری شود؛ زیرا مهم‌ترین هدف در این قرارداد جلوگیری از دزدی دریایی است. پس از این توافق، یگان‌های شناور نیروی دریایی هندوستان هر ساله در فصل صید مروارید، به محل‌های صید مروارید آمده و به گشت‌زنی و مراقبت پرداخته و از بروز هرگونه اختلال و درگیری ممانعت می‌نمودند (هاولی، ۱۳۷۷: ۲۰۰-۱۹۹).

ستوان کمبل (دستیار نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در برهه مذکور) در باب اهمیت قرارداد آتش‌بس ده‌ساله چنین توضیح داده است: مفاد صلح همان‌قدر که برای ما مهم است برای طرفین قرارداد (منظور شیوخ امضاکننده قرارداد آتش‌بس) مهم تلقی شده و

آن‌ها در مناطق تحت حاکمیت خود حاضرند مشتاقانه این قرارداد را مجدداً به مدت ده سال یا حتی به مدت بیشتر تمدید نمایند (Onley, 2004: 73). جی.بی. کلی در تفسیر این قرارداد چنین نوشته شده است:

«... شیوخ به این نتیجه رسیدند که این قرارداد را تا ۱۰ سال تمدید کنند؛ این خود نشان‌دهنده تغییرات زیادی بود که در میان اعراب رخ داده و چهره آن‌ها را دگرگون کرده بود. آن‌ها گامی جلوتر هم برداشته بودند و کسی را که صلح را برهم می‌زد، پیش از آنکه به نماینده سیاسی تحویل دهند، خود تنبیه می‌کردند» (Kelly, 1986: 369).

درنهایت تجارت و سود حاصل از تجارت مروارید موجب شد شیوخ به ترک مخاصمات و درگیری‌ها راضی شوند و این نشان‌دهنده تحولی بزرگ در نگرش اعراب بود. اهمیت تجارت پرسود مروارید برای بریتانیا و شیوخ عرب آن‌ها را به اخذ تصمیمی مهم و سرنوشت‌ساز راضی ساخت. تجارت همواره یکی از دلایل اصلی حضور بریتانیا در خلیج فارس طی قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹م/۱۱، ۱۲ و ۱۳ق بود. از این رو یکی از علل تلاش‌های بریتانیا برای کنترل این حوزه، سود سرشار تجارت این منطقه بود؛ تجارت مروارید نیز یکی از مهم‌ترین ارکان تجارت خلیج فارس در قرون مذکور بود. بدین ترتیب سود تجارت مروارید منجر به در پیش گرفتن یک برنامه حساب‌شده توسط نماینده سیاسی بریتانیا برای تحت کنترل گرفتن مناطق صید و فروش آن و جلوگیری از نزاع در مناطق و فصل صید مروارید شد؛ از سوی دیگر، درآمد بالای این تجارت شیوخ عرب را نیز وادار به پذیرش صلح و آتش‌بس نمود. هرچند نباید هرگز قدرت نماینده سیاسی و امکانات نظامی وی را در پذیرش این امر از سوی شیوخ عرب نادیده گرفت.

۳.۳. قرارداد صلح دائم

پس از پایان یافتن دوران ده‌ساله آتش‌بس سال ۱۸۴۳م/۱۲۵۹ق با تلاش‌های آرنولد کمبل^۱ نماینده سیاسی وقت بریتانیا در خلیج فارس، صلح دریایی دائمی در خلیج فارس شکل

۱. سر آرنولد کمبل که از سال ۱۸۴۱م تا سال ۱۲۵۷ق تا سال ۱۸۵۲م/۱۲۶۸ق در بوشهر با عنوان دستیار ستوان ساموئل هنل خدمت کرده بود در سال ۱۸۵۲م/۱۲۶۸ق با خروج هنل از بوشهر، به‌عنوان نماینده سیاسی خلیج فارس منصوب گردید (Lorimer, 1986: 12/2673-2675).

گرفت. او با شیوخ مذاکراتی در باب تمدید قرارداد صلح و یا آتش‌بس دائمی انجام داد. براساس نامه ارسالی کمبل در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۲م/ ۱ ذی‌الحجه ۱۲۶۸ق به بمبئی، شیوخ عجمان، دبئی، ابوظبی و رأس‌الخیمه همگی خواستار تمدید قراردادهای سابق و حتی برقراری صلح دائم بودند (Saldanha, 1986: 2/ 240).

براساس موافقت شیوخ با تمدید آتش‌بس و نیز موافقت با برقراری صلح دائم در ابتدای مه ۱۸۵۳م/ رجب ۱۲۶۹ق نماینده سیاسی از پایگاه دریایی باسعیدو به سمت شیخ‌نشین‌ها حرکت نمود. وی به دیدار سلطان بن صقر در شارجه، سعید بن بویه^۱ در دبئی، سعید بن تهنون در ابوظبی، و سپس حکمران عجمان و ام‌القوین رفت. همه افراد مذکور با اهداف و نظرات کمبل موافقت کردند؛ با اینکه به نظر می‌رسید به‌واسطه درگیری‌های قدیمی میان اعراب، سیاست مذکور به مشکلاتی برخورد کند، اما مزایای صلح پایدار در دریا، موجب جلب نظر مثبت شیوخ شده و حتی رویارویی‌های قدیمی نیز که از سوی شیوخ قوی‌تر (شیوخ شارجه و ابوظبی) انتظار می‌رفت، مشاهده نشد. از سوی دیگر به شیخ شارجه اطمینان داده شد که امضای قرارداد جدید، وی را از دفاع کردن در برابر مستملکات دریایی خود در خلیج عمان به‌وسیله ادوات دریایی در برابر امام مسقط باز نخواهد داشت (Lorimer, 1986: 1/719). بدین‌ترتیب قراردادی به شرح زیر توسط نماینده بریتانیا در بوشهر تنظیم شد و در فاصله از ۴ تا ۹ می/ ۲۵ تا ۳۰ رجب ۱۸۵۳م/ ۱۲۶۹ق توسط شیوخ مذکور به امضا رسید:

«ما به نام‌های شیخ سلطان بن صقر حاکم راس‌الخیمه، شیخ سعید بن تهنون حاکم ابوظبی، شیخ سعید بن بویه حاکم دبئی، شیخ حمید بن راشد حاکم عجمان و شیخ عبدالله بن راشد حاکم ام‌القوین که مهر تأیید بر این قرارداد زده‌ایم، سالیان متمادی از مزایای صلح در دریاها که با میانجی‌گری نماینده سیاسی خلیج فارس بسته شده بود، سود برده‌ایم که به‌دفعات مکرر نیز تمدید شده است و تأثیر این قرارداد در ناکامی دشمنان ما در دریا بسیار مشهود است، که در گذشته امنیت به‌وسیله عوامل ما به هنگام صید مروارید را بر هم می‌زدند. به‌موجب این [قرارداد] ما و جانشینانمان با این قرارداد صلح دائمی با شرایط زیر موافقت می‌کنیم:

1. Saeed Bin Butye

- از امروز ۴ می ۱۸۵۳م / ۲۵ رجب ۱۲۶۹ق هیچ‌گونه نزاعی بین عوامل ما در دریا وجود نباید داشته باشد و این امر در مورد جانشینان ما نیز صدق می‌کند.

- در صورتی که هریک از عوامل و وابستگان ما هرگونه اقدام خشونت‌آمیز بر علیه عوامل و اموال طرفین این قرارداد انجام دهند، فرد خاطی به سرعت تنبیه و غرامت کامل از او گرفته خواهد شد.

- در صورت ایجاد هرگونه نزاع دریایی توسط امضاکنندگان این قرارداد، اقدام تلافی‌جویانه انجام نخواهد شد، بلکه مراتب به نماینده سیاسی خلیج فارس یا صاحب‌منصب نظامی انگلیسی مستقر در باسعیدو، برای انجام اقدامات ضروری اطلاع داده خواهند شد. علاوه بر این ما توافق می‌کنیم که دولت انگلیس برای حفظ صلح و اجرای قرارداد ناظر بر ما باشد و پروردگار بر این امر گواه است» (Saldanha, 1986: 2/ 244-245).

بنابراین قرارداد صلح دائمی با تأکید بر عدم‌مداخله بریتانیا در درگیری‌های موجود میان اعراب در خشکی، منعقد گردید (Lorimer, 1986: 1/719). پس از عقد قرارداد صلح ۱۲۶۹م/۱۸۵۳ق، نام سواحل شیخ‌نشین جنوب خلیج فارس که توسط بریتانیا سواحل دزدان دریایی خوانده می‌شد، به ساحل متصالحه عمان^۱ تغییر نام یافت (ستاندیش، ۱۳۸۳: ۲۰۱). این قرارداد نشانه پیروزی سیاست بریتانیا در خلیج فارس بود. پس از نزدیک به نیم‌قرن دیپلماسی صبورانه و استفاده از لوازم تهدید، ارباب و فشار، بریتانیا موفق شد از طریق نفوذ، حمایت، تحریک و انواع روش‌ها به صلحی پایدار به خواسته شیوخ دست یابد، که اگر تلاش می‌شد با نیروی قهریه چنین صلحی به شیوخ عرب تحمیل شود، بی‌تردید هزینه بسیار و تمردهای بی‌پایان به همراه داشت. درواقع حضور مستمر و نزدیک نماینده مقیم بریتانیا در خلیج فارس، چنین دستاورد مهمی را برای بریتانیا فراهم آورد.

بدین ترتیب پس از سی‌وسه سال تلاش بی‌وقفه و برنامه‌ریزی‌شده، بریتانیا موفق شد به آنچه که بیش از هر چیز حضور جدی و طولانی‌مدت بریتانیا را در خلیج فارس باعث شده بود، خاتمه دهد. بی‌تردید درگیری‌ها و دزدی‌های دریایی نه‌تنها موجبات ناامنی مسیرهای تجاری را فراهم می‌آورد، بلکه باعث سوءاستفاده رقبای بریتانیا و نفوذ در حوزه خلیج فارس را

ایجاد می‌کرد. از این‌رو مقابله با نبردهای دریایی میان اعراب و نیز خاتمه دادن به دزدی دریایی در رأس کار نماینده سیاسی بریتانیا قرار گرفت. این دستاورد مهم، به‌ویژه برای تجارت بریتانیا در حوزه مروارید خلیج فارس، اهمیت شایانی داشت.

بریتانیا به‌منظور پیشبرد اهداف خود در این زمینه، ترکیبی از دیپلماسی، تهدید و حضور نظامی برای کنترل منطقه و برقراری صلح به کار برد. نمایندگان سیاسی بریتانیا نقش مهمی در این فرایند داشتند. این نمایندگان توانستند با استفاده از قدرت نظامی و نفوذ دیپلماتیک، شیوخ عرب را متقاعد کنند که صلح و امنیت دریایی به نفع همه نیروهای فعال در این حوزه است.

از سوی دیگر صلح دائم تأثیرات و پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مهمی برای بریتانیا و شیوخ عرب به همراه داشت. از جهت اقتصادی این قرارداد موجب تقویت تجارت مروارید شد. بروز اخلال در تجارت مروارید نه‌تنها تجارت بریتانی، بلکه زندگی ساکنان محلی که از این طریق امرارمعاش می‌کردند را نیز به‌شدت تحت تأثیر قرار داده بود. بنابراین با پایان دادن به دزدی دریایی و ناآرامی‌ها، از‌نظر اقتصادی آرامش و امنیت برقرار شد. این هدف که از هنگام عقد قرارداد صلح عمومی مدنظر بریتانیا بود، درنهایت در پی انعقاد قرارداد صلح دائمی به دست آمد.

از جهت اجتماعی نیز تجارت مروارید و سپس قراردادهای صلح، تأثیرات و پیامدهایی برای اعراب و بریتانیا به همراه داشت. پذیرش صلح توسط شیوخ عرب نشان‌دهنده تغییرات مهمی در رفتار و نگرش آن‌ها بود. جنگ و ستیز و انتقام‌جویی از ویژگی‌های مهم اعراب تا دوره مذکور بود، اما تلاش‌های بریتانیا و سود حاصل از تجارت مروارید، موجب بروز تغییراتی مهم در خوی و خصلت اعراب شده و با ترجیح منافع اقتصادی بر پیگیری نزاع و انتقام‌جویی، به‌سوی ترک منازعات و ایجاد صلح گام برداشتند. این تغییرات ناشی از درک اهمیت اقتصادی صید مروارید و منافع صلح بود؛ علاوه بر این مسئله ممانعت تجارت برده یکی از مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی قرارداد صلح عمومی بود. تجارت برده از دیرباز میان سرزمین آفریقا و خلیج فارس صورت می‌گرفت و بردگان عضوی از حیات اجتماعی جوامع ایران و عثمانی به‌ویژه ساکنان سواحل خلیج فارس بودند. اما بریتانیا به علل مختلفی در پی

ممانعت از تجارت مذکور برآمد. اگرچه در قرارداد صلح عمومی ۱۸۲۰م بر موضوع ممانعت از تجارت برده توسط اعراب تأکید شده بود، اما این بند از قرارداد مذکور تا زمان عقد قرارداد صلح دائم معلق مانده بود؛ و به‌محض انعقاد قرارداد صلح دائم، نمایندگان سیاسی بریتانیا شیوخ عرب را وادار نمودند که از تجارت برده دست بردارند و دولت‌های ایران و عثمانی را نیز با اعمال فشار، وادار به همکاری نمودند (Kelly, 1968: 411-414؛ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، ۱۲۶۲-۳۸، ۲؛ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، ۱۲۶۲-۱۷۹، ۵ شعبان ۱۲۶۶، ۱؛ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، مکاتبات ۱۲۶۹-۱۲۶۳ق، ۲ و ۴)^۱ از سوی دیگر قبایل عرب حواشی جنوبی خلیج فارس که تا زمان مذکور جزئی از جامعه ایران تلقی می‌شدند، به‌تدریج تحت تأثیر ارتباط با بریتانیا، تحت حمایت و همراهی نیروهای بریتانیا تلاش کردند هویتی مستقل از ایران برای خود ایجاد کنند. بدین ترتیب این قرارداد در حیات اجتماعی سرزمین‌های اطراف خلیج فارس تأثیرات مهمی برجای گذاشت.

از جهت سیاسی نیز نه‌تنها بریتانیا بلکه جوامع محلی نیز به‌شدت تحت‌تأثیر قرارداد صلح دائم واقع شدند. در پی عقد قراردادهای مختلف میان شیوخ عرب و بریتانیا و درنهایت قرارداد صلح دائم، ارتباطی نزدیک و مستقیم میان شیوخ عرب و بریتانیا برقرار شد. این ارتباط نزدیک، موقعیت سیاسی شیوخ عرب را تثبیت نمود و قدرت سیاسی آن‌ها را نه‌تنها در مقابل رقبای محلی افزایش داد، بلکه قدرت آن‌ها نیز در مقابل ایران افزایش یافت. این روند به‌تدریج به شکل‌گیری واحدهای مستقل سیاسی توسط شیوخ عرب امضاکننده قرارداد صلح دائم در سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس (که تا آن زمان در حوزه اقتدار دولت ایران و گاه عثمانی قرار داشتند) منجر گردید. قرارداد صلح دائم برای بریتانیا نیز پیامدهای سیاسی ارزشمندی به همراه داشت؛ گسترش حضور و تثبیت نفوذ و اقتدار بریتانیا در خلیج فارس از مهم‌ترین پیامدهای این قرارداد برای بریتانیا بود. بریتانیا از یکسو شیوخ را از برقراری ارتباط با سایر قدرت‌های منطقه و همچنین قدرت‌های اروپایی بر حذر داشت و از سوی دیگر آن‌ها را در مقابل سایر قدرت‌ها و دشمنان داخلی و خارجی حمایت نمود. این وضعیت به وابستگی

۱. همچنین رجوع کنید به: کلی، جان بارت، ریکس، توماس. ام (۱۳۸۳). *اعراب و تجارت برده در دریای پارس: ۱۸۴۸-۱۸۰۰*، مترجم حسن زنگنه، شیراز: نوید شیراز.



شیوخ عرب به بریتانیا و در نهایت تحت‌الحمایه شدن سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس منجر شد. علاوه بر این موقعیت بریتانیا نیز در شرق یعنی در خلیج فارس، سرزمین هند و اقیانوس هند تثبیت گردید و این امر دست دشمنان بریتانیا را از این سرزمین کوتاه نمود.

نتیجه

به واسطه اهمیت تجارت در حوزه خلیج فارس، یکی از مهم‌ترین اهداف بریتانیا در خلیج فارس مقابله با خشونت و درگیری به منظور تأمین امنیت لازم برای برقراری تجارت در این حوزه بود. از سوی دیگر ناآرامی‌ها، نظارت بر حوزه خلیج فارس و سواحل اطراف را مشکل می‌ساخت. از این رو یکی از نخستین اهداف و برنامه‌های بریتانیا در خلیج فارس مقابله با دزدی دریایی، درگیری‌ها و نبردهای قبایل عرب بود. درواقع یکی از مهم‌ترین عللی که بریتانیا قصد داشت به نبردها و درگیری‌ها در حوزه خلیج فارس خاتمه دهد، مسئله صید و تجارت مروارید بود. سود سرشار آن باعث می‌شد هر قدرتی تلاش کند کنترل تجارت آن را به دست گیرد اما ناآرامی‌ها و خشونت‌های مکرر در سده‌های ۱۸ و ۱۹م/۱۲ و ۱۳ ق صید و تجارت مروارید را مختل نموده بود. در این راستا بریتانیا در خلیج فارس به منظور جریان یافتن تجارت مروارید، دست به ابتکار زده و اقدام به عقد قراردادهای آتش‌بس موقت تنها در فصل صید مروارید نمود. سود سرشار تجارت مروارید برای اعراب باعث شد آن‌ها نیز خواستار آتش‌بس طی این دوره شوند. قراردادهای آتش‌بس چندین سال طی دوران صید مروارید تمدید شدند و با افزایش نفوذ نماینده بریتانیا در خلیج فارس و نیز حضور پررنگ نیروی دریایی بریتانیا که بر قدرت و اعمال نفوذ بریتانیا می‌افزود، دوران آتش‌بس، طولانی‌تر شد. ابتدا دوران آتش‌بس‌ها حدود هشت ماه، سپس یک سال و پس از آن به مدت ۱۰ سال تمدید شد و در نهایت در سال ۱۸۵۳م/۱۲۶۹ ق قرارداد آتش‌بس به صلح دائم دریایی تبدیل گردید. اگرچه طی سال‌های اولیه آتش‌بس، بریتانیا عقیده داشت خوی جنگجوی عرب و نیز کینه‌های قدیمی مانع از عقد صلح دائمی خواهد شد، اما سود سرشار تجارت مروارید تأثیر مهمی در پذیرش صلح دائم از سوی اعراب داشت. در دوران آتش‌بس در فصول صید مروارید، نیروی دریایی هند بریتانیا به منظور حفاظت از آتش‌بس در آب‌های خلیج فارس، به‌صورت دائم مشغول به گشت‌زنی بوده و با هرگونه نافرمانی از مفاد قرارداد مقابله می‌شد.

شیوخ با امضای قراردادهای آتش‌بس به‌تدریج از حوزه اقتدار و نفوذ خود کاسته و بر اقتدار و قدرت بریتانیا افزودن؛ از آن پس دزدی‌های دریایی و ناامنی‌ها و هرگونه رفتار مخالف با نظم موردنظر بریتانیا با حمله نظامی ناوگان دریایی بریتانیا مواجه می‌شد.

صلح دائم تأثیرات و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مهمی در پی داشت. از جهت اقتصادی، گسترش تجارت مروارید که نه‌تنها یکی از اهداف مهم بریتانیا از حضور در خلیج فارس بود، بلکه ممر معاش ساکنان حواشی خلیج فارس در بازه زمانی مذکور نیز بود، تأمین شد. از جهت اجتماعی نیز از یکسو تغییراتی در رفتار و خوی خصلت اعراب ایجاد نمود و از سوی دیگر به دخالت بریتانیا در خریدوفروش برده به‌عنوان یکی از اعضا و ارکان سواحل و جامعه عصر موردنظر منجر شد و از جهت سیاسی نیز تسلط بریتانیا بر خلیج فارس، برقراری ارتباط مستقیم و نزدیک بریتانیا با شیوخ عرب حاشیه جنوبی این آبراه، افزایش حوزه اقتدار و تثبیت موقعیت شیوخ عرب مذکور، از تبعات سیاسی قرارداد صلح دائم بود که درنهایت به شکل‌گیری شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس منجر شد. بنابراین شاید بیش از تمام علایق و برنامه‌های بریتانیا در خلیج فارس، این تجارت مروارید بود که درنهایت باعث شد بریتانیا به هدف مهم خویش در خلیج فارس دست یافته و کنترل حوزه خلیج فارس را به دست گرفته، سپس با ایجاد صلح دائم این آبراه را تحت تسلط خود قرار دهد.

درنهایت لازم به ذکر است که مهم‌ترین یافته این تحقیق تأثیر تجارت مروارید بر شکل‌گیری قرارداد صلح دائم میان اعراب و بریتانیا بود که درنهایت به کنترل خلیج فارس توسط بریتانیا منجر شد.

منابع

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷). *مرآة‌البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- پولاک، ادوارد یاکوب (۱۳۶۱). *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهانگیری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- پیو کارلوترنزی و (۱۳۶۳). *رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه عباس آذرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- حبیبی، حسن و وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۷). *بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس*، بی‌جا: بنیاد ایران شناسی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*، به تصحیح منصور رستگا فسایی، تهران: امیرکبیر.
- خاراکی، ایزدور (۱۳۹۲). *منزلگاه‌های اشکانی*، ترجمه علی‌اصغر میرزایی، تهران: ماهی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۸۳). *حقایق‌الآخبار ناصری*، به کوشش سیدحسین خدیو جم، تهران: نی.
- زاده‌بوشهری، اسماعیل (بی‌تا). *فلات قاره و جزایران*، بی‌جا: بی‌نا.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۵۳). *ناسخ‌التواریخ*، تهران: کتابفروشی اسلامی.
- ستاندیش، جان (۱۳۸۳). *ایران و خلیج [فارس] دورنمای گذشته و چشم‌انداز آینده*، ترجمه عبدالرضا سالاربهزادی، تهران: نی.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی (۱۳۷۰). *تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر*، مصحح احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب.

- _____ (۱۳۶۲). *التدقیق فی سیرالطریق*، تحیح احمد اقتداری، بی‌جا: بی‌نا.
- _____ (۱۳۴۲). *بندرعباس و خلیج فارس «اعلام‌الناس فی احوال بندرعباس»*، تصحیح احمد اقتداری به کوشش محمدعلی ستایش، تهران: دنیای کتاب.
- طاهری، رضا (۱۳۸۰). *از مروارید تا نفت تاریخ خلیج فارس*، شیراز: دانسترا.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱). *صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۹). *تاریخ بوشهر از صفویه تا زنده، ترجمه حسن زنگنه*، بوشهر: شروع.
- القاسمی، سلطان‌بن محمد (۱۳۸۷). *دزدان دریایی در خلیج فارس*، ترجمه محمدباقر وثوقی و فرامرز فرامرزی، قم: همسایه.
- کرزن (۱۳۴۷). *ایران و مسئله ایران*، ترجمه علی جواهرکلام، بی‌جا: ابن‌سینا.
- کلی، جان بارت، ریکس، توماس ام (۱۳۸۳). *اعراب و تجارت برده در دریای پارس: ۱۸۴۸-۱۸۰۰*، مترجم حسن زنگنه، شیراز: نوید شیراز.
- *اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم: گزارش هیئت بازرگانی هندبریتانیا اعزامی به جنوب شرقی ایران (۱۹۰۴-۱۹۰۵ م/ ۱۲۸۴-۱۲۸۳ ش)* (۱۳۷۶). ترجمه معصومه جمشیدی و محمدتقی حروفچین، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- لوتسکی، ولادیمیر (۱۳۴۹). *تاریخ عرب در قرون جدید*، ترجمه پرویز بابایی، تهران: مرکز نشر سپهر.
- لوریمیر، جان گوردن (۱۳۸۸). *وقایع نگاری خلیج فارس*، بخش تاریخ ایران، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۳). *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمد نوری، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- *مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۲)*. مؤسسه تحقیقات کامپیوتری علوم انسانی، بی‌جا.

- نشات، صادق (۱۳۴۴). *تاریخ سیاسی خلیج فارس*، تهران: کانون کتاب.
- هاوولی، دونالد (۱۳۷۷). *دریای پارس و سواحل سرزمین‌های متصالح*، ترجمه حسن زنگنه، قم: همسایه با همکاری مرکز بوشهرشناسی.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هنت، جورج هنری (۱۳۲۷). *خاطرات هنت: جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری*، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- *یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران راجع به سال‌های (۱۸۱۲-۱۷۸۰ م) (بی‌تا)*. به اهتمام ژ.پ. دوما، ترجمه عباس اقبال، تهران: فرهنگ سرا.

مقالات

- مستوفی، فرخ (۱۳۸۷). صید و تجارت مروارید در خلیج فارس در قرن نوزدهم. *بررسی‌های نوین تاریخی*، ۴ (۴ و ۵).
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۲۸). چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران. *نشریه وزارت امور خارجه*، (۵).
- غفوری، زیبا، حمید حاجیان‌پور (۱۳۹۹). بررسی علل انتخاب و تداوم بوشهر به عنوان پایگاه نمایندگی کمپانی هند شرقی بریتانیا در خلیج فارس. *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱۱ (۲۴).
Doi: 10.22034/JIIPH.2020.12325
- چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۹). نظریات اندیشمندان ژئوپولیتیک جهان در مورد اهمیت نظامی خلیج فارس. *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، ۱ (۱).

اسناد

- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سند مربوط به خرید و فروش برده، کارتن ۳۸، ذی‌القعدة ۱۲۶۲.
- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، حمل و نقل برده، کارتن ۱۷۹، ۵ شعبان ۱۲۶۶.

- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، مکاتبات ۱۲۶۹-۱۲۶۳ق، مورخ شوال ۱۲۶۷.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی (ساکما)، استخراج مروارید در بنادر خلیج فارس، شناسه سند ۱۱۰۴۷۰-۲۴۰، ۱۹۱۱ میلادی.

ب) منابع انگلیسی

Books

- Amin, abd Al-Amir Muhammad (1967). *British Interests in the Persian gulf*, Netherlands.
- Atchinson, C.U.A. (1909). *Colletion of Treaties Engagement and Sanad, Relating to India Neiboring Countries*, Vol XXII, Cacutta.
- Belgrive, Charls (1972). *The Pirate Coast*, Libraia du Liban Beirut.
- Kelly, J.B. (1986). *Britain and the Persian Gulf 1795-1880*, Oxford at the Clarendon Press. London.
- Lorimer, John Gordon (1986). *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Volume I (Historical, Part I), Archive Edition.
- Lorimer, John Gordon (1986). *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Volume I (Historical, Part II), Archive Edition.
- Lorimer, John Gordon (1986). *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Volume II (Geographical and Statical), Archive Edition.
- Miles, S.B. (1966). *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London.
- Onley, James (2004). *The Politics of Protection in the Gulf: The Arab Rulers and the British Resident in the Nineteenth Century*, New Arabian Studies, November 2004. 92-30.
- Saldanha, J.A. (1986). *Précis of Correspondence Regarding the Affairs of the Persian Gulf 1800-1853*, (Calcutta, Office of the Superintendent of Government Printing, India 1906), Archive Edition, 1986.



- Saldanha, J.A. (1986). *The Persian Gulf Précis*(*Selection from State Papers, Bombay Regarding the East India Companys Connection with the Persian Gulf, with a Summary of Events, 1600-1800*, Government Printing Press, Calcutta, (1908) Volume I, Archive Edition.
- Tallon, F. (1992). *The Achaemeind Tomb on the Acropol*, the Royal City of Susa, New York. pp: 242-252.

Table of Contents

1. <i>The Effects of the Introduction of New Technologies to Iran in the Qajar Era (1848-1925)</i>	
Hamidreza Aryanfar	1-26
2. <i>Identification and Localization of the Ilkhani Wintering Grounds of “Siyahkuh” and the Jaghato River Basin</i>	
Saleh Aminpour; Omid Bahraminia	27-47
3. <i>Examining the Poverty Alleviation Policies of the First Pahlavi Government Based on the Developmental State Theory (Case Study: Isfahan)</i>	
Mohammad Bakhtiari; Matin Sadat Eslahi	49-77
4. <i>The Foundations and Necessities of Parliamentarism in the Parvaresh Newspaper, Published in Cairo</i>	
Gholamali Pashazadeh; Fatemeh Orouji; Rasoul Pourzamani ...	79-100
5. <i>The Effect of Robert Imbrie Murder on American and British Oil Policies in Iran</i>	
Abbas Panahi	101-127
6. <i>The Role of Ibrahim Sheikh Shah Shirvani in the Relations between Ismail I Safavid and Selim I Ottoman (Based on Majmua-e Munshia`at Al-Salatin)</i>	
Ali Salari Shadi; Mohsen Momeni; Sina Hosseinpour Asl	129-153
7. <i>Investigating the Impact of the Persian Gulf Pearl Trade on the Establishment of Permanent Maritime Peace between Arab Sheikhs and Britain During the Qajar Period</i>	
Ziba ghafouri; Hamid Hajianpour	155-179

Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari

Professor

Editor in Chief: Gholam Ali. Pashazadeh

Associate Professor

Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. University of Tabriz
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University of Qazvin
M. Bayat	Associate Prof. University of Zanjan
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. University of Tabriz
N.A Pourmohammadi	Professor. Imam Khomeini International University of Qazvin
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. AlZahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. University of Tehran
R. Dehghni	Associate Prof. University of Tehran
V. Dinparast	Associate Prof. University of Tabriz
M. Salmasizadeh	Associate Prof. University of Tabriz
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Professor University of Tabriz
A. Ghadimi Gheidari	Professor University of Tabriz
A. Karimi	Associate Prof. University of Tabriz
A.R. Molai Tavani	Professor of Humanities Research Institute
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University
A.R. molaei tavani	Professor of Humanities Research Institute

English Editor: M.A. Pour Namin

Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

Address:

Faculty of Law and Social Sciences,
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013
Email: tabrizu.history2011@gmail.com
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of
Iranian Islamic Period History**

University of Tabriz

Winter 2025

Y. 15 – No. 41

Tabriz – Iran



Journal of Iranian Islamic Period History

Year. 15, No. 41, Winter 2025

- *The Effects of the Introduction of New Technologies to Iran in the Qajar Era (1848-1925)*

Hamidreza Aryanfar

- *Identification and Localization of the Ilkhani Wintering Grounds of "Siyahkuh" and the Jaghato River Basin*

Saleh Aminpour; Omid Bahraminia

- *Examining the Poverty Alleviation Policies of the First Pahlavi Government Based on the Developmental State Theory (Case Study: Isfahan)*

Mohammad Bakhtiari; Matin Sadat Eslahi

- *The Foundations and Necessities of Parliamentarism in the Parvaresh Newspaper, Published in Cairo*

Gholamali Pashazadeh; Fatemeh Orouji; Rasoul Pourzamani

- *The Effect of Robert Imbrie Murder on American and British Oil Policies in Iran*

Abbas Panahi

- *The Role of Ibrahim Sheikh Shah Shirvani in the Relations between Ismail I Safavid and Selim I Ottoman (Based on Majmua-e Munshia`at Al-Salatin)*

Ali Salari Shadi; Mohsen Momeni; Sina Hosseinpour Asl

- *Investigating the Impact of the Persian Gulf Pearl Trade on the Establishment of Permanent Maritime Peace between Arab Sheikhs and Britain During the Qajar Period*

Ziba ghafouri; Hamid Hajianpour

